بهار ازهار معانی گلزار انوار خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت
مفتاح التواریخ
در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی از نو بحسن طبع یافت

فهرست کتاب مفتاح التواریخ

۱

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متاخرین تاریخهای سنه‌ها و غیره که مورخان صاحب فصاحت
و بلاغت در باب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلند اقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت بنای و اهتمام مساجد و ابنیه
عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند منظور نظر افتاد بلحاظ اینکه چنین تاریخهای خوب مرغوب بهر وقت بسهولت بدست آیند
و نیز برای رفع شک و شبههائی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین شیئی نیست
بر هر چه ها کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کمر سعی
بربست و هر یکی را که جا بجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده به تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و
شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشته ترتیب کشید و سپس شمه از احوال هر کس که
تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبه صاحب کمالان و کرامات غریبه درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات
آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره جدا بقید قلم و ضبط رقم در آورد تا خواننده را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری بماند چون
بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف ❊
بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس الیت صاحب سکرتری گورنمنت ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب
افتاد مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که ماییم سیزدهم مات از هجرت است بنا بران
این کتاب هم بسیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ❊ هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست ❊
از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطائی بنظر افتد به تیغ زبانی این هیچمدان خیال ننموده قلم اصلاح
بران جاری دارند **بیت** مپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن ❊ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ❊ اگر ناظران این نسخه
خواهند که به هیئت حروف و نام مؤلف این سواد و ناسخ ولیم بیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ ساط و بعد از ان اسپ بی نظیر ❊ چار حرف اولین را ز وسی محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از اسپیل ❊ میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعیین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد بگیرند خواه لفظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوب برآید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه برمی آید مصرع جهانگیر از جهان خرم سفر کرد ۞ و بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ برآورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته ۞ غلبت الروم فی ادنی الارض ۞ و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوب کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ لطف تاریخ دیدند ۞ بی باقی سر حافظ بریدند ۞ و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوب از احتیاج زیاده باشند آنرا تا بیین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه ۞ و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ برآید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف آن مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمائی در فتح همایون پادشاه یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده ۞ و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبرآباد یافته نیز بر همان قسم است اما بدین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد برمی آید مصرع گرفت هشتصد و یکهزار و سه از ل

ذکر آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصه هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که دران است پیدا کرد بعد ازان آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را برآورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت چون از تلبیس ابلیس ثمره شجره ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث بوجود آمد و از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت و او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند و او را پسری بود متوشلخ نام و از متوشلخ لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح شش صد ساله شد طوفان آمد و جمله جهانرا آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالی کشتی طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسری بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راعو و از راعو ساروغ و از ساروغ

تا حوربن ناحور تارخ پیدا شد و او را آزر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادرزادهٔ ابراهیم است
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و
دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را موسوم باسرائیل ساخت از انست که
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش
حسد برده او را در چاه کنعان انداختند و تجاران او را از ان چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست فتفر که او را عزیز مصر نیز
خوانند فروختند و زوجهٔ فتفر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دلش بمراد نرسید او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر او را از قید رهائی بخشیده یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب با پسرش
یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
همچون او دیگری بر نخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد از این است که او را کلیم الله میخوانند از معجزهٔ او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل را که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از ان دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود دران دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار چهارصد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از ان که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بحکم واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت بعد ان روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانهٔ خود بذکر حق سبحانه مشغول بود
که فرشتهٔ خدا یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشتهٔ خدا گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایهٔ خدا تعالی بر تو خواهد بود
بنابران آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و بنویسش تا ابد خواهد ماند و الیصابات که زوجهٔ زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری کمال ضعیفی ششش ماه است که از قدرت کاملهٔ حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او مبشر آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه
بست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و هفتم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از آغاز تاریخ عیسوی قدیمی موافق بست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق تقویم و چهل و نهم سال از تاریخ رومی

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش حضرت ابو البشر آدم و آن روز
عشرت افزا و روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول اینکه عید فصح یهودیان بود دوم اینکه نیر اعظم در ان روز
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم اینکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف مبرا شده بجلوه گری تمام برج و جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود و بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم
عیسی مسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی مسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بکار
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد و چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پیلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پرالم بروز جمعه سیوم ماه اپریل سنه سی و سه
عیسوی که آنروز عید فصح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود و بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمد
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود از اسم
بر محمد نموده و این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابو البشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و در انوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که در ان سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تخریب
خانه کعبه به مکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان باریده ایشان را پست و هلاک ساخته بودند و الله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوضوح پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در [illegible]

سال پنجاه و پنج روز بعد ازان سانحه ازما در بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق است
بابستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو سکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق می‌نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت و ست واده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سر رشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها * همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند پیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بود و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبد الله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بود و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد ازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائه اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد ازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود و بعد ازان خادم او زید
ابن حارث بعد ازان علی ابن ابی طالب که در آنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبد الله و چنین آورده اند که پدرش عبد الله نزدیک وفات
خود عبد المطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رشته حیات
بریده برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و چند سال بخدمت او بسر برد و بعد ازان چون بعمر بست و هشت ساله رسید خدیجه را بخواست
و عمر خدیجه در آنوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و ازو یک پسر و یک
دختر داشت بعد ازو ابو هاله [illegible] است و ازو هم دو فرزند بوجود آمده بودند و بست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد ساله رخت

هستی ازین عالم بر داشت و این واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را
عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه در حیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده
اسامی زوجات اولین و بهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود و بعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت
ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود و مناکحت با او در مکه فرموده و حفصه بنت عمر بن خطاب و ام سلمه بنت ابی امیه و ام حبیبه
بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود و پیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود و ازو دختری داشت
حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند و جویریه بنت حارث و صفیه بنت حی ابن اخطب و زینب بنت جحش که زوجه زید
بن حارث بود و چون وی طلاق داد رسول او را برنی خواست و میمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود و زینب بنت
خزیمه و چهار زوجگان دیگر از انجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند و اسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمان جامی

✣ ✣ ✣	رباعی	دریافت گردد ✣

زوجات نبی که پاک بودند همه ✣ بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب ✣ میمونه صفیه سوده ام سلمه

و رسول را از خدیجه چهار دختران و سه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه و زینب و رقیه و ام کلثوم
و از پسران طاهر و طیب و قاسم و از کنیزکی که نام او ماریه قبطیه بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده قطعه

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است ✣ پس طیب و طاهر ز سر تعظیم است
با فاطمه و رقیه و ام کلثوم ✣ زینب شمر ار ترا سر تسلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود و بعد از یک سال و سه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول
سنه دهم از هجرت فوت کرد و نوشته اند که همدران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود و کسوف نمی‌واقع شود
مگر بروز سلخ ماه و مولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود و احتمال که
غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقعه را از معجزات تصور مینمایند و الله اعلم بالحقیقه هر یکی ازین پسران که کوچک
شده در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود و زینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود
و رقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود و گویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد
و عتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد و چون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد و چون رقیه از دنیا
رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد و همه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول
زنده بود والحاصل چون رسول پنجاه و سه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف
مدینه هجرت نمود و بتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود بدان شهر رسید. اهل اسلام آغاز سنه هجری از همین سال
مقرر داشته اند از غره ماه محرم و آن روز مطابق هست با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد و بیست
و دو عیسوی و موافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد و سی و سه سکندری و گویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه
مقیم بود و بعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت و چون شصت و سه ساله شد رخت هستی ازین عالم بر داشت مدت
عمر و اقامت او در هر سه جا که مکه و مدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد ✣ بیت ✣

زعمر النبی سبع جنوت کج است + به یکی بج و در مدینه زج است **ایضا** عمر النبی کله سج وفی النبوة کج + وفی مکة نج وفی المدینة نج

و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در ان روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت در روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان پادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی ازان تاریخها اینست به تعمیه خارجی + **تاریخ به تعمیه** + + + + + + +

چو شفیع الوری بحکم خدا + شد ز دار الفنا بقصر بقا

روز مولود نقل آن محمود + گفت شاه نجف دوشنبه بود

شد رقم سال نقل آن عالی + حیف بی احمد است دین خالی

سال نقلش بگو به ناله و آه + کرد تعمیه لبشد — نبی الله

عمر آن شاه قبلهٔ آمال + ابن عباس گفت شصت و سه سال

سال نقلش خرد به تعمیه خواند + از محمد زمانه خالی ماند

باز تاریخ نقل او بر خوان + که شد از فراق او بی جان

چون مولف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود ازانجمله این دو تاریخ در وفات اوست +

تاریخ از مولف + + + +

وقت ترحیل ز جهان بخواند رسول + کلمه لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه وسلم اول غزا بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزاء احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد سیوم غزاء خندق بود و در رئیس لشکر کافران ابوسفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ شتافتند و مولف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ سپردند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت سپردند چهارم غزاء بنی لحیان است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاده درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها بپادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد پنجم غزاء خیبر بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود بریان که رسول الله از گوسفند کرام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت بردند بشیر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده
هر چند میخائید نمی توانست از دهان بینداخت و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواندند و حال
پرسیدند زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود میداند و اگر نیست
مردم از و خلاص شوند ششم غزاء وادی القری بود و آن هم درین سال بود و بعد از غزاء خیبر و درین سفر
جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامدادشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح مرا بیدار کنی
او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرمای آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه
نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را تصدیق کرد هفتم غزاء خبط بوده
و امیر لشکر ابوعبیده بود و مردم در انوقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و
ایشان بدان آسوده شدند گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابوعبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه
مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود
از هجرت هشتم غزاء موته بود و رومیان بهزیمت شدند نهم فتح مکه بود و رسول درین سال ده هزار
مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابوسفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر
عبدالمطلب عبدالمطلب را سیزده پسران بودند ابوطالب و عباس و حمزه و حارث و ابولهب و الغیداق و عبدالله
پدر محمد و ابوجهل و المقوم و زبیر و قثام و ضرار و عبدالکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ
هفتم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبرالواصلین سلخ ماه ذیقعده واقع شده و درین جنگ امیر حمزه
شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبرالواصلین مرقوم است اینست تاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست	✣	که خدا و رسول هر دو گواست	✣	برده شرع مصطفی بوده	✣	عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده	✣	پیشوای همه سعید شده	✣	سلخ ذیقعده دوشنبه بود	✣	که شهادت بیافت آن مسعود
عمر او بود پنجاه و نه سال	✣	کان زمان رفت زین جهان ملال	✣	سال اعلش نه کم نه افزون شد	✣	اهل دین از زمانه بیرون شد

فاطمة الزهراء بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر بسال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح
علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده و دران سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر
فاطمه سیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول همیشه روز و شب
گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت در گذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

فاطمه آنکه سید زنیست	✣	هرگز نیست چو شگفته چمنی	✣	در شرف بهتر از همه نسوان	✣	دختر مصطفی است بیشک دان
اوست بی اشتباه بنت رسول	✣	لقب او صفیه است و بتول	✣	بعد شش ماه سید کونین	✣	نقل کرد آن عفیفه دار فنا
بود تاریخ سیوم از رمضان	✣	که شده فاطمه بعدن جنان	✣	سال فوتش ز قصه برخوان	✣	ماند دنیا بماتمش بی جان
قبر او جنب روضه سرور	✣	گفته اند اهل دین بنقل و بهر	✣	لیک بعد نقش هست تسلیم	✣	این سخن پیش اهل تسلیم

ذکر خلافت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ابو بکر صدیق رض از اہل قریش است و دخترش عایشه در حباله نکاح رسول بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او بمره بن کعب به نسب رسول می پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرة الهجرة واقع شده مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و بر خود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازینجهان انتقال فرمود وفاتش در سال سیزدهم از هجرت در ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه سالگی بوقوع آمده مدت خلافت او دو سال و سه ماه و چند روز می نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده ‌‌ ‌ یار پیغمبر خدا بوده

بر سریر خلافت از تقدیر ‌ پنج ماه و دو سال ماند امیر

عمر آن شاه صادق الاقوال ‌ بود بی اشتباه شصت و سه سال

بست و دوم جمادی الآخری بود ‌ که بدار البقاش نقل نمود

عقل سال وصال او فرمود ‌ در سن ۱۳ جو در رفت صاحب جود

۱۳

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول می پیوندد و دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد ازان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده بود در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از هجرت در شهر مدینه روی داده در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین منتخب شد

تاریخ

عمران پادشاه کشور دین ‌ چون زدنیا بشد بخلد برین

کرد شاهی بدولت و اقبال ‌ بست و نه روز بیش و ده سال

بسکه در عدل سعی و کوشش کرد ‌ در سنه ۲۴ رحلتش فرمود

۲۳ ۲۴

همچو صدیق صادق الاقوال ‌ عمر او نیز بود شصت و سه سال

شنبه و عشره محرم بود ‌ که عمر نقل زینجهان فرمود

سالی نقلش خرد بهجرت خواند ‌ وای صد وای عدل بیکس ماند

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بود دوم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس رض است که بتاریخ هفتدهم رجب سنه سی و دو هجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

درجهان بود آنکه خیر الناس ‌ نام نامی او بگو عباس

آن فروغ چراغ مطلبی ‌ عم یار محمد عربی

روز آدینه نقل فرموده	هفدهم از مه رجب بوده سال نقلش ز درد و غم برخوان	سال عمر شریف آن مسعود ماند آفاق خالی از سلطان ۲۳	ابن جوزی دو و کم نود فرمود

۳۲

امیر المومنین عثمانؓ ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف بنسب رسولؐ عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ وفات از مجمع الواصلین نوشته شد

وفات از مجمع الواصلین نوشته شد	تاریخ	✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

آنکه صاحب حیا بوده سوی فردوس او چو عزم نمود	حامی دین مصطفیٰ بوده جمعه و هیجدهم ذی الحجه بود	ده و دو سال در خلافت ماند چونکه او دال خیر و احسان بود	خلق را در ره شریعت خواند در سنه دال رحلتش فرمود ۳۵

۳۵

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با تو را با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در عصر که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفتدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مجمع الواصلین هست که از ان سال سی و نه استخراج می باید تاریخ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

عمدهٔ اولیا اویس قرن نقل کرد از جهان حزن و ملال در سنه سی و هفت یا سی و دو	قدوهٔ دهر مقتدای زمن بشب جمعه هفدهم شوال ناصری گفت سال رحلت او	او بسوی علی مدد فرمود فرقهٔ منکر از شهادت اوست سال نقلش باتفاق بخوان	در قتالیکه با معاویه بود متفق بر وفات و رحلت اوست حیف از دین بیرون شده برهان ۳۹

۳۹

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

عم زادهٔ رسولؐ است و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول است و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسولؐ دختر خود فاطمه زهرا را با او داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علیؐ بعد وفات رسولؐ و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاوات معاویه ابن ابی سفیان که مدام باو جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمرؓ و عثمانؓ حکومت شام بر معاویه مقرر بود و چون نوبت خلافت به علیؐ رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و به مخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون مدار عمر علی با خر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شگوفهٔ حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان است که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان رو داده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

مژده را بکوفه برسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانهٔ رسید که آواز دف و نی از آن می آمد
جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر او افتاد آتش عشق او در سینهٔ
عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیلهٔ تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علی در جنگ نهروان ایشان را بقتل
رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرط آنکه قتل علی ابن ابیطالب اختیار نمائی
که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجا روانه گشته صحبت
وقت می جست روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد و سجدهٔ اول
بجا آورد همینکه سر از سجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد از آن هر سه کسان از انجا
گریختند چون حضرت امام حسن و امام حسین را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طایر روحش
بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه
سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود و تاریخ نعیمه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی تاریخ وفات از مولف
ابن ملجم سر علی چو برید   سال فوتش از آن عیان گردید   و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چو انگه گوئی	باز سال شهادتش که جلیست	بیگمان آخر دو حرف علیست
سال فوتش دگر نعیمه خوان	وامی صد وامی زیب شد زجهان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر از وست

و علی را هیژده پسران و هیژده دختران بودند از انجمله شش پسران در حین حیات علی فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسین
در کربلا شهید گردیدند جمله فرزندان یکی امام حسن دوم امام حسین سوم عباس علی چهارم محمد حنفیه که در جزیرهٔ دریای شور جنگ
کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بمحاضر قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت
دران شب جسدش را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است
مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائه یعنی بسال
یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که در انوقت خلیفهٔ بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند بپشته که مدفن
آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بران آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقا تعرض ننمودند و باز گشتند هارون
متعجب گردید پیریکه دران حدود می بود باز نمود که جسد امیرالمومنین علی درانجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم
طواف بجا آورد و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیت دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در
سنه ستین و ثلث مائه بر سر مرقدش عمارت عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بران افزود و خواجه عبدالکریم
در نسخه بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه
در تواریخ سلف مرقوم است فاما نحوست افعال ساکنان بدستش بنحوی خراب شده که حالا اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست
مگر مسجدی که در محراب آن امیرالمومنین را مجروح نموده بودند برقرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در
مزاری که آن امیر را زخم زده بنجف جلی نوشته اند که آنجا مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد
که خواجه خیران که از اقرای بلخ است مرقد شریف را آنجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

طلبیده مشورتی درمیان نهاد و از روی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او درهمین زمین است بعد از توجه و تردد حفره ظاهر شد
که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر سبط اخی رسول الله علی ولی الله
سلطان حسین میرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است
که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است در روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد مدینه
تاریخ پسر جان است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از
شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت
بعد از وی سی سال باشد و بعد ازان ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه
ازان حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام در رفع او میکوشید تا آنکه
پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند
مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بود فرستاده بود در آب بیامیخت
چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد این مقدمه بشب جمعه بیست و هشتم
ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات
امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را دور ساختم یزید گفت با فرزند
پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش
محمد بن علی که مشهور به محمد حنفیه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گور غریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ از مولف		ایضاً	
بگیر ای مومنان پای حسن را	شود تاریخ فوتش زان هویدا	بشکل گل حسن ابن علی بود	ازان تاریخ فوتش آمد گل

و این چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

حسن آن بادشاه کون و مکان	کنیت او ابومحمد دان	بعد حیدر خلافت آن شاه	پنج ماه و سه روز یا شش ماه
ختم بر ذات او خلافت شد	بجهان فتنه ها و آفت شد	بود تاریخ هفتم ای مسعود	سفر شش در مه صفر فرمود
انتهای تمام بسم الله	آن دو حرف است سال حلت شاه	ناگهم گفت سال نقل امام	حیف افتاد فی الاسلام

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است در روز ولادت او سیوم شعبان
سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولد او سعد دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت
از دنیا برفت و خلافت بیزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش
امام حسین برد او نامه را خوانده برخشم شد گفت من در بیعت او چگونه درآیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر
بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید در فکر و حیله شد که حسین را هلاک کند
تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیاید که با تو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روانه
شد در انتهای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر او فرستاده بود دوچار گردید آخر بجنگ شمر جنگ شد و امام
حسین از دست شمر شهادت یافت بعد ازان سرش را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کردند

ربیع
۵۰
۵۰
۵۰
۴۹
۵

یزید بشام فرستاده شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعیان روز شهادت او را روز عزا گرفتند و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه و اولاد معاویه و یزید تا بعالش اگویند و مار بجای خیرات او که علما نظم کرده نیز بعید و کم از سال وفات میشود چندی از ان اینست بتاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود

٦٠ سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدی ای بی دینی ایضاً من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از اسم ذات

و این هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف این اوراق است درباب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسین و علی و حسن ✤ تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن
هر غنچه را گشودم و جستم ز هر گلی ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من
احمد و فاطمه و حسین و علی حسن تاریخ فوت شان مجمع الازیاحین
اول دو حرف بهر محمد و فاطمه باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد پادشاه فارس بود ✤ تاریخ از کتاب مجمع الواصلین ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

آن امام زمانه زین عباد مثل او مادر زمانه نزاد
٩٥ شب شنبه امام نقل نمود بیست و هم از محرم بود
٩٥ سال نقلش خرد بماتم غم ز دو رقم ماه رفت از عالم
در بقیه مزار آن شاه است
١٢١ انکه او راست رتبهٔ اعلی شده سال ولادتش والا
سال ترحیل آن شه بی عیب زیب دین بود گفت هاتف غیب
سال نقلش بسینه ها جیب است گفت هاتف ولی ز عالم رفت
رحمت حق نثار آن ماه است

درکیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول نشسته بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشنده حسن و حسین باشد گفت ای رسول خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند مشی معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد کلوخ نیافت استنجا به دیوار کرد و کژدمی بران نشسته بود سر آلت را نیشش زد و معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفته که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی لضرورت مجامعت بر عورتی که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد و یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد از ان از جهت زن عبدالله زبیر عداوت برامام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که انرا هم بتو رسانم گفت ای پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عم پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

دختر خود را بتو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر این سخن فریفته گردید از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او درآیم عبدالله ابن زبیر از رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود بجهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزی که ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابوموسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابوموسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله ا
بن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابوموسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم هر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت خواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر درآیم پس ابوموسی نکاحش
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال بازگفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر جدا
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید از این حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نمود و بتاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از رحلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دوم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و هشت ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوست
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال درافتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه تا حجاز
در زبیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ماوراءالنهر و خوارزم را نیز بدست آورده در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

نوشته است بعد از وی برادرش سلیمان بن عبد الملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود و در سنه نود و نه هجری
فوت شد گویند او بریه و زرتیب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی
عمر ابن عبد العزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری
درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود
که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از ان قریش که رسول صلعم
با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از ان عبد الله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج
که امیر الامرا عبد الملک ابن مروان بود و در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبد الله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد و بعد از ان هارون رشید
در زمان خود خواست که بنای تازه نماید و از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بر همین نوع باید گذاشت و الا نه هر پادشاهی در ایام خود
از راه تعصب تغییر و تخریب خواهند نمود

مات دوم از سال یکصد و یک تا نهایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مات عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبد الملک در سنه یکصد و یک هجری
بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبد الملک
که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری
درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت
ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند
بعد خلافت شش ماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد
روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون
ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد یکروز بفراغت
ننشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شدائد مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و
دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و هم دران سال مروان در یکی از معارکه که با ابو العباس داشت کشته شد
بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردیده در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ
مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبد الملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد
و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است ✤ تاریخ ✤

حسن بصری آن خدا آگاه	مقتدای همه ولی الله	در سنه بیست و یک ولادت او است	خور صد و ده وفات و رحلت او

۱۱۰

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ در باب
وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن امام که باز نامش است | هادی خاص مرشد عام است
هفت ذیحجه و دوشنبه بود | که سوی عدن شتاب عزم نمود
سال مولود آن سعید و رشید | عقل با صد ثنا گفت حمید
سال انتقال آن شه دوران | هاتف غیب گفت باز خان ۱۱۴

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر | بود دلی هیچ و کم ز پنجه و هشت
یکصد و چهارده ز هجرت بود | که سفر کرد سوی جنت رفت
۱۱۴

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که قرآن نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب | عجمی بود آن عزیز نجیب
سال نقلش باتفاق سند | هادی اهل دین بگفت خرد ۱۲۰
هفتم ماه صوم و شنبه بود | که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال فوتش سرور ربانی | گفت بوده حبیب یزدانی ۱۲۱

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابوبکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرش در بقیع است و آن گنبدی است که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن اسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق | لقب اوست ثابت و واثق
آنکه او بود خسرو دوران
سال مولود آن شریف و نجیب | هاتف از اوج عرش گفت حبیب
سال انتقالش مه جهان برخوان ۱۴۹

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین | رفت و بر خلق غم خود فزود
شد تولد در هشتاد و سه | در صد و هشت و چهل رحلت نمود ۱۴۸

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنابر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج مفتی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طائی و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبدالله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنابران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند و الا بتو ملحق می شدم اتفاقاً این نامه بدست ابو المنصور

دزد از پی افتاد و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سنه صد و سی و پنج سال بعد از وفات ملک شاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

سال هشتاد بو حنیفه بزاد		در جهان داد علم و فقه بداد		سال عمرش رسید تا هفتاد		در صد و پنجاه وفات افتاد ۱۵۰

تاریخ ارحم الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان		نام او بو حنیفه نعمان		پدرش بود ثابت زاهد	برده شرع مصطفی جاهد
تابعی هست با امیر و فقیر		خادم مشرعش صغیر و کبیر		سال مولود آن شه والا	سر علما است یا سر فقها
روز نستغفار او شنبه دان		بود تاریخ چارم شعبان		لیک اندر وی اختلاف اهم	از رجب ماه بود چهاردهم
		عقل تاریخ او چو گوهر سفت		سال ترحیل او سهیلی گفت ۱۵۰	

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بست و چهار سال قمری ببغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است داهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و او همدران سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بیماری جدری در گذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد و شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید بسمت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه در آن شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود و از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن در ان دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در انتهای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد قبر برای او کنده بودند بعد از ان او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بست و دو سال بود و چون او در صرف مال بخیل مشهور بود از ان سبب او را ابو الدوانق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری در گذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و لشکر دور شد و بسیار گرسنه و تشنه

با اعرابی دو چار شد آنکس خلیفه را نجیه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورده اعرابی را پرسید که تو دانی که
من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت
که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه
ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او برد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود
رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از
مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا مدت
خلافت او یک سال و یک ماه بود و بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است
در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در انجا
مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید
بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با او جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بایماء
المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش
المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود و سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده
در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است تاریخ وفات او ازین ابیات در یافته باید

تاریخ

آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است	مرقد عالیش به بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان ۱۶۰

داود طائی

در انواع علم مهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود و بیست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم
را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان بخورد و ترسای بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با حلال خود صحبت
کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مائة در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمده

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است	قدوه خاص و عمده عام است	شاهباز رواق خلد برین	بخرد کیست در زمان و زمین
	سال نقلش خرد بحکم سند	گفت داود که واصل ایزد ۱۶۴	

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

آنکه نامش شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود	قبر او در ولایت ختلان	گل عدن است سال رحلت آن ۱۷۴

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود ٭

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود	سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
بود یکشنبه از ربیع دویم	شده تاریخ نقل او هفتم	[illegible]	سال ترحیل او [illegible] ۱۷۹

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری از جهان رفته ❊

تاریخ

[۱۸۲] پیشوای زمانه یوسف بود از رجب ماه بست و پنجم بود
نقل او موجب تاسف بود که بفردوس رحلتش فرمود سال نقلش ز سفت بام فلک
قاضی شرع و مفتی اسلام سال ترحیل او بلا اشتباه گفت محبوب عدن حور ملک [۱۸۲]
ذات او بود در خواص و عوام گفت هاتف امام دین الله [۱۸۲]

امام موسیٰ کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد و در روز جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون رشید خلیفه بغداد وفات یافته مقبرهٔ او و مقبرهٔ امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را دران دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

[۱۲۸] آنکه موسیٰ کاظمش نام است روز جمعه امام نقل نمود [۱۸۳]
قدوهٔ روزگار و ایام است از رجب ماه بست و پنجم بود مرقد آن امام در بغداد
خلق را هادی خفی و جلی است ملک العرش و حور خلد برین هست بی شبهه ای بلند نژاد
سال مولود او امام ولی است [۱۲۸] سال نقلش بگفت عمدهٔ دین [۱۸۳]

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود
تابع ذات پاک احمد بود
سال نقلش که به ز گوهر سفت
ماه اوج فلک ملائک گفت [۱۸۶]

فضیل عیاض باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده [۱۸۶] و در محرم سنه سبع و ثمانین و مائة در مکه هنگامیکه مقری سورة الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد ❊ تاریخ ❊ [۱۸۷]

چون فضیل عیاض واصل حق
بجزا مید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او
بود واد واصل الله نوشت [۱۸۷]

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وی گذر کرد پاره از آن بوی داد چون آن ترسا وقت شب با زن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را بر معلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثه گفت نی قل هو الله احد هرچند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هرچند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی ما موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسیٰ رضا مسلمان شد بعد از چندگاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه آنها بیان درو می دعوی کردند جهودان و ترسایان و هندوان هریک

میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسایان و یهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند و بر وی نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بیستم محرم سنه مائتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است	رازدان علیم و علام است بی شک و ریب ای ستوده خصال	او ز دنیا بجمعه نقل نمود دل معروف گشت سال وصال	بیستم از مه محرم بود

۲۰۰

باب سیوم از ابتدای سال دوصد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در باب سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این باب المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین برادر سنه یکصد و نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دوصد و هیجده هجری بعد خلافت بیست سال و شش ماه و سیزده روز در گذشت بعد از وی برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دوصد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دوصد و بیست و هفت درگذشت سر من رای که مشهور است بسامره بنا کردهٔ اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هرکس آنرا ببیند مسرور گردد و بتدریج بسامره اشتهار یافت و قبور امام علی نقی و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دوصد و هیجدهم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او وقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنا برین جهات او را معتصم مثمن و خلیفه مثمن میگفتند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر آرا شد و در سنه دوصد و سی و دو هجری از جهان فانی رحلت نمود مدت خلافتش پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال دوصد و چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دوصد و چهل و هشت هجری درگذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر به پدر تا بابک پادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آن کس که عزیز ترین پادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نماند و اصیل ترین خلفای که مستنصر بود نیز پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دوصد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از آن او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

ماه

المنتصر باللّٰه بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت شش ماه و چند روز در زندان که لشکریانش او را
آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهدی باللّٰه بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز
خلافت نمود در سنه دو صد و پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد باللّٰه بن متوکل به سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو
سال و یازده ماه و چند روز در سنه دو صد و هفتاد و نه هجری فوت کرد و در امتحد موفق نیز خلیفه بود بعد از وی برادر زادهٔ او المعتضد باللّٰه
بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دو صد و هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت
بعد از وی پسرش المکتفی باللّٰه ابن معتضد مسند خلافت را مزین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد و نود
و پنج هجری درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر باللّٰه ابن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر بادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی باللّٰه خلیفه بغداد بر ملک خراسان و غیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده
سال در زمان معتمد باللّٰه در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از وی برادرش عمرو بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد
و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراءالنهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید
او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آل سامان
در باب چهارم ثبت است امام علی موسیٰ رضا ابن موسیٰ کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری
در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده در مشهد مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

آن امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ضامن دان	بهر یاران روز حشر ضامن دان	
گفت هاتف مهر ولی و نقیب	سال مولود او امام نجیب ۱۴۷	بود آدینه و نهم ز صفر	که ز دنیا امام کرد سفر	۱۴۷
سال ترحیل آن امام زمان	خردم گفت صاحب ایمان ۲۰۳	روضهٔ او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان	۲۰۳

امام شافعی

در نفحات و کیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود امام او را عذاب
کند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود و چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد
خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری بروزیکه ابوحنیفه رحلت نموده بوجود آمده وفوتش در دو صد و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

تاریخ از مخبر الواصلین ✣ ✣ ✣ ✣

شافعی بود فخر مجتهدین	بهر علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود و سلخ رجب	گم شده شافعی بحضرت رب	
سال مولود او فضیلی دان	سال ترحیل او مقدس خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	برتر از زمان و کون و مکان	۲۰۴

امام محمد تقی بن امام علی موسیٰ رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم باللّٰه عباسی در سنه
دو صد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته تاریخ تقیه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

آن امام تقی جواد زمان	لقب او زکی و قانع دان	در جهان بود صابر و واثق	شده سال تولدش صادق ۱۹۵

سلخ ذیقعده و سه شنبه بود | که تقی سوی خلد عزم نمود
مرقد پاک اوست در بغداد | رحمت حق همیشه بروی باد
سال هم داد از تقی زمان | وین نه مردم برون شده بزبون ۲۲۰

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و ماتین در زمان خلافت معتصم بالله در گذشته پیش از احمد حنبل بسالها و پیر ابزرگ میداشت نزد احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که ازان سنه دوصد و بست و پنج استخراج میابد

تاریخ

بشر حافی که قدوهٔ بشر است | سال تاریخ نقل او بی شک
سخن آراه دان و راه برست | صاحب عدل گفت حور و ملک ۲۲۵
روز عاشوره چارشنبه بود | مرقد عالی اش به بغداد است
که ز آفاق بشد نقل نمود | جسم در روحش بفیض حق شاد است ۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرات آفتاب نما مسطور است که نامش طیفوری بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه است امام جعفر حاضری بود عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم تاریخ بست و ششم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و ماتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و ماتین اما ازین تاریخ که نوشته می آید سنه دوصد و سی هجری استخراج می یابد

تاریخ

سلطان سالکان ره حق ابا یزید | در سال قاف و سین بوجود از عدم رسید
در راه لام رحلت او گشت از جهان | چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید ۲۳۴

حاتم اصم

از قدمای مشایخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می پرسید ناگاه بادی ازو صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت باواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده باز باستفسار مسئله مقید شد و حاتم نیز ازان باز خود را کر ساخت و ازان است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دوصد و سی و هفت فوت کرد

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او بود عارف یزدان | نام او حاتم اصم بدان
در نواحی بلخ مرقد اوست | سال تاریخ نقل آن مسعود
بسر ره بهشت مسند آر | قبلهٔ اهل دین خرد فرمود ۲۳۷

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دوصد و چهل فوت کرده در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که ازان سال دوصد و سی و نه استخراج میابد

تاریخ

آنکه چون خضر بود نیک رویه | عقل تاریخ آن ولی احد
نام او احمد ابن خضرویه | گفت جا و کید محو حق الاحد
قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست | مرقد او ببلخ مشهور است
اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست | تا قیامت بفیض معمور است ۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و ازان سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رها نمود در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در انجا دوازدهم ربیع الاول سنه دوصد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده

تاریخ وفات از مخبر الواصلین

آنکه او بود احمد حنبل | شد از و فخر علم و زیب عمل
بود در مذهبش بصدق یقین | قطب کونین شاه ملت و دین

ذات او عمدهٔ زمان و زمین ۲۴۱
سال مولود اوست صاحب دین ۱۹۵
جسم پرنور اوست در بغداد
سال ترحیل آن خدا آگاه
روح پر فیض او بجنت شاد
شد رقم صاحب جنان ابد ۲۴۱

ذوالنون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبدالرحمان جامی مرقوم است که ذوالنون مصری در خمس واربعین و مائتین از دنیا برفت چون جنازه او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشیدند هیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود مگر پس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه ذوالنون مصری اش نام است
قدوهٔ اولیای ایام است
سال سنفار آن ولی زمان
خرد م گفت باز عدن دجنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دوصد و پنجاه هجری نهم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل
سال مولود آن خدا آگاه
بود بی شک حبیب رب جلیل
گفت هاتف عزیز دین الله ۱۹۴
سال نقلش ز روح سفت طبق
ماه شوال بود تا نزدهم
صبح آدینه و نهم ز رجب
هاتف غیب گفت قطب الحق ۲۵۰
که طلوعش نمود چون انجم
بود کان قطب شد ز والتعب ۲۵۰

سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد و بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث و خمسین و مائتین در ایام خلافت المستنصر بالله عباسی از دنیا رفته و در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخزن الواصلین

✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

عمدهٔ اولیا سری سقطی ۲۵۳
باز تاریخ سیوم از رمضان
قدوهٔ اصفیا سری سقطی
روز ترحیل او سه شنبه دان
مرقد او بخطه بغداد
روز آدینه بود و سلخ رجب
لیک بی شبهه سال رحلت آن
هست بی شبهه موضع ارشاد
که گذشت از جهان بعیش و طرب
شده مرقوم زیب عدن جنان ۲۵۳

امام علی نقی ابن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دوصد و سیزده هجری است و سال وفات دوصد و پنجاه و پنج در بغداد بموضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را رفیع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید و تجذیر میگیرند و بر طبق عقیدهٔ اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است

تاریخ

✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

آن نقی زمان امام همام ۲۵۵
بود دو شنبه و سیوم ز رجب ۲۵۵
باز سال وصال آن شه دین
هادی خلق و رهنمای انام
که نقی شد بسوی حضرت رب
ساکن عدن شد بصدق و یقین ۲۵۴
سال مولود او ز روی سند
سال نقلش باتفاق جهان
مرقد پاک او به سر من رای
اکمل الاکمل است گفت خرد ۲۱۳
کو نقی بود زیب دین برخوان ۲۵۵
عالمی را شده است کارکشای

یحیی ابن معاذ

بتاریخ سیزدهم رمضان سنه دوصد و پنجاه و هفت رحلت نموده در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او
اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان
سیزدهم بود از مه رمضان

سال نقلش ز اوج هفت فلک | گفت ساکن بعدن حور و ملک ۲۵۷ | مرقد پاک او به نیشاپور | تا پرستش جن و انس و وحش و طیور

۲۵۷

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد وسی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دوصد وشصت ویک هجری بوقوع آمده و در سرمن رای در پهلوی پدر خود مدفون است ✤

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است | همچو آبای خویش مسموم است
از محرم که بست و دویم بود | روز یکشنبه اش سفر فرمود
سال مولود او ز لطف قدیر | مظهر الحق رقم نمود کبیر
سال نقلش ز راستی برخوان | کرشده حرف راس ازو دورا ۲۶۱

۲۶۱

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سرمن رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بر طبق اعتقاد اهل التشیع بر دنیا اظاهر خواهند شد ✤

تاریخ

✤ ✤ ✤

آنکه او مهدی است و هادی خلق | ذات والای اوست شادی خلق
جمعه دهم هشتم محرم بود | که از آفاق غیبتش فرمود
اختلاف ولادت آن شاه | هست پیدا میان خلق الله
یافتم سال غیبتش بسند | مهدی صاحب زمان آمد ۲۵۸

عبد الله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد و دو هجری است و سال وفات دوصد وشصت ویک تاریخ نیست

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود | بکمالات دین مسلم بود
سال تاریخ نقل اوبی شک | سال مولود آن یگانه و طاق
صاحب اهل عدن گفت ملک ۲۰۲ | خردم گفت هادی آفاق ۲۶۱

۲۶۱

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند و برا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در ظلم لفتیق نیکوزد و بمکه رفت در انجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و ازانجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی وستین ومائتین ویقال فی سنه ست وستین ومائتین از دنیا رفت وازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دوصد وشصت وهفت است صحیح

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم | صاحب معرفت لقلب سلیم
بود از عون ایزد متعال | عمر آن شاه یکصد و ده سال
سال نقلش که دلنشین بوده | گفت سلطان اهل دین بوده ۲۶۷
صاحب بلخ بود آن سلطان | تارک سلطنت شد از دل و جان
از جمادی نخست بست وششم | بود کان شاه شد بحق منهم
قبر او در ولایت شام است | نور بر وی ز صبح تا شام است

۲۶۷

ابو عبد الله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمان شاهی و ابو بکر جلید نیست و شاگرد ابو الحسین رزین هردی بوده وعمر او صد و بست و دو سال بود وعمر استاد او صد و بست سال و ابو الحسین شاگرد عبد الواحد زید بصری است و عبد الواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبد الله بسر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسین علی رزین در زیر درخت خرنوت گویند

در سنه تسع و تسعین و مائتین ام دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مائتین برفتن شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است و مولد بغداد و مذهب شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین ام دنیا رفته و بعضی تاریخ انتقال سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مائتین والله اعلم و این تاریخ منظومه که از مجمع الواصلین است سال صد و دو مشهود

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطائفه جنید است آن	روز جمعه و ششم رجب بوده	که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید واصل حق	قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای رشاد است

۳۰۲

مات چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت تمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امرا مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود و مدت خلافت او یکسال و پنجاه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر با مقتدر تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی مخالفان سر خاطر فی استقرار شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند و اول ایشان عماد الدوله علی بن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته بتردد ذات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق و عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر نصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود و مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود و بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بیست و نه سال و چهار ماه درگذشت بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود *

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و

بوده ایشان بادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بوده اند زآل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری ✣ دو نوح دو عبدالملک و دو منصور ✣ و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را
که بمنتصر اشتهار داشته داخل بادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتضد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراء النهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس از آنکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث ادرا مسلم شد
و اسم سلطنت بر و اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزکان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیواز قطعهای لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکرد می تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه درآمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او البتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از بادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته بادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هشتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و ویرا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجیب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند
و او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابوالقاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالقاسم جرجانی و شیخ ابوعلی مازندی و امام یوسف همدانی در کار او شرحی داشته اند و بعضی در کار او توقف کرده اند
ابوالقاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق مقبول نشود و باز بعضی او را بسحر

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور با چهار صد صوفی بجایی میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند
ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان با دو قرص یکی میداد تا چهار صد بریان و هشتصد
قرص داد بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفتند
ما را انجیر می باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای
عجیب از وی پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق
بگو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید
گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و ائمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و پنجماه در زندان بود و خلق می آمدند و مسائل میپرسیدند در زندان سه صد کس بودند شبی ایشان
را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میدارم اگر خواهیم بیک
اشاره همه بندها بگشائیم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره
بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آیی گفت ما را با وی سری است که
جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که
ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد
میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی به موافقت گلی انداخت حسین آهی بر کشید گفتند ازین همه سنگها
آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از وی سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت
پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش ببریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی
سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش ببریدند و نماز شام بود که سرش
از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از
یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر
نیز همان آوازی آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود
که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرق باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری
و بعصا بزنی تا آب بر قرار خود برود چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت
خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب بر قرار خود شد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند
و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف
که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن
باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مائة و یرا به باب الطاق ببرند در بغداد و دست
و پای او ببرند و چشم او را بر کنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاکستر او را بر باد دهند این همه که گفته بود یک یک بر سر او
گذشت و الله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سه صد و نه استخراج میباید ۞ تاریخ ۞

شاهباز هوای عالم نور ‌ هست بیشک حسین بن منصور
سلخ عاشوره و سه شنبه بدان ‌ روز قتلش باتفاق جهان

بیست و چهارم ز ماه ذیقعده ❊ بود کان سه بیج عدد شنبه
نود و هفت سال عمرش بود ❊ کان زمان زین جهان شد بصفه
گفت تاریخ نقل او فاضل ❊ بود حلاج محو حق کامل

شیاره و نباله وار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین و ثلث مائه هجری که مطابق سنه سه صد و چهل و دو هجری بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و بیجده روز بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بیست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین نقیب سنبله ❊ کار گندم اینچنین بالا گرفت ❊ **شیخ ابو بکر الشبلی** در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده و در مجلس خیر نساج توبه کرد شاگرد جنید بود و عالم بوده و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ زهجر الولی

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود ❊ روز نقلش بعید قربان بود
ذات او بود صاحب ارشاد ❊ شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سلاله دین ❊ بجهان آبروی داد ببین

حکیم کسای ولادت او روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه ازین قطعه که خود گفته مستفاد میگردد ❊

قطعه ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

بسه صد و چهل و یک رسید نوبت سال ❊ چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم ❊ سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف ❊ دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر ❊ رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعراء رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قران را تمام حفظ نمود و بعد از ان بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود در آخر مطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجای رسید که آب دستش در مقام نواختن هم خاک ملال بباد دادی و هم آتش در جگر کدورت زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید داد اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش ❊ عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی بهزار هزار و سه صد و بیست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بوده وفات وی در سال سه صد و چهل و سه رو داده **دقیقی** از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکثر سلطنت خراسان و توران بفرق آل سامان متکفل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در ان وقت پایه نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نه پذیرفته هر آئینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنا را این اراده آن مصباح عطا بی الحصول پیوند دلاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقبه او انداخت و دقیقی بقبول اقل بیست هزار رد

بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان | سخن گفتن خوب طبع روان
بشعر آرم این نامه را گفت من | از و شادمان شد دل انجمن
زگشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار | بگفت و سرآمد بدو روزگار

ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو و یا که سنه صد نود و چهار هجری فوت کرده

تاریخ از مجمع الواصلین

٣٩٢

آنکه دانش بعید صفات آمد | جوهری کاشف اللغات آمد
سال ترحیل آن وحید زمان | رحمة الحق ٣٩٢ رقم زده رضوان
سال ترحیل او ز روی حساب | مظهر از رحمة العلی ٣٩٤ در یاب

مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت
ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست پنجم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهار صد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود و بعد از وی پسرش القائم بالله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجاه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده درگذشت شیخ ابوسعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهار صد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

٤٠٦

قطب حق بوسعید ابو الخیر است | رهنمای یگانه و غیر است
شد ز دنیا بسوی اوج جنان | بشب جمعه چهارم شعبان
ذات او دلگشای فردوس است | سال انتقالش همای فردوس است ٤٠٦

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بوده و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بوده منصور نام داشته و کنیتش ابو القاسم و نام پدرش فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی به نظم شاهنامه مشغول شده کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر با سر گردید سلطان محمود را نظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر بتکلیف و کلفت بعد دقتها حکایتی انشا میکرد چون آوازهٔ خواهش سلطان بهر جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از حکایت فریدون و ضحاک بیتی چند به نظم آورد چنانچه همه کس را از شنودن آن رغبت پیدا شد و آوازهٔ او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر در آمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت باز خورده به منزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید باهم گفتند که مرد بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعه گوئیم که مصرعهٔ چهارم قافیه نداشته باشد چون او نتواند گفت خود دیگر خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

سلام گفت جواب سلام دادند چون بنشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبهٔ طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوییم هر که تواند
گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن ✤ مصرعهٔ ثانی فرخی گفت مصرعه
مانند رخت گل نبود در گلشن ✤ مصرعهٔ سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگانت همی گذر کند در جوشن ✤ مصرعهٔ چهارم فردوسی
گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن ✤ چون قرار بود که حرف ردیف هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن
دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام
و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را بسلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید [illegible] دیگر با هم گفتند که اگر امیر او را سلطان ببیند
ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بحاجبان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید [illegible] سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان
دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بماهک داد تا بمطالعهٔ سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و باحضار
او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسب [illegible] داشته باشد بگوید شعرا از [illegible]
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیهه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست ✤ بس کس که ز تیر چشم مست تو نرست
گر پوشد عارضت زره عذری هست ✤ کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست ✤ سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری
بسلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را بنظم آورد اما فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که شاهنامه را بنظم آورد فردوسی قبول
نمود و سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در آنجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد یکی ارکان دولت پیش
فردوسی بمعرفت الاخواجه حسن میمندی که بر وحسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید جنگی از شاهنامه در جنگ رستم
و سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا
وعده فرمود و فردوسی دفترها و قصه ها آنچه که بود بنظم آورد و تا مدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان برد چون در ابتدای شاهنامه
شرط آداب نگاه داشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقهٔ او بود گفته چنانچه این چند بیت از وست ✤ ابیات ✤
اگر چشم داری بدیگر سرای ✤ بنزد نبی و علی جوی جای ✤ ثنا گوی پیغمبر و حیدرم ✤ بدان زادم هم بدین بگذرم
گرت زین بد آید گناه منست ✤ همین است و آیین و راه منست ✤ اگر چه سلطان را خوش نیامد لیکن بموجب وعده فرمان داد
که شصت هزار دینار طلا بدهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را دلگیر کرد تا سلطان را از آن وعده منع
آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بس است
سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را در بدره ها آوردند چون شنیدند که در گرمابه است
بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد بیست هزار درم بحمامی داد و
بیست هزار درم بشخصی که کاسه شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر [illegible] داد خبر بسلطان رسانیدند
رنجیده شد و حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را [illegible] قبول نکرد و این
ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی الاصل است [illegible] انداختند این خبر بفردوسی
رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد آنجا که سلطان وضو میساخت رفت و در پای سلطان افتاد و گفت حسودان
سخن بنده را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از گناه تو در گذشتم [illegible]

بعد ازین ترا در پیش من راه نیست بعد ازان فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته بایاز داد و گفت که بعد بیست روز روزیکه سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چندگاه ایاز کاغذ را به سلطان داد و سلطان خواند متغیر شد و مردم در پی او بخراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند و او را سلطان بچمن میمندی و دبیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم ازایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام کردید بحسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد نویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است

بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند ✤ چنان فسانه که نشناخت قدر فردوسی ✤ بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد وی را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاده گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را تجمل برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن بیتها بوی فرستاد فرمود تا بشستند و پس ازان فردوسی این چند بیت در عذرخواهی آن بگفت ✤ ✤ ابیات ✤ ✤

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست ✤ بهیچ وجه مر او را زمانه چون یاری نیست
خجسته حضرت محمود را دل دریاست ✤ چگونه دریا که آن را کناره پیدا نیست
برو نماورده دریا نشین گرو ندی ✤ بدست افتد دری که جایش تا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر ✤ گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد ازان فردوسی چون بطوس رفت خبر به سلطان رسید خلقی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازهٔ فردوسی را با غلغلهٔ تمام بیرون آورده بود پرسید جنازهٔ کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد و من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا ازان زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابدالآباد بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده چنانکه ازان ابیات است

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار — نماند بسی بر کسی یادگار
میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است
بدانش نه بد شاه را دستگاه — وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر مادر شاه بانو بدی — مرا سیم و زر تا بزانو بدی
که کف شاه محمود عالی تبار — نه اندر نه هست و سه اندر چهار
بسی رنج بردم درین سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی
بیا و اتش من بگنج را بر گشاد — مرا جز بهای فقاعی نداد
نه ترس از خدا و نه آزار کس — نه رستگاری همین است و بس
چو دیدی تو این خاطر تیز من — نه اندیشی از طبع خونریز من
اگر شاه را شاه بودی پدر — مرا تاج دادی و زرین کمر
نه خسرو نژادی نه والاسری — پدرش از صفاهان بآهنگری
پرستار زاده نه آید بکار — اگرچه بود زادهٔ شهریار
بسی سال بردم بشهنامه رنج — که تا شاه بخشد بمن مال و گنج
کنون عمر نزدیک هفتاد شد — امیدم به یکبار بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب بهفتاد رسیده بود چون در اقامی دیده شد که او بعد ازانکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر زنده بود و پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهارصد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهارصد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته ✤ ✤ تاریخ ✤ ✤

بنام جهان داور کردگار ٭ ز هجرت شده چار صد سال بار تاریخ ز هجرت شده پنج هشتاد بار ٭ که گفتم من این قصهٔ شاهوار اگر مدت سی سال را از چهار صد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق این معنی این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته ٭ ٭

تاریخ

سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد
بماه سفندارمذ روز ارد
ز هجرت شده صد سال هفتاد و چار
بنام جهان داور کردگار

ازین کلام پر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه تا نزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد ازان حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده

درکیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و بر افغانان آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد ازو پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت درگذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول او ست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل مقالت پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه برآورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرد و بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته بتاریخ هشتم محرم سال سه صد نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده برو غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواهر آن یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود همبرین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده و بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در متهرا بت خانه های عظیم بود تد لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند بود در هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پارهٔ یاقوت کحلی یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهار صد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردید و بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد برکند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طول آن پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانه به هند آورده اند و برابر چاه بابل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

آسمان آمده چنانچه ازین ابیات غزنی مستفاد می گردد

ابیات

سومنات ز دولت غزنی بکیسه بت بودند — زو جست و جست آرزی زنان در
منات را ز میان کافران برد و بردند — بکشور دگر اندا فتند زان کشور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب — لقب که دید که نام اندرو بود مضمر

و زان بهمه شکست و دوا مرو — فگنده اند بستان بیش کعبه بی سر و ...
ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند — بصد هزار تماثیل و صد هزار صور
کنشتی و در این ابر بتقاسم کرین — از آسمان بخدای خود آمد است اندر

اما از کتب سلف براهمه معلوم می شود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در اینجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات — یافتند آن بت که نامش بد لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون آمده جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه در آمده شهری دید بغایت عریض و طویل مشتمل به پنجاه و شش ستون که هر یک از آن ستونها بانواع جواهر نفیسه مرصع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ مقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بر آن افتاد گرزی که داشت آنرا در هم شکست و قطعه از آن سنگ را بغزنین برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد و هندوان هر شب آن بت را باب تازه گنگ غسل می داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دویست فرسنگ است و در مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دویست من بهری در آنجا آویخته بودند و در آن زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هر گاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه بآواز آن مشغول در عبادت میکردند فقط

باجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بیست و یک هجری که مطابق بماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و بعضی چهار صد و بیست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائة بر مرقد او صاف ظاهر است این چند ابیات در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد که از آن سنه چهار صد و بیست هجری استخراج می یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده — ملک از عدل او گلستان شد
واقف سر معنوی بوده — شهر خرم بیافتی عمران شد
سال بنشقار از آن حد لیزنان — ...

خیر یانش زمانه رونق داشت — اهل آفاق تخم عشرت کاشت
مثل او هیچ پادشاه نبود — بزبانش فغان وا نبود
هاتفم گفت شاه باز جهان — ...

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند با نواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضه مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را از ان بتخانه آورده بود والله اعلم و بعد ازان چون در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز همراه امداد شاه شجاع الملک در ان دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانیده دوست محمد خان والی آنولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت ازان دیار قلعه غزنی را مسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از غنیمات تصور نموده بار بسته و آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چهار چیز است دو مینار است و سقف شهر آباد	کسی داند که او اهل تمیز است که افتد آفتاب از سر کناره چهارم مسجد را باش گویند	اول دروازه سلطان بهذا آست سوم سقاوه سنگ رخام است که کج محراب قبله راست بینند	سه کنگره سه کنگره سرنگون بار میان مسجد جامع مدام است

فهرست پادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد ازان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت پادشاهی نشست در سنه چهار صد و بست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک ازان سال بر ملک خراسان و ماوراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را بحبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری در گذشت بعد از و برادرش سلطان ابوالحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد ازان طغرل که یکی از امرای او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به ذی الحجه کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخ زاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد پادشاهی عالم و عادل و علما دوست بیدار و کثیر الاولاد بود و همه دختران او را به سادات
کرام و علماء عظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد به هندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و دوازده وفات یافت بعد وی پسرش سلطان مسعود بن ابراهیم بر تخت و تاج گردید
سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع است سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی و نواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنفیه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفات و غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست و سورج کند معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کند
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوصاً بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد بگرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد و بست و چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز بزخم تیری که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این قصه
هندوان غلو نموده هر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود — در چار صد و چهار آمد بوجود
چون مدت بست و چهار شش افزود — در چار صد و بست و چهار رحلت فرمود ۴۲۴

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن مع قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که صرف خارق مذکور اظهار میکرد
و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
چون زهره نام دختر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نموده

ذات والاش حجة الحق بود — کان زمان آمد از عدم بوجود
سال مولود او دل بینا — گفت قابل ابو علی سینا
سال نقلش حمه و عیان و بهفت — رحمة الواحد العزیز بگفت

۴۲۸ **شیخ ابوالفتح البستی** در تذکره دولتشاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذولسانین است و اشعار فارسی را لطافت متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعه تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهارصد و سی هجری واقع شد

تاریخ

۴۳۰ شیخ عالیقدر مجدالدین ابوالفتح آنکه بود — مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام
چارصد با سی چو از تاریخ احمد در گذشت — در مه شوال جلیت کرد تا دار السلام

حکیم ابوالقاسم عنصری سرآمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سجزی و آستاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دارالملک غزنی وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمایة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مؤلف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مؤلف

بحین وفاتش بسوز و بیری — ندای برآمد که یا عنصری
۴۳۱

۴۳۴ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهار صد سی و شش هجری فوت نموده . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده — لقبش اعلم الهدی بوده
لیلة الجمعه بود و سلخ صفر — که گذشت از جهان بفضل و هنر
سال ترحیل مرتضی بیشک — قطب عدن النعیم گفت ملک
۴۳۶

۴۳۶ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم قبرستانی است که در انجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی ازان کتابهای خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیژدهم ماه جمادی الاخر سنه چهارصد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورده و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی و لد حیدر توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الاخر سنه سبع و ثلثین و اربعمایة رحمه الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه . . . . فقط

۴۳۷ **شیخ ابو اسمعیل حضرت خواجه عبدالله انصاری هروی** بن ابو منصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابو منصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

در زمان خلافت عثمان همراه اشعث بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری مرید و خلیفه ابوالحسن جرجانی بوده و مبداء سلسله انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسله انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سیصد و نود و شش بود و بعبارت جان انصار از آن خبر میدهد و در سنه چهارصد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هفتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گاذرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است و آن تعمیر کرده شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است

تاریخ

۴۸۱

آن خواجه که رهنمون معنی شناخت | در شهر حقیقت و کون آگاه است
از روی حساب جمل روانی فنا | تاریخ وفات خواجه عبدالله است

از لفظ فات که در سوم مصرع است تاریخ تر می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از آن جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیده ساقی عرفان دولت انجام شناخت | در آمد به بزم کاهی خواجه عبدالله انصار
بود لوح حرارتش ... که از شوق | لا ... چو قمری کو دم ... ناله زار

و در نزدیکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ میرزا است اما چون از بی و کهن سالگی منهدم شده بود عفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

سهو عظیم مزار خواجه انصار کرد
بقعه اش انشا نمود و تکیه را ایجاد کرد
سالها زین خیر جاری بد به خلق الله
نیست ترتیب آب و خاک چون ... باب
عهد علیا عصمت الدنیا و الدین ...

خان عادل شاهرخ چون صحن بنا ...
بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل
چون سحاب تشنه آب حیات از دریا نیل
باعث اوّل ... سالی ...
انکه بنمود در حریم ... شیب ... سلسبیل
سال تعمیرش ... حسن ... عقل

صحن گاذرگاه را رشک بقیع الجنه دید
ساخت بهر تشنگان ایران این آبستان
... کشتی سیلی امواج ...
کرد تعمیرش ز اعتقاد ...
تا خورد زین برکه یکدم آب هر لب تشنه
ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل

از سر فیض روح اهل الله چون قدس خلیل
این عمل کرد در راه رضای حق سبیل
ساخت مستغرق ... جمیل
بهر تحصیل ثواب ... و خیر جمیل
جز خدا و ساز ... خداوند جلیل

۱۱۰۰

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکوره مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراءالنهر سلطنت نموده اند

چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائة از طغرل سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراءالنهر از آن سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعود می نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر او از شما اعطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائة در گذشت و چون وارث ... نداشت

بعد او وی برادرزاده او سلطان الپ ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعد از بر روم رفت و قیصر روم
را اسیر کرده بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهارصد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول
از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الپ ارسلان بود
بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت
که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده اند زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او
خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیر
هیچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عقل و تجربت مثل او وزیرے نشان نداده اند و سلطان در آخر
دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادر را امید او تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابو طاهر
ایوانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه کارد
زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان‌بخت + گرد ستم از چهره ایام سترده ام + طغرای نکونامی و منشور سعادت + پیش ملک العرش بتوفیق تو برده ام +
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چهار + در حد نهاوند بیک کارد بمردم + بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند + او را بخدا و بخداوند سپردم +
و قطعه خواجه بسلطان ملکشاه مبارک نیامد تا گاه از اتفاقات آن حال در نصف ماه شوال و در حوالی بغداد او در گذشت
گویند که زن حسن صباح که در آن ایام ندیم محل سلطان بود او را زهر داد این قصه بعد از شهادت خواجه بچهل روز
روے داده امیر معزی حسب حال این رباعے گفته

رباعے

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر + شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر + ای دریغا آن چنان شاه و چنان دستور پیر + قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر +
و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان
جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهارصد و هفتاد و
هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نه عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند
بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون
بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگ بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت
کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نمود در سنه چهارصد و نود و هفت در گذشت بعد از وی
برادرش سلطان محمد پادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی و عشر و خمسمائه رحلت نمود و بعد فوتش

برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در مابین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه بران قلعه
دست یافت از تواریخ اتفاقات آنکه قلعه مذکور را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده
الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل

موافق استیلا او بران قلعه است و حسن بن صباح مروی بود که اسمعیلیه مذهب داشت و اتباعان او را فدایے میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهار صد و هشتاد و پنج هجری یکی از فدایان خود را فرستاده آن وزیر را ہلاک ساخت . . . .

مات ششم از ابتدائے سال پانصد و یک لغایت سنه شش صد ہجرے

ذکر خلفای عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مات ششم از ہجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از ہجرت فوت کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از و المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وے پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از و پسرش الناصر بالله بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرد و نماند . . .

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مات ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مات ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی ابق بنکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد و بعد از وے پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید و بعد از تکمیل در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست در روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش این است

صدای برآمد ز هفت آسمان ٭ که بهرام شاه است شاه جهان ٭ و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز مزین بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در اینجا بسر مدت سلطنت او سی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبره های سلاطین پیشین را سوای مقبره سلطان محمود از بیخ و بنیاد بر کنده ویران و پامال گشت بالجمله بعد وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند بتصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

غزنی بود در ہند آمده واو را ہزیمت داده دگر فتار ساخته نزد برادر خود بفیروز کوه فرستاد و دراینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت پادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهارصد و پنجاه هجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش راگویند واو رشته نادر خود در بازار میفروخت از ان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خوانده که کشاد کار او درکدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی عمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج — حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج

۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بوده در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است	در دو عالم بدرجه عالی است
در جهان بود عارف حق بین	بکمالات علم و صدق و یقین
سال ترحیل از زبان خرد	شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهارصد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسله بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است	گلشن چار باغ اسلام است
عمده خاندان چشت آمد	هادی جانب بهشت آمد
سال تاریخ نقل آن مسعود	کو بجنات آب از مودود ۵۲۷

۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف	دلش از کینه و کدورت صاف
نام نامی او ست جار الله	جعل الله فی الجنان مثواه
سال نقلش ملک بهفت ورق	زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳

۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پا برهنه گردیدی و چون دوستان و خویشان بر حال

اوگریان شدندی او گفتی که برحال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند روز دیگر کفش را بحضور ایشان آورد دور کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالباً چند راه این کفش هست و یرا قصیده ایست را نیه زیاده از دویست و هشتاد بیت که آن را رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف و دقائق در انجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه هست که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده هست تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائه بوده هست و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده هست عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
تاریخ فوت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود | عالم از وی بروشنائی بود
سال نقلش برتبه ممکنت | گفت هاتف زهی گل جنت ۵۲۵
از تصانیف او حدیقه بدان | بگل و میوه و حدیقه بدان
عقل تاریخ نقل او گفتا | طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

۵۳۵

شیخ الاسلام احمد الجام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن هست از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی هست که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیزده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودندی دنه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از ان جمله یکی کتاب سراج السائرین هست ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخبر الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام | قطب کونین شیخ احمد جام
سال ترحیل و عیان و نهفت | شده سال تولدش مجمل
احمد جام رهنمای ازل | عقل والی اهل جنت گفت ۵۳۶

۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان | کس نبود است مثل وی همدان
سال ترحیل یوسف همدان | وصف او را شمار نتوان کرد
پادشاه جهان قدس بخوان ۵۳۶ | [illegible] نتوان کرد

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هفتم پادشاه از آل سلجوقیه هست بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاورانی و ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی محبوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب بست سال امارت خراسان داشت بعد ازان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و تقریب چهار سال دیگر بچنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه در سنه احدی و خمسین و خمسمایه شخصی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی و رعیت را در نهایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکے از فضلاے عصر این قطعه گفته . . .

تاریخ

(در حاشیه: ۵۵۲)

جهاندار سنجر که در باغ ملک ... سرفراز بودی بکردار سرو
اچو در مهر بودی تو انجا بمرد ... بجو سال فوتش ز هی از شاه مرو
۵۵۲

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتادان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد و پشت نامه او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ ابو المعالی الٰه آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر میگویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد در خدمت شیخ ابو سعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادات از وی بظهور آمده و گویند که اوتاد عراق هشت اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم سهیل بن عبد الله هشتم عبد القادر جیلانی منقول است که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت شیخ کرده با و عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و درانجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن ما بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجا شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت . .

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد ... با فقر گر بود هوس ملک سنجرم
تا یافتم جهان من خبر از ملک نیمشب ... صد ملک نیمروز بیک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفتدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک سالگی سنه احدی و ستین و خمسمایه بوقوع آمده تاریخ منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

(در حاشیه: ۵۶۱)

سلطان عرش شاه زمان قطب اولیا ... آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال و وقت وفاتش چو خواستم ... از رای وی حدیث بگفتا قیامتی
۵۶۱

تاریخ

(در حاشیه: ۵۶۱)

غوث اعظم کریم محی الدین ... همه لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت ... با نصد و شصت و یک بهجرت بود
ای معالی قیامتی دیدم ... که وفاتش علامتی دیدم
۵۶۱

سفینش کاملؔ و عاشقؔ تولد — ایضاً وفاتش دان تو معشوق آلہیؔ — نزولش درجہان ہمچو عاشق — ایضاً سفر افتاد اندر دام معشوق ٥٦١

ذکر لوح مزار عفیفہ مرحوم

در جزیرہ مالتہ سنگی الی الآن موجود ہست کہ آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفہ بود نامش میمونہ بنت حسان بن علی الہذلی وفاتش بروز پنجشنبہ شانزدہم شعبان سنہ پانصد و شصت و نہ ہجری مطابق بست و یکم ماہ مارچ سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و چہار عیسوی واقع شدہ و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور ہست و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم اللہ الرحمن الرحیم وصلی اللہ علی نبی محمد و علی آلہ وسلم تسلیما للہ دوام البقاء علی خلقہ کتب الفناء ولکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ ہذا قبر میمونہ بنت حسان بن علی الہذلی و عدام السوسی توفیت رحمۃ اللہ علیہ یوم الخمیس السادس عشر من شہر شعبان الکابر من سنۃ تسع و ستین و خمسمائۃ وہی تشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ ٥٦٩

ابیات

انظر بعینک ہل فی الارض من باقی — و دافع الموت وللموت من اتی
وصرت رہینا بما قدمت من عمل — مخافۃ علی و ما خلقہ بلسقی
الموت اخرجنی قصرا فیا اسفی — نی مضجعی و مقامی فی البلا عبیر
یا من یرا القبر انی قد بلیت بہ — لم تنجنی منہ ابوابی و اخلاقی
و فی النشوری اذا ما جیت خلاقی — والترب غیر اجفانی و اماقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطہ خوارزم مسکن داشتہ بہ بزرگی و فضل او ہمگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت ظہور او در روزگار اتسز بن خوارزم شاہ بودہ ست و بعد از وفات اتسز خوارزم شاہ تا زمان سلطان طغرل شاہ بن الپ ارسلان بن اتسز در حیات بودہ و اتسز در شہور سنہ پانصد و پنجاہ و پنج ہجری در گذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنہ پانصد ہفتاد و ہشت بود و مدت عمر او نود و ہفت سال بودہ و قبر او در جرجانیہ خوارزم ہست و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن ہفت سیارہ در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم ہست کہ در ماہ رجب سنہ احدی و ثمانین خمسمائۃ کواکب سبعہ سیارہ در سوم درجہ میزان کہ از برج ہوائی است بر یک دقیقہ قران کردند و این واقعہ در زمان سلطان طغرل شاہ ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچہ ظہیر فاریابی ایمائے بدین کردہ . . .

قطعہ

اقتران اختران دانی کہ در میزان چہ بود — خود بخود دانی کہ این خلعت چہ بیگہ کردہ اند
از برای قیمتی یکذرہ خاک پای تو — نقد ہفت اقلیم عالم در ترازو کردہ اند

و آنکہ در بعضی تواریخ خصوص در تذکرہ دولت شاہ مرقوم است کہ قران کواکب در عہد سلطان سنجر وقوع یافتہ سراسر غلط است زیرا کہ باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاہ و دو واقع شدہ و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتادہ و صاحب ترجمہ یمینی کہ ہمدران عہد بود میگوید کہ این اقتران در شہر رجب سنہ اثنی و ثمانین و خمسمائۃ واقع شدہ و یکی از اہالی خراسان روایت کردہ کہ از رسول سوال کردند کہ متی القیامۃ فرمودند القیامۃ القیامۃ چون علما دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و ہشتاد و دو یافتند و القیامۃ ٥٨٢ ست تاریخ این واقعہ ست و این

تاریخ درست است زیراکه مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال
یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هرگاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیاره‌ها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق
است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری با جمله منجمان ایران گفتند که
درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نموده برینکه
چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آنکرد که ربع مسکون مانند ثلاثه
ارباع مغروق و مغمور شد درین کثرت که جمیع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید
که عمارات بر اندازد و جهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا
نقل کردند اما بنابر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین جهت انوری در نظر
سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ~ گفت است انوری که بسبب بادهای
ویران شود عمارت و کهسار بر سری ☆ در روز حکم او نوزیدست هیچ باد ☆ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری
و صاحب مرآت جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن همان سال
چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا
داد و صاحب نگارستان مینویسد که در همین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط
اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعمار اکثر سکان اصقاع
و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان بربادرفت فقط اما
مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیراکه استیلای چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از اقتران کواکب
رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ☆ و خسرو میفرماید ~ قول سلکش نیست بدهر استوار
شاعر و قرعه زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصر روم که اصنام پرست
بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس
را از بیخ و بنیاد بر کنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان
مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت
عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصاری را اجازت داد تا بلا مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از
چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست
ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آن مکان را از دست
مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نور الدین
بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و پنجم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان
صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

فرنگیان آغاز محاربه نموده و بتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن ملک را بدست آوردند اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان و انگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه است ساختند و در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان بر آن شهر مستولی شده محرابهای اهل اسلام را خراب ساختند و نود و پنج سال قمری در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج هجری آل ایوب آنرا بحوزه اسلام آوردند و شعار سلیمانی آشکارا کردند و از آن زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده است از مرو است و ظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از بادشاهان مستقر ترنشان نمید بهند بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم به نگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ارزقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخت روز دیگر سلطان نرد میباخت چندانکه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه شش خواست سه یک زخم افتاد / تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
شش چون نگریست حشمت حضرت شاه / از هیبت شاه در وی بر خاک نهاد

وارزقی در سنه خمس ثمانین و خمسمائه درگذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله / ز اتفاق جهان قتیل الله
هست مانند مهر و ماه مبین / اسم سامی او شهاب الدین
سال سنقار آن خلاصه دین / شد رقم شاهباز علیین

٥٨٦

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه درگذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی در مدح آنحضرت گفته

ابیات

سرافروز اقلیم معانی / خداوند جهان سلطان عادل
ولایت گیر ملک زندگانی / پناه ملک شاهنشاه طغرل
بسلطانی بتاج و تخت پیوست / بجای ارسلان بر تخت بنشست

و سلطان طغرل شاه ده سال بظاهری و استظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و هم عم او بود بکمال بهست و اقتداری زندگانی نمود و چون بعشر ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نائره فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسرانجام مهام امور سلطنت قیام نمود متنفینان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد داند اختند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمایه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل بامداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمایه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری با و محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراء النهر شکست افتاد بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از آن تسلی شد و فرید را بانعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست
تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست
کانکس که بیک حال بماندست خداست

اوحد الدین انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود و اصل او از ولایت ابیورد است از دهی که او را بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و از این است که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسهٔ منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایهٔ علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بعد از این من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از آن قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش
در جهان پادشانشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود و چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگی فاضل خاسته اند که نجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر صیت گردان شد ز خاک خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
صوفی صافی چو سلطان طریقت بو سعید
خواجه چون بو علی شادان وزیر نامدار
عالمی چون اسعد مهنه بهر شهری بری
شاعری نادر چو مشهوری خراسان انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده بود و بمبالغهٔ تمام گفته که روز قران سبع سیاره بادی صعب عجب بوزد چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ بر کند تا چون این واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته به بلخ رفت و باقی عمر در آنجا بسر برد مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده در کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را بمثل یافته اند که عدد وی پانصد و نود و دو می شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعر است و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است مولدش شروان است خاقان ولایت بیان بود از آن خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود بدان روی حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر بدر خود کرده بر اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در سخن تمامم | حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل من آمدم اندر جهان سنائی را | از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع بادشاهان شروان امتیاز فراوان داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت بادشاهی فرستادی هزار دینار صله آن بودی و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست | ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضفی بالله ظهور نموده در قصیدهٔ عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده و توفی المستضفی سنه خمس و سبعین و خمسمائه و خاقانی نیز قصیدهٔ زائیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش این است

بیت

بفر خسرو ایت حق برافت دباطل | الب ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در سرخاب تبریز مدفون است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غفور نیشاپوری پهلوی خاقانی است وفات خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو اما از این تاریخ که از خزانه الاصفیا نوشته شد

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی — خلف بوعلی شروانی
سال تاریخ نقل در رضوان — گفت طوطی جنت حق خوان ۵۹۵
عمدهٔ اولیای شعرا بود — زبدهٔ اصفیای فصحا بود

۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از این جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود — هم مقید بذات مطلق بود
سال سنقار آن شه والا — گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت انزوا گذرانیده است هرگز چون سائر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات را بالتماس و درخواست پادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان کبیر منوچهر پادشاه شیروان خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندرنامه که آخرترین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دین و دنیا نظامی بود — قدوهٔ اولیای نامی بود
سال نقلش برفت و گفت — شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲

۵۹۲

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان — که تا دور آخر بود در جهان
سر سال چارم محرم بدست — بتاریخ پانصد نود و هفت سال
ز ساعت گذشته چهارم بدست — چهارم محرم بوقت زوال ۵۹۷

شیخ ابوالفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از آن تراشه گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی بنویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبه عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده را

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت نزد اتابک خوارزم شاهیان او را امان نداد و نزد طغرل شاه قدیم ممدوح ازرقی است بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد و از اصفهان بآذربایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت دو سال در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و آذربایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت آخر از قزل ارسلان گریخت و با ابوبکر پیوست و فات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب مدفون است در مقبره الشعرا

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بیست و دو هجری درگذشت در زمان او چنگیز خان تاتار سر برآورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر بالله پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن ظاهر قریب هفده سال سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن برکند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در انجا بمرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو در هندوستان آمده بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی برآورده او را محبوس ساخت از ان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد اما سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود و کهانڈے رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککهران در نواح کوه عصیان ظاهر کردند و سلطان بنا بر تنبیه ایشان بهندوستان آمد و طوائف متمردان را سزا داده هنگام معاودت در اثنای راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک کشته شد نعش او از انجا بغزنی

برکنار ریلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب سیر استخراج بلیا بدو غزنی در نظم آورده

تاریخ

٦٠٢

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین | کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک
سوم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و دو | فتاد در رهٔ غزنی بمنزل دمیک

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخبر الواصلین

تاریخ

٦٠٦

مجمع فیض و منبع عرفان | قطب آفاق شیخ روزبهان
سال تاریخ رحلتش بیشک | متصف بود از مه عاشور
نور فردوس گفت حور و ملک | که گذشت از جهان بعشرین صفر

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمائه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود بتحصیل علوم مشغولی فرمود تا وقتیکه والد او فوت شد آنگاه بسمنان شتافته پیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده و در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل با وقار و محتشم بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبهٔ علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاءالدین تکش بن ایل ارسلان نوشته وفاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غرهٔ شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است مخبر تحریر در تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی | که کس نبود و نه بیند ورا نظیر و همال
بسال ششصد و شش در گذشت ازین عالم | نماز دیگر اثنین غرهٔ شوال

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه های هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرته و دهلی را فتح کرده تا سر حد ملک بنگاله بتصرف خود در آورد و بعد وفات محمد غوری چون برادر زادهٔ او غیاث الدین محمود پادشاه غور شد قطب الدین را تاجی و تختی و چترے فرستاد و خطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هجدهم ذیقعد سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته پادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت

٦٠٧

و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از ان خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکھ بخش نیز گفتندی بعد از و پسر خوانده او سلطان آرام شاه پادشاه هندوستان شد

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانهٔ روزگار و برگزیدهٔ درگاه حضرت پروردگار بود از جملهٔ بیعت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفهٔ بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

گردید رسش و برافرستاد از معبر بان سلطان گردید بر روز جمعه مجلس نهاده و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی می آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی درین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابوحنیفه در نکاح شیخ در آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنای کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بمرد شهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائة واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائة و قبل سنه ست عشر و ستمائة شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائة او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بایمای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بهم دم بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود بعد از آن سر از سجده بر داشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجبت خونبهای فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال باستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنند اینک شمشیر شیخ گفت وکان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو برود و سر ما و سر بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و پادشاهی قهار و جبار بود چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود مغلان او را تعاقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار رسیرست در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائة فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در سال عشر و ستمائة بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین نهم ماه صوم دوشنبه بود	قطب کونین شیخ نجم الدین کز دنیا بخلد عزم نمود	آنکه خورشید پیش او صغری است سال ترحیل آن بدایت فن	الملقب بنجم دین کبری است شد رقم آفتاب اوج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش لیسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر برآورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از آن تیغ بطرف ایران نموده بر سر محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود در رفت و بعد محاربه متواتر در سنه شش صد و هیجده او را استاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او را نیز کشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج ساله در یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست و چهار

ہجری درگذشت چہار پسران داشت اوکتای و جغتای و جوکی و تولی لیکن جوکی شش ماه پیش از پدر فوت گردد دیگران
بپادشاہی رسیدند اوکتای کہ ولیعہد بود پادشاه تاتار شد و در سنہ ششصد وسی ونہ درگذشت جغتای بعد از پدر پادشاه
ماوراء النہر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان کہ پدر منکو و ہلاکو بود اوقات با خود نگاہ میداشت بعد پدر تابع
برادران خود میبود و چنین گویند کہ این قوم مقید بہیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت
جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکہ صاحب نگارستان در مقامی مینویسد کہ روزی
سلطان اباقاخان کہ از نسل چنگیز خان بود طعام می خورد و خواجہ شمس الدین صاحب دیوان وزیر او در ان مجلس
حاضر بود سلطان پارهٔ از کباب گوشت خوک بر نوک کارد بر داشتہ باو داد خواجہ از رعب سلطانی اباکردن نتوانست
فی الفور کباب را در دہن انداخت مشرف برو

شیخ فرید الدین عطار

در ہفت اقلیم مرقوم ہست کہ در نفحات الانس آمده شیخ فرید الدین ابتدا بشیوهٔ عطاری روزگار میگذرانید روزی
درویشی بدر رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجہ تو باین نوع خواہش
و تعلق چگونہ خواہی مرد گفت بدو نوعی کہ تو میری درویش گفت تو ہیچ من نتوانی مرد و بر فور کاسہ چوبین کہ در دست داشت
بزیر سر گذاشتہ و الله گفتہ جان داد چون عطار مشاہده آن حالت نمود از سر دکان برخاست و ہر چہ دست مکنتش بدان میرسید
ایثار نمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفتہ چند سال با او بسر برد و بعد از ان بزیارت بیت الله الحرام
رفتہ بسیاری از مشائخ را دریافت و بعد از سعادت بخدمت فخر الشہداء شیخ مجد الدین بغدادی رفتہ از دست او خرقہ
پوشیده آورده اند کہ او را چہل رسالہ تنظیم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده کہ او در کلام خود فرموده
کہ نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکرهٔ دولت شاہی آمده کہ
اصل شیخ از قریہ کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چہارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنہ ثلاث و عشر و خمسمایہ یعنی بسال پانصد و سیزده ہجری و بست و نہ سال [29]
در نیشاپور بوده و در شہر شادیاخ ہشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده ہنگام استیلاء چنگیز خان یعنی چون
در محاصرهٔ نیشاپور قراچار نوئیان داماد چنگیز خان کشتہ شد و چنگیز خان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی
افتاده شہادت یافت و آن چنان است کہ مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را
مکش کہ خونبہای وی ہزار دینار می دہم شیخ گفت مفروش کہ بہتر از ینم خواہند خرید چون آن شخص از وی
بگذشت دیگری گفت کہ این مرد را مکش کہ خونبہای او یک توبره کاه میدہم شیخ گفت بفروش کہ بیش ازین نمی ارزم
مغل بقہر رفتہ شیخ را شربت شہادت چشانید و کان ذلک فی عاشره جمادی الثانی سنہ سبع و عشرین و ستمایہ تاریخ
وفاتش کہ در مخبر الواصلین نوشتہ ہست اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فرید الدین سال تحصیل آن مہ خوران	آفتاب سپہر دانش و دین قبلۂ اہل جنت ست بدان [٦٢٦]	عمر او یکصد و چہارده سال عقل تاریخ نقل آن مسعود		بود از لطف ایزد متعال بلبل جنت و جنان فرمود [٦٢٧]

٦٢٧

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت ۶۲۷ و برخی ششصد و نوزده ۶۱۹ گفته اند و از
حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت
مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات
شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود و در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهل سال
پیشتر از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد اما این قطعه که بتاریخ
وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلطی نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه ششصد و شانزده
شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان در آن
سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش مے شود قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار	مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما	سال تاریخش ازان شد راه فقر ۵۸۶

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است محلی که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ
بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سه زمان سه زلزله نازل شد	بر پانصد و سی و آنکه شد شهر چو دشت
وان زلزله بار دوم ششصد و سی	وان زلزله بار سوم ششصد و هشت

وامیر علی شیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که او سر خیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته
و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه
خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص
و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وی حسد برده بعداوت مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون
رفت و عزیمت حج کرد و چون بنیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه پسرش
مولانا جلال الدین که در آن وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان
عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا
و اصحاب روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند
و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و
افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقول ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی
انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ولادتش

در رجب پانصد و سی و نه و وفاتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود | عمدهٔ اولیای اعظم بود
سال مولود او بدان بیقین | اکمل اولیا شهاب الدین
عمدهٔ واصلین شهاب الدین | قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما | ساکن اوج جنت والا

۶۳۲

سلطان شمس الدین التمش

زرخرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود و نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که بارادهٔ تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردید و تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان درآمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت | از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعهٔ گوالیار و آن حصن حصین | در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و وفاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

چو ششصد سی و سه از سال هجری | گذشت و بست و از ماه شعبان
بشد سلطان شمس الدین التمش | بسوی جنت الماوی خرامان

۶۳۳

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و شش روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الآن موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آن را مزار اخت بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجبی بجی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعده کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد وزیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود در او محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

ششصد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد و بعد از وی نبیرهٔ او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرموده

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و او را سنجری نیز نویسند که معرب سنگری است در سال پانصد سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت و بریاضت و قناعت مشغول بود درگذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان شتافت و نشو و نما در آنجا یافت و در هاروت که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هاروتی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب برنیامد تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در آنجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او امروز زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بوده ... سال نقلش بعزت و تمکین
گر جهان خواجه نقل فرموده ... گو سراج جهان معین الدین
نود و هفت سال عمرش بود ... روضهٔ پاک اوست در اجمیر
کاندر آن نقل از جهان فرمود ... زائرش جن و انس در ره شیر

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است در آن عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در آنجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مرجع عالمیان شد

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که مابین مشرق وجنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که او را اوشی نیز می نویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو هجری در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاء الدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه	ز لب شیرین تو صد شور است در هر خانه قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن	من بجز دیدن آشنائی می خورم خون جگر عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه	آشنا را حال اینست وای بر بیگانه

خواجه بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه از این جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق یقین از ربیع نخست چار دهم	قطب آفاق خواجه قطب الدین بود که آن قطب شد بچرخ نهم	لقبش بختیار کاکی دان عقل تاریخ نقل آن محمود	چون اویسی است او اویسی اش بخوان آب جنت بقطب دین فرمود

۶۳۳

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ وخشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیرشاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری برگرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازهای کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجود اند و این اشعار تاریخ بر دروازه های مذکور مرقوم ماند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیرشاه	شاه را بر باب کوکب گبند علام بود بیست و چار و نهصد سال از هجرت رشید	این عظیم القدر درگاهی که اندر پای او زاهتمام شیخ دین پرور خلیل الحق تمام	صادق آمد قول هذا الباب من دار السلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه ملاموج

در زمان شه جهان اسلام کرد شخصی بنا که در یابش	شد بلند این در سپهر جناب یوسف ثانی از حق است خطاب	گرچه صد هست باب جنت را چون ز تاریخ نام کردم عرض	لیس باب بمثل هذا الباب گفت درگاه خواجه اقطاب

۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی

خلقی که درین گنج سعادت سیر است	آخر گهر نثار شاکر خان سفت	گفتم چه نویسم رقم تاریخش	رضوان بدل اسرار در جنت گفت

۱۱۱۹

از این تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد از آن محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجای دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بران کنده

تاریخ بر دروازه اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار
با اعتقاد معتقد کامل العیار
رفتند قدسیان بدعا بهر بهشت عدن
تاریخ یافتند چو صفا بهشت عدن
۱۱۳۰

اشعار بر دروازه بیرون

از حکم پادشاه جهان خسرو انام
فرخ سیر شهنشه نه آسمان غلام
تعمیر شد بحجری زیبا و منتظم
گردید مزار خواجه دین قطب فلک
مانند قبله اشرف و چون کعبه محترم
گردید دیگر در دهر او آدم و ملک

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد ازان اسلام شاه در عهد خود درجهٔ دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب
خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت عز سوم اعتقاد
با سروش غیب آن گفت در گوش خرد
سال تاریخ بنایش هست برای مسجد
مسجد کعبه مثال و سجده گاه شیخ و شاب
۱۱۳۰

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته و در دمشق مدفون گردید

تاریخ

شیخ والا جناب ابن عربی
بود شد او ثانی محی الدین بود
مقتدای ره خدا طلبی
سال مولود او بهٔ ثانی بین
لقب خاص او محی الدین بود
شد رقم سال نقل آن سامی
مرشد کافهٔ زمان ذوقش
قدس الله سره السامی
۶۳۷

حضرت علی لالا

تاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمدهٔ اولیاست علی لالا
شد ز دنیا نخست دار لا
سال نقلش بگو بعالم قدس
از ربیع نخست بود سوم
شاهباز بهوای عالم قدس
که گذشت از تعلق مردم
۶۴۳

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکرهٔ دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی آموخته بود و ازان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردیده در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در وی باید داد باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر اشتری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد ازان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصحرا رفتی شور و غوغا از موالی

و اصحاب برآمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد ازان که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت
هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از ان روز باز این غایت نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمایه و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمد
را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضے گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از ان
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبده آه شمس الدین و الحق	دگر تاریخ شد بود او ز تبریز ۶۴۵

۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین و الحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل ات حق بصدق و یقین	عارفی بی نظیر شمس الدین	سال تاریخ نقل او رضوان	ز در قم شمس حج عدن جنان ۶۴۴

۶۴۴

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود	نور چشم علی و زهرا بود	شد بجنت ازین سرای سپنج	آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ
و غزنین تا لب سند پادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و پادشاه تاتار بود در ماه ذیقعده
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام نمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید اما بعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک ازو گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایه درگذشت بعد ازو منگو قاآن ولد او رشد

تموقی خان مالک ملک گردید و ۹ سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان پادشاه ایران شد

شیخ المشائخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است —

تاریخ

حموی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه | شده مرقوم بیشک و اشتباه

۶۵۰

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که پادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی و فاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بجنت رفت ۶۵۱ | شب دوشنبه و روز چهارم شوال

۶۵۱

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که مچلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمائه بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را باتفاق خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را درهم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دوان | دولت عباسیان آمد بسر

۶۵۶

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بیست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

واصحاب برآمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد ازان که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت
هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آن جماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ انه لیس من اهلک ارتسام داشت چون آن جماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند ازان روز باز این غایت نشانی ازان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمایه و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای بتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود
را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را ازان
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین و الحق	دگر تاریخ شد بود او ز تبریز ۶۴۵

۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین و الحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین	عارفی بی نظیر شمس الدین	سال تاریخ نقل در رضوان	زد رقم شمس حج عدن جنان ۶۴۴

۶۴۴

در تذکره دولتشاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود	نور چشم علی ذوالهدی بود	شد بجنت ازین سرای سپنج	آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ
و غزنی تا لب سنده بادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و بادشاه تاتار بود در ماه ذیقعد
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام نمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جدگر امیش ارجمند کردانید تا بعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک از و گرفت و لیکن سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایه درگذشت بعد از و منکو قاآن ولد ارشد

توبی خان مالک ملک گردید و سه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مجمع الواصلین مرقوم است

تاریخ

حموی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه | شده مرقوم بیشک و اشتباه ۶۵۰

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود و بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علما غیر اسمعیلی شیخ را اسمعیلی ندانستندی وفاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت ۶۵۱ | شب دوشنبه و روز چهارم شوال ۶۵۱

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده و در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود و مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که حکم کار داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را بایمای خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالشش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان و دان | دولت عباسیان آمد بسر ۶۵۶

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه در آمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از ان جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسید و را در سنه اربع و خمسین و ستمائه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه این تاریخ مستفاد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد | یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه سمعیلیان ز تخت | برخاست و پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدرالدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور درگذشت و در پای سوار دلی مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریرها آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیر الدین طوسی تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان که شد | کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر
سال بر ششصد و شصت و سه بیکشنبه | که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

٦٦٣

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان متولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از آن بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد سال ازین جهان درگذشت گویند پیش از وفات پیر مردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدرالدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خواند و جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدرالدین در سال هفتصد و نه هم بجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح بجای او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج میباید

تاریخ

قدوه خاندان اهل یقین | شیخ ارض و سما بهاء الدین
او بیوم الخمیس کرد سفر | سوی فردوس سابع صفر
پانصد و شصت و شش هجرت بود | کانجم ذات او طلوع نمود
لیک شد سال نقل او بیقین | شاهباز مقام علیین

٦٦٧

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد سلطان وقت مقدم ایشان را گرامی دانسته احترام نمود و شیخ فرید که نبیره قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دنیا اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر او افتاد و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمی دنیا و معارف حقیقی فرموده به ره ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی بدو رسید و در تسمیه او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک برآمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از ان باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از انجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر — آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان بسه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از و بسه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود بالجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبره او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد آه ارجاب آن ۵۶۹ — شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر ۶۶۴

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات او ست بطرز [illegible] در روضه شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه می شود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمین — شیخ دنیا و دین فرید الدین
بیگمان پنجم محرم بود — کز دیار زمانه نقل نمود

گر تو پرسی ز سال رحلت او	ز جهان شد فرید آه بجو

۶۷۰

تاریخ

فرید الدین که او گنج شکر بود	چو در ذات خدا شد محو مطلق
بمظهر گفت هاتف سال نقلش	فرید الدین ولی واصل حق

۶۷۰

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از ابدال زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت روی بخطهٔ آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی باتمامی اکابر و صدور آن دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس از آن در صحبت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرآت الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشست او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود	دل فروز جهان کلامش بود
سال مولود آن خدا آگاه	شد رقم آفتاب عالیجاه
سال نقلش ز اوج هفت طبق	هاتفم گفت قطب جنت حق
از ربیع نخست بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
شده تاریخ نقل او پنجم	بیشک ربیب از جمادی دوم
سال نقلش باشتهار زمان	نور الله مرقده بر خوان

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در آن دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده و فیتکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بوده در قلعة الموت وزارت اسمعیلیه هم روزے چند از روی زجر و غضب نموده در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزے چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روے روزگار او کشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون
نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرموده مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و
ستمائه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه
را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بوفور عنایت حاکم شد که ملازم آرد و باشد
و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت مظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل
خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بود و خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد
بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در آنجا جمع آورده اما هنوز باتمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان
به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اباقا خان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه
اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرد و در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه میگویند
مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه
نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز
قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست
که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر او را در رصافه دفن فرموده از غرائب
حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و
هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل | یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه (۶۷۲) | بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد

۶۷۲

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت
از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بوده
و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است
و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بدست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین
دخترزاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود و بعد ایالت ده سال در سنه ششصد
و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان (۶۷۶) | قضا ز صحفه دوران بکرد بیت نقال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت | بر آمد آیت و الشمس کورت در حال

۶۷۶

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقا آن

عرف اباقا خان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر بروز جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

ستهایة بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده بادشاهی مردانه بارای وتدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده ولشکر بروم فرستاده بعضے از دیار روم را مسخر ساخته ودر تبریز رصدی را غز را که خواجه نصیر الدین طوسی بردز گار هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک ودوائر موهومه وصور بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید وابقاخان بسی توان بر انجا خرج کرد هفتده سال وچند ماه در اکثر ملک ایران بادشاهی نمود شبی در مرغزار اوجاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد گفت مرغی عظیم قصد من دارد تیر کمان طلب کرد چون تیر کمان بدو دادند فی الحال بافتاد وجان داد منظنه بعضے کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت واین واقعه بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد وهشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بست و دو ز مه ذی الحجه / زد و زمرخ که بر کس نمیکند ایفا
چهار شنبه و هنگام صبح در همدان / بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا
۶۸۰

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال وپنجاه وشش یوم از سلطنت گذشت دیگر شاهزادگان وامرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست وششم جمادی الاولی سنه ثلاث وثمانین وستمائة بقصاص شاهزاده قنقورتای بکشت او را بشکستند وارغون خان را بجاے او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل شجاع ابن ... / که بود سرور خاقان خطه ایران
ز دست برد فلک پشت او شکسته و ... / نمود سال شکستش ظهور ز ایب جان
۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه بود / تاثیر حادثات فلک بر دوام کرد
ارغون بملک گیری چون تیغ بر کشید / احمد برفت و تیغ ششی در نیام کرد

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان وسلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت وبدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد وهشتاد ویک هجری سر او را که دفتر شر وفتن بود از بدنش جدا کردند اما بعد از دو سال ودو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از قضا ... / پس از دو سال و دو ماه و دو هفته
شهادت یافت در صحرای توشهر / پشیمان هم نزد وران شربت زهر
بقصد صاحب دیوان محمد / تو در دنیا مشو بدرا مقابل
که دستور ممالک بود در دهر / که دارد در تراز و نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد وبعد فوتش خواست که بهندوستان

بود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نمود و نامطلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید تا خان کرد شمس او بود در خدمت ارغون خان او را بسیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان — محمد ابن جوینی ذریگانه دهر

زروی ...... برروی اخبار بحر — بسال ششصد و هشتاد و سه شعبان چار ۶۸۳

زجام تیغ ابا الشهید شربت قهر — بوقت عصر دوشنبه بود خاتم اجر

خواجه بهاء الدین محمد که دلبند صاحب دیوان بود در زمان اباقا بوزارت بلکه فرماندهی ولایات اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود یعنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده است و ملوک شیراز را از انجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود و بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتابک است یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادرش اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکلا بسلطنت رسید و بست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابوبکر نیز می نویسند مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یارب این ملک مسلمانی بامن دار — در پناه شاه عالم پادشاه ملک دین

روزگارت باسعادت باد و سعدی گو دعا — خسرو صاحبقران خوش زبان بونصر

رایت منصور و بختت یار و اقبالت قرین — آنکه اخلاق پسندیده است دامنش گیر

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ..

تاریخ

دران مدت که ما را وقت خوش بود — ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ۶۵۶

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابوبکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچه همایونش — بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و بعد دوازده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از وی سلجوق شاه و مظفر شاه بسلطنت رسیدند و سعدی درین باب قصیده گفته بیتی چند از انجمله نیست

ابیات

خدای را چه توانگر دشکر فضل و کرم ... بدین نظر که دگر باره کرد در عالم
سر ملوک جهان بادشاه روی زمین
بدور دولت سلجوق شاه و سلغرشاه ... خلیفه پدر و عم باتفاق امم
خدایگان معظم اتابک اعظم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احدی و تسعین و ستمائه فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی بی نظیر فخر الدین ... واقف راز آسمان و زمین
سال نقلش ز زبان ساقی عدن ... گو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است
جمعه و هشتم ز ذیقعده ... سال تاریخ نقل آن مرحوم
زائر او ملائک و حور است
بود کان شیخ بیوی خلد شده ... از خرد جان خلد شد مرقوم

٦٨٨

سلطان ارغون خان

ابن ابقاخان ولد هلاکوخان است بر ذرگاه دولت پدر خود بادشاه خراسان بود چون پدرش ابقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا بر عم او براحمد خان بن هلاکوخان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عمومی در کار آمد و ملک خراسان را با و بخشید و ارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت بادشاهی نشست و بعد از دو ماه و هشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بست و نه سال وزارت پدر و جدش کرده بود بتهمت آنکه ابقاخان را مسموم ساخته بقتل در آورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود ... در پنجم ربیع تخمین نوبهار

٦٩٠

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان گیخاتو ابن اباقاخان بادشاه ایران شد و چون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکوخان بود بادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان بادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رفته در آنجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما از بعض ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج مے یابد-

تاریخ

آنکه بود قاضی بیضا ناصر الدین قاضی بیضا	نور الله سدره ابدا بره شافعی ست راه نما	ذات عالی او منفرد بود لیک تاریخ آن اخص نمود	عالمی را بعلم راه نمود مظهر الحق الخص فرمود ۶۹۱

۶۹۱

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرح ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده ما بقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا بحضر رسید و سیراب از زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی	بسر بردم ایام با هر کسی چو پاکان شیراز پاکی نهاد	تمتع بهر گوشه یافتم ندیدم که رحمت بران خاک باد	ز هر خرمنی خوشه یافتم

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود	در ایام بوبکر بن سعد بود	سزد گر بدورش بنازم چنان	که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید	بتاریخ فرخ میان دو عید	که پر در شد این نامه پر دانه گنج	ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج ۶۵۵

۶۵۵

تاریخ کتاب گلستان

دران مدت که ما را وقت خوش بود	ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و کلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و فوائد بسیار قریب بیست هزار بیت است و معنی آرایان بدائع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرای نامدار و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرمود

ابیات

ابیات

درشعر سه کس پیمبرانند — قولی است که جملگی برآنند
فردوسی و انوری و سعدی — هرچند که لانبی بعدی

وعقلاً بنابر فواید دینا وعقبی کتابی درنظم ونثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا وکتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن بادشاه دهلی بوده وپیش از بادشاهی در سنه ششصد وهشتاد وچهار شهید شده در زمان حکومت خود دوکرت از ملتان خرج وقاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد ودران خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ ازجهت ضعف پیری نتوانست آمد وهر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده ومعذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته واشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد و وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد ونود ویک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته ودران بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد وبعضی نوشته اند که در سال ششصد ونود ارتحال نموده ولی قول اولی صحیح تر می نماید وشیخ بقولی یکصد ودو وبقولی یکصد وبست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیرا که شیخ درکتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی ترک سماع فرمودی وبعزلت وخلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی وعنفوان شبابم غالب آمدی وهوا وهوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابو الفرج که در سنه پانصد ونود وهفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود ودرحین وفات او عمر سعدی کمتر از بست وهفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد وهفتاد ویک میرسد ومدت عمرش یکصد وبست سال وآنکه درنسخه هفت اقلیم وتذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده ودرصحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد وبست سال عمر داشت تا هم سال ولادت او بسال پانصد وهفتاد ویک میرسد واین ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این را هرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود درباب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خودبین مباش — دگر آنکه در جمع بدبین مباش

وآنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصا نهاده همیگفت الفاظ دیدم غلط است الفاظ دیدند باید واینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید وتاریخیکه در تذکره دولت شاه وکتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال — ز تاریخ عرب خا صاد و نون سال
همای روح پاک شیخ سعدی — بیفشاند از غبار تن پر و بال

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی | که در دریای رحمت بود غواص
یکی پرسید سال فوت گفتم | مه شوال روز جمعه رخش
٦٩١
ز خاصان حق دران تاریخ شد خاص | بدان درگاه رفت از روی اخلاص

٦٩١

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود | راز دان وجود مطلق بود
یکصد و بست سال عمرش بود | کان زمان رحلت از جہان فرمود
بشب جمعه پنجم شوال | شد بفردوس آن ستوده خصال
چون ز خاصان حق تعالی بود | خاص تاریخ او ملک فرمود
٦٩١

٦٩١

روزے مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیدهٔ بر آمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مرا ابد عای مدد کنی شاید | که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را مادهٔ تاریخ ساخته بتعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا | ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد
زسال فوت خبر یافتم و آن جستا | ز نظم هاش یکی مصرعه ایست گفته اد
چو بی سعی ز عونت گر فتمش اعداد
٦٢٦ ١٤٨
که آفرین خدا بر روان سعدی باد
١٥٥٦

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعهٔ آخر دور کرده شود تاریخ وفات بر آید و این تاریخ که نوشته میشود

نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا شد | رشادی بر زبان آورد منت مر خدا را
ز منت مر چو حرف اولین را دور سازی | شود تاریخ سال رحلت او آشکارا
٦٩٠

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد | رشادی گفت منت مر خدا را
چو سر حرفی ز منت مر کنی دور | شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ بر آید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است

مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین از هر دو کتاب

جدا جدا بگیری و حرف اول را بیندازی تاریخ بر آید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر | شد گلستان و بوستان آغاز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا | پنج حرفی ز هر کتابی گیر
سال تاریخ سعدی شیراز | حرف اول ز هر یکی انداز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جو پوچھو مت | که گلستان وہ کب ہوا کہکر
سر منت کو دور کر اپنے | مر گیا آپ کہکے منت مر
٦٩١

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و با وجود آن بکار گل ماندن در خندق طرابلس

وخلاص دادن یکی از روسای حلب از ان قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ وبدخوی زن زشت کردار وغیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته ودرانیجا احتیاج تفصیل ندارد واز نوشته مستر فرنکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دو صد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال ومشرق شیراز مرقد شیخ واقع است درمیان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیواران دو طاق مستوی واقع شده طاق سنگین بیمین مرقد شیخ است بطول چهار دست وبعرض تربیب دو دست بلا هیچ تغیری که درحالت بنا دفن بود بکناره آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش وخروشی پیدا شد وجمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد میگفتند که این بیت شیخ با تسبیح وتهلیل بکبیائه ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازه شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی وحالی دارد و آن غزل میخواند ومے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار　　هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بخواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف وظرائف ونازکی طبع شیخ را درجه اعلی است همگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی ودر خلاصة الاشعار مذکورست که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد　　نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند

بیت

آوازه درافتاد که باز آدم از جنه　　بهتان عظیمیست من و توبه کجائی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را دربر گرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده وچندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد و حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخت در دوم روز ماهیچه و روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روزے نتوان نمود

نقل است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقاآن
بخبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت باز گردیدن بادشاه
فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخرت چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقاآن فرمود
که این معنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد	حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
وگرنه راعی خلق است زهر مارش باد	که هرچه میخورد او جزیت مسلمانی است

سلطان آباقاآن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول
ترا کفایت است والا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده افتاد و دولت شاه میفرماید که انصاف آنست
که درین عهد که مایم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی با بقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت
نه هرکس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + منقول است که در زمان حکومت ملک
عادل شمس الدین تازی گوی سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت بهای گران
به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگمان بود اتفاقا ازان خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی
فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط
شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و باخود اندیشه کرد که خود برود
و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق	دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش	بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش	خرما بخرند و زر نباشد
انگه تو محصلی فرستی	ترکی که ازان بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند	کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب من بفور او رس	لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هرکس را که خرما بطرح داده اند
پیش من آید تا با ایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان
را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هرکه زر نداده بود سالاران را بعد از مالش فرمود که زر از وی
نگیرند و خرما باز نستانند و از کسیکه زر ستده باشند باز گردانند و ازآن بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا
دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام
که خرمای که به دکان برادرت برده اند باوی ارزانی دارند و قیمت از وی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که
برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرج به برادر خود ارزانی دارد و پس هزار
درم زر را بجو سیم و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و یقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازآن
برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی
از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

مولانا امامی الهروی

از جمله فضلای خراسان است با وجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همکر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که مربی سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعه بحضور خواجه مجد الدین همکر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

تو شمع فارس مجد ملت و دین
چه دولت حضرت راست لازم
سوالی میکند پروانه روم
دعاگو صاحب دیوان ملزوم
تو کن تعیین این چون ملک انصاف
ز شاگردان تو هستند حاضر
ز شعر خود سعدی و امامی
بود در دست تو چون مهره موم
... و افتخار و نور و مظلوم
کدامی به پسندند اندرین بوم

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

اگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته های سعدی مگسیم
در شیوه شاعری باجماع امم
هرگز من و سعدی با امامی نرسیم

و دولت شاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوه صنایع و بدایع شاعری بوده باشد و الا تحقیق شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب او را درجه دیگر است سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از ملکداران لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد و در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیره سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری پادشاه دهلی شد و روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیده با تاریخ گفت از آنجمله چند بیت اینست

تاریخ

شهنشاها پیر ... ...
بگاه چاشت با فیروزی فال
بتخت آسمان فیروزه بنشست
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال
۶۸۹
ز طالع و رحسین ... تخت مبارک
... روز ...
سه اندر برج شیر و طالع شیر
نهاد اکلیل بر سلطان تبارک
سیم ساعت ز روز عالم افروز
بتخت شیر بر شد شه ز شمشیر

و امیر خسرو این کتابیکه در وقصیده یاد رجلوس وصف پادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سر انجام
سه ... عشری اندر جام کردم
گلوی خامه را کردم سر آغاز
که مفتاح الفتوحش نام کردم
تاریخ ... درسلک عدد بود
عروسی کردمش سر برده بر ماه
برادیه ... دوس ... نفیش
ز هجرت سال ششصد نود بود
۶۹۰
سزای دست بر دستش حضرت شاه
دوم عشر جماد آخر نفیش

سلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون
برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطاها می رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب اتفاق افتاد سیدی مولّه
را که درویشی مرتاض بعلم سیمیا مشهور بود و بجهت آنکه خرج عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد
امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند بتهمت آنکه میل خروج دارد دلبسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان
زیر پای فیل انداخته هلاک ساختند بعد از کشتن وی خاندان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده
و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کرّا داشت و آن ملک را
متصرف شده سر از اطاعت ملک پیچیده بود لهذا فیروزشاه اراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کرّا متوجه
گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور
بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است
و علاء الدین از طرف کرّا بر کشتی سوار شده در میان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان
علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برده
فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کرّا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی
بودند بقتل رسانیدند این سانحه بتاریخ هفدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج ۶۹۵ هجری در عین برسات
بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین
تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد
میگردد که او در سنه ششصد و نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی
رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و
و چهار در عهد سلطان فیروزشاه باربک بر تربت او نصب کرده اند و عبارتی که بر آن لوح منقوش است اینست
هذا مرقد المنور قطب الاولیا فی الآفاق و غوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل
شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنور و عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکه فی سنة اربع و سبعین و
سبعمائة وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبه انس گوهر دریای حقیقت
جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان
فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس ۶۹۵ ه اما تاریخی که در نسخه مخبر الواصلین مرقوم است از آن سال ششصد ۶۹۵
و هفتاد و دو استخراج میابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خرد عیان و معرفت | عمده اهل دین جنت گفت
شاه کرک

شاه کرک از مهین وارستگان است از رسمها بر کنار زیستی و پیوسته در خرابات گشتی مسکنش بلده کره مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت بنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کرک گفت برو از آن آتش گاه برگیر لیکن از آن خود چون او در نگریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت وشرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود در نزدیک کره رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر بر داشته گفت

بیت

هر که بیاید بسر جنگ — سر و رکشتی تن ور کنک

و سلطان فیروزشاه بهمان وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کره که هیژده کروه غربی از بلده الله آباد فاصله دارد طواف عالمیان است وفاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

باب هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجری

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیزخان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

٧٠٣ بسال هفتصد و سه هجرت از شوال — بروز یازدهم عصر روز یکشنبه

شد از نواحی قزوین شهنشه جهان غازان — بسوی خلد که باد آن جهان از او خوش

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و اباقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

٧٠٥ روز پنجشنبه از صفر ده و دو — سال هجرت رسیده هفتصد و پنج

شمس دین کرت خسرو آفاق — شد بفردوس زین سرای سپنج

ملک فخر الدین بهین

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون قاآن بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد همه ملوک و سروران اطاعت پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بهادر بسر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه به وی حواله کرده شود چون اندرون رفت جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدو محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش صفر بشنبه سوم | بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست مرد قضا از کف محمد سام | کشید جام شهادت امیر دانشمند ۷۰۶

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش ثالث اندر نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود و مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیئات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند بعضی از وی کس بر [illegible] میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضا را در آنوقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفتدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

دل فلک به بود آن جان جهان | چون قطب فلک ز چشم ها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز | یکشنبه هفدهم زماه رمضان ۷۱۰

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کج رفتار | در مه روزه آه آزان بازی
ذال و یا رفته از سنه هجرت | رفته در پرده قطب شیرازی ۷۱۰

ایضاً از مخبر الواصلین

بود علامه مکان و مکین | مولوی ترا قطب الدینا
صاحب منطق و معانی بود | فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده | قطب نامه او وقوع شده
سال نقلش که به زگوهر سفت | عقل علامه قطب جنت گفت ۷۱۰

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بود و از اقران مولانا قطب الدین علامه و معاصر شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با جماعت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیراز خواجه از قصه مطایبه و سخریه بدست او بزگل شدن الخ شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب بشیخ کرده تعریضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس
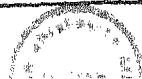
می‌ماند شیخ در حال طاسی تهی را که در دستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بخواز چیست که سر تهی بزبان با بینا می‌ماند خواجه بجواب آن نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالتیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم بر آمد و شیخ بگوشه نشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم است خواجه را یاد کردن گرفت و همام میان آنجوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند بیت در میان من و دلدار حجابست همام ✣ وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد ✣ خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی ست سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجا آورد مجمع شاه شجاع اند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته و در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و سه هجری در ایران بر سر سلطنت نشست بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری در گذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	از گاه و کلاه خسروی شاه گذشت تاریخ بگذشت و جهان بی‌قرار الجایتو	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابو سعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفدهم رمضان سنه ششصد و نود و پنج هجری فیروز شاه را در کرا کشته پادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ بر انداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی	عشقی بدل افتاده هوای بسر آمد که لشکر او زلزله در بحر و بر آمد از زلزله جیشش همه دهلی ز حد خویش	غزل زین پس نخورم هیچ غمی خاک در آن حرم سلطان جهانگیر محمد شه اعظم جنبید و زمین بوسه زنان پیش در آمد	بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد گر داد دهش همچو علی و عمر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چیتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دختر ش او را از زندان قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاص فراوان داشت اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست و یک سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر بادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او غزنی در سنه هفتصد و سال عمرش در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفده هجری تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین هفتصد و هفده بود از مه شوال	فخر کونین و مفخر الثقلین که گذشت از جهان بهر نوال	تاریخ صاحب علم و معرفت بوده سال ترحیل آن خجسته صفات	منبع فیض و مکرمت بوده هاتف غیب گفت قطب هرات

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بتیجه وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور کشته شد و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را از طرف برادر خود سر انجام میداد بعد ازان او را کحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید و جائزه کتاب نه سپهر زر برابر وزن جثه فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح نماید و از زبان سلطان میفرماید

نظم

بتاریخ هجری من اسکندری — کند هر که آرایش دفتری
چه میراث شد پیل زر داد و شم — نه زیباست زرین سهل تر دادم
مرا عمر کز شصت بالا گذشت — همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد — معز الدنیا بادشه کیقباد
ازان پس در شه جلالی شدم — تونگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز تو هم یافتم — در ایام هیچ کم یافتم
جز اینکه زین پیش پرداختم — جز این نامه خاص کم ساختم
ز گنج گرانمایه و بی شمار — دهم بارها بخشش آن پیلوار
شها گنج بخشا کرم گسترا — معانی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت — کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس ز فیروزه چرخ بلند — شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا — نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لا بد از سحر سنج زمن — باندازه بخشش آید سخن

و مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه را تنها پنج ماه حکومت نصیب گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ غره ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده و بکرامات خوارق عادت موصوف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون تولد وی در پانی پت شده و هم در آن شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریزی و مولانا روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کارش بجائی رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن نگفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نیافت و از جذبه شیخ ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا بشنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و بادل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمودند که ترکی چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو بهیری کوترا سکوییند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را بدین لقب می خوانند شیخ فرمود که از سیر پانی پت خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند

غزل

ای که گویی بهیچ مشکل چون فراق یار نیست — گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
چند گویی دم بر دو زنار شیدای بت پرست — بر من خسرو گدای رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گوید که خوش خواهش بود خواهش خواهشی رفت ازین درویش نیز بشنود این ابیات از گفتار خود خوانده ✢

غزل

دیده‌ام خسروان بر با لعل ... است — سینه عود از روی ... تقاضای عشق
خسرو کسی که حلقه تجرید بر سر است — کو عارفی که منظر او عرش اکبر است
گفتم ز علم و عقل بملک و گر شوم — در بین تو حرف عهد ز الواح تجدی
ملکم ز علم و عقل ... دیدم ... — لوح جمال ... است ...

خسرو از شنیدن این غزل بسیار گریست شیخ بر زبان هندی فرمود ایه روندانه که بهند است یعنی این همه که میگوری چیزی فهم میکنی امیر خسرو گفت من بنده هم از آن میگویم که چیزی نمی فهم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها بسیار فرمود و انشت بعد از سه روز امیر را رخصت داد و دیرای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگار یا فرستاد و سلطان دو کلمه بدین طریق نوشت که علائی خلجی خوطه دهلی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار رحمت بر من کرد که خطه دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در آواخر عهد سلطان علاء الدین تسلطی پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود و آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان بدین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را سزا رسانید بهتر والا بجای تو خوطه دیگر در دهلی نشانیده خواهد شد و وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بیست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارت گاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا ✢

بیت

گوهر است کند صورتی مزری و زنی — که بشکند او جامه جان را ز تیغی
کس نیست که او ستاد قضا را پرسید — کای بار خدا چه حکمت است و چیست

جواب از شاه بو علی قلندر

بیت

شرط است که با قضا دم نزنی — این نوع که گفتی تو مردی نه زنی
گل را چه مجال است که پرسد گلال را — کز بهر چه میسازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکابر مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ خوانند در بداون متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا می پیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی صحبت شیخ فرید گنج شکر در ویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاص که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر در موقوف قبول نیفتاد بالآخر خضر خان و شادی خان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در نهایت تکلف و ترفع بر آوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در آن گنبدها ننهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میدید با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو ما بیرون رود شیخ بجز استماع یار مسافرت بر نیست شبانگاه درد شکم والی عهد پدید چند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و شفیع ساختند و التماس برگشتن به دعای عافیت در نمود کردند شیخ گفت درد شود از کارخانهٔ الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والدهٔ سلطان آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت های مهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب من فرستند و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش چون بول بیمار برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا کرد بیمار لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برای مبالغ کثیر در آنجا نوشته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین آمده حال ظاهر کرد شیخ گفت یک درم بوی داد که این را حلوای بخر به روح شیخ فرید الدین بدر و لشکر بده چون آن شخص درم را بحلوای پرداد او قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفهٔ دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان وقت بوده در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است فوت کرده و در آنجا مدفون است و برهان پور بنام او آباد شده و آن شهریست مشهور به ساحل دریای پابرهنی در تاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسلهٔ بیعت او بشیخ عبد القادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بست و پنج هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است ٭

تاریخ

نظام دو گیتی شه ما و طین	سراج دو عالم شده با یقین	چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب	ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین چارشنبه بخلد نقل نمود	شیخ عالی نسب نظام الدین هیجدهم از ربیع الاول بود	نود و چار سال عمرش بود سال ترحیل آن ستوده شیم	کاندران شد بحضرت معبود زد خرد زبده بهشت قسم ۷۲۵

تاریخ از مصرعهٔ دیگر

چو سلطان با شهد بخت قرین ‖ بتاریخش آمد شهنشاه دین

مقبرهٔ شیخ بعد از وفات او تا دو صد سال بلکه زیاده بحالت خامی بود

در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد و هجری گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبد بر آن تعمیر نموده و بر لوح سنگی کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده ❊

تاریخ

شکر که در روضه حضرت امام ‖ از پی تعمیر شده خان فلک احتشام

بانی او هاشمی ساعی او ما ستیم ‖ الله بعد ان شان هست بحر نظام

رومی بیدل گفت تاریخ و دون بصد و ‖ شاید از الطاف سپهر کار بجز دو نظام

مهر نسب شمع [illegible] شرف شهاب ‖ سید عالی نسب مهر فلک احترام

از پی تاریخ آن چون متفکر شدم ‖ گلک خرد زد رقم قبلهٔ کبیر خاص و عام

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فریدخان المخاطب بمرتضی خان که فرید آباد آباد کرده اوست یک چهپر کهٹ بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده ❊

تاریخ

شیخ دستگیر نظام را و فرید ‖ کار دنیا و دین مهیا کرد

مرتضی خان فسر از مرقد او ‖ قبه چون سپهر برپا کرد

بر جهان کعبهٔ مرقد او ‖ چار در او چهار جا اثر کرد

عرش بر پای چار قائمه اش ‖ چار تکیه بجای جا پا کرد

وانکه بر عرش سجده او آورد ‖ نسخ چه آینه مصفا کرد

سال تاریخ این بنا جستم ‖ قبه شیخ عقل القا کرد

ثابت فریدش مقام فانی داد ‖ ثابت فریدش مقام اجبا کرد

ابر فیض رسے از جهان برخاست ‖ در نکبد اند در صدفت جا کرد

عرش مرقد مبارک او ‖ بهر زمین کار عرش اعلی کرد

هر که بر تخت از مقام او نا بید ‖ لیست بر کعبه بر معلی کرد

خاک روب مقاصش ار باشی ‖ میتوان کار صد مسیحا کرد

قدر بانی او رفیع کناد ‖ آنکه این هفت سقف خضرا کرد

در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود این ایوان را بدر و دروخنه متبر که مرتب نمود فقط و در عهد محی الدین محمد عالمگیر بادشاه که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود و بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بیست و یک در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق آباد که سه کروه سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نموده خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر و افتاد و جان داد و لفظ حلیفه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دہلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیلهٔ لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنا بر نوائب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی متاهل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در آنجا بوجود آمده چون چهار ساله شد امیر لاچین بعزم ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که عهدهٔ امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پتیالی تیغ آفتاب بود در نصف سلکی اشتهار یافته ٭

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش	از برکت سید خدا البس بقبضهٔ قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من بنیم ماند	دریای من روان شد و در یتیم ماند

من بنده در آن ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار تخت همه او میکرد و صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست	ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست خسرو ناصر نیست	زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در هنگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو بادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشارهٔ شیخ صحبت خواجه خضر را یافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد امیر خسرو در ابتدای ترقی شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بود و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد ازو سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو را بتکلیف تمام همراه خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون از آن سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید از این واقع جامگی زیب تن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بخاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست در پایان شیخ مدفون گشت و این سانحه در سال هفت صد و بست و پنج هجری رو داده عرس در هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود و از این بیت که خسرو در قصیده آورده ٭

بیت

نود و شش ششصد چون بتحریر عمرم	شصت و نه الحساب اینک دم کار حسابش

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل پنج ساله بود و در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و عمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

تاریخ تعمیه

خسرو دهلوی بحکم خدا
هجده هم بود از مه شوال

شب جمعه شد ز دار فنا
که گذشته ازین جهان ملال

عمر هفتاد و پنج سالش بود
سال ترحیل او ز من بشنو

کانزبان شد بدرگه معبود
لفظ فانی برآر از خسرو

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت نیز در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است +

ملک شمس الدین کرت

پنجم پادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل پادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و مولانا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده +

تاریخ

رضا شمس الدین کرت ماتا والجری فی البحر المرادات فلکه
دمن عجب تاریخ مبدا حکمه بوافق قول الناس خلد ملکه

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ پادشاه هرات گردید و در سال هفتصد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قایم مقام او شد +

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش با امام هفتم موسی الکاظم به بست و یک پشت میرسد او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او در آورده و بعد فوت شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ منتصف ذیحجه سنه هفتصد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه بلند رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگ خان و پسرش بردی بیگ خان بقدم نیاز مندی بخدمت او رسیده تیمن و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست و قتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که ولد ارشدش بود قایم مقام او شد و در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شیخوری مقیم گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش و نیز احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است اینست +

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده
صاحب اردبیل شیخ صفی است

درة التاج اصفیا بوده
کاشف نکته جلی و خفی است

وانکه دریای فیض عرفان است
ماه عاشوره روز دوازدهم

جد شاهان ملک ایران است
بوذکان قطب شد بچرخ نهم

روز تکفین او دوشنبه گو	صاحب خلد بسال رحلت او

۷۳۵

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرد و بدو نوشت که تو کافرے شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باور نمے کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام مسلمانان و مفتے شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین کرد این شعر ... چنان و این رباعی بخواند ٭

رباعی

تقسیم مکن که غیر شیطانی نیست	وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست
ایمان نو از بار تلقین کردم	این کافر را هیچ مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سے و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ٭

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم	بست و سیوم مه رجب بود
سلطان محققان عالم	اندر شب جمعه مکرم
رکن دین حق علاء دولت	از هجرت خاتم النبیین
بر مسند خود نشسته خرم	هفتصد بگذشت و سی و شش هم

۷۳۶

سلطان ابوسعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهے کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجرے بسلطنت ایران رسیده اما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت او را پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هیجده هجرے معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابوسعید پادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده وفاتش بشب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سے و شش هجری که هم دران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمرش سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و شعرے در تاریخ رحلت او گفته ٭

تاریخ

ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب	هفتصد و سی و شش ز هجرت بعالم گو که
پادشاه ایران ناله زاری خطاب گشت خرم	شاه عادل آل علاء الحق الدین ابوسعید
کامی خداوندان جاه الاعتبار الاعتبا	شد ازین دنیا ملول و کرد رحلت اختیار

۷۳۶

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش	در ربیع الآخرین هم سیزده بگذشته بود	در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید	دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند جهانبانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار روی داد و امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و بتخت بامیری تاج فرق گشتند ملوک طوائف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید ارپاخان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت بر داشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته لوای خلافت برافراختند خواجه جمال الدین در آن اوان این بیت در سلک نظم کشید +

بیت

چون مملکت بوسعید ارپا دارد ‏ ‏ ‏ خورشید دولت کمی است ارپا دارد

و علی پاشا که خال بوسعید خان بود با داد موسی خان که نبیره بایدو خان بود بر دلشکر کشید و غیاث الدین و ارپا خان بدست او افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت ارپا خان پنجاه و چند روز بود بعد قتل ارپا خان موسی خان بر تخت حکومت نشست و امیر بزرگ که او را شیخ حسن جلایر گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پاشا و موسی خان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز ششم ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نوبان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شده آتش فتنه منطفی گردید ؛

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روایی نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائة که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائة انقراض دولت ارپا خان یکصد و سی و هفت سال بوده و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال بادشاهی نموده دوم او کتا قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منگو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقا خان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقا خان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و ارپا خان بن سوسه بن منگقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است و وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت متضمنات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده و این ابیات از مثنوی اوست +

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید ... تا شبی روی نیک بختی دید
سر گفتار ما مجازی نیست ... باز کن دیده کان ببازی نیست

واو قصیده رائیه حکیم سنائی را جوابی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است ٭

تاریخ

چون به تاریخ برگرفتم فال ... هفتصد رفته بود و سی و سه سال
گر من این نامه همایون فر ... عقد کردم بنام آن سرور
چون رسانی تمام شد بدرش ... ختم کردم بلیلة القدرش

قبر وی در مراغه تبریز است و تاریخ وی بدانجا سنه ثمان و ثلثین و سبع مائیه نوشته اند و تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است اینست ٭

تاریخ

آنکه او بے نظیر ثانی بود ... اوحد الدین اصفهانی بود
سال نقلش بگو ہمی بہشت ... اوحد الدین ساقی جنت ٧٣٨

٧٣٨

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود و بعد از سلطان ابو سعید خان و اربا خان بر بعضے از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش عزت ملک خصیتین او را محکم گرفته او را هلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار ... در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
گرفت محکم سید اشتت تا بمرد و برفت ... زنی چگونه زنی خیر خیرات النسان
زهی خجسته زنی خایه وار مرد افگن ... بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان از احفاد چنگیز خان از دشت قپچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ٭

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده و از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است ٭

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلام ... لقب بگوی بحر طوطی شکر گفتا

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته و از الفاظ دولت شه تاریخ بر آورده اینست

٧٤٥

تاریخ

سال تاریخ عرب دولت شه تو بعقبا ... کاسمان عقد سخنهای مرا داد نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دہلی بر تخت فرمان فرمائی نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگر کوٹ را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی در ان باب این تاریخ گفته ٭

۱۳۷

تاریخ

چو پادشاه جهانگیر عالم بالا — بفر دولت خانه سر و فرشته تهنا
زمی حصار که یعنی ز حلقه در او — کشاده صحن نگر کوه از سنگین بود
محیط نه زمین هفت قلعه بنا — شد بنا بتاریخ او دخلوها فیها

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران هست اما نشانی از آن تا امروز باقی است همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده فخر زبان بدر چاچی این تاریخ یافته ✤

تاریخ

خرم آباد نام کردش شاه — چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم — در محرم بهفتصد و چهل و چهار

تاریخ

بهر عمارت خرم بسن محبت سرکار — هزار دیده کشاد است چرخ آینه دار
تمام گشت بتاریخ دادخلوها فیها — برین عمارت خرم ظهیر دین معمار
شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد — کشاده باب گویم که هفتصد و چهل و چهار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون — چه فضا می بسش عرض گاه روز جزا است
بلی جنان خرم آباد آنچنان شاه است — که او متابع امر خلیفه دنیا است

مد زبان نو قطعه باهر طرف مشغول شده و هر کس بهر جا که بود دم استقلال زده از آن جمله حسن کانگو بیدر دیو گیر دکن در سنه هفتصد و چهل و هشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان روائی نموده اند سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری بر کنار دریای سنده در گذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

به هفتصد و چو کادس بلی محمد کرت — نهاد بر دل سپهر ابدی محمد کرت
خدیو کشور اول چو شد محمد تغلق — برفت در عقبش شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع و تا امروز موجود است ✤

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است از آن سال هفتصد و پنجاه و دو استخراج می یابد تاریخ این است ✤

تاریخ

انکه او الشمس چراغ ره الیقین است — نام نامی او نصیر الدین است
ذات شد چون چراغ دهلی زان — بلکه خورشید هر دو عالم خوان

بعضی هشتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد ❊

تاریخ

آن امام یگانه نیکو بوده از مریدان او که دلخواه است باز از روی اختلاف زمان	بالجمله شناخته بوده نور دین شاه نعمت الله است گفت ساکن بخلد سرخوان	مقتدای خداشناسان است سال ترحیل آن ستوده سیر هست در کهف آن مغفور	صاحب فیض و جود و احسان است خردم قطب الشیخ جلال دوست زایرش بوده شب ملایک حور

٨٥٢   ٨٦٧

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بود چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید ❊

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف	بپنج شخص عجب ملک فارس بود آباد که قاضی به از و آسمان ندارد یاد بنای کار مواقف بنام شاه نهاد نظیر خویش نگذاشتند و بگذشتند	نخست پادشهی همچو او ولایت بخش دگر بقیت ابدال شیخ امین الدین دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل خدای عز و جل جمله را بیامرزاد	که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد که یمن همت او کارهای بسته گشاد که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد

وفات شیخ مجد الدین بروز چهارشنبه هجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده ❊

تاریخ

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل	که زدی کلک زبان آورش از شرع نظم گفت رحمت حق و زان ملک	ناف هفته بد و از ماه رجب هژده سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق	که برون رفت ازین منزل بر انظام دول

٧٥٦

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر حسین ابن امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابو سعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخاتو خان منصب امیر الامرایی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوس بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان بآن دختر عشق ورزیده خواهش کرد تا او را متصرف شود قبول نکرد و بدین سبب باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را بهم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاده استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بجرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان در آمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود در آورد و خیال بغداد خاتون را که ابو سعید خان با کراه از و گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود بالجمله چون بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان در تصرف امیر حسن قرار گرفت

لیکن او را در سلطنت جز نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون بانوی بلقیس منش بوده چنانچه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید ع هزاران بار بیرون می شکسته از سر تمکین ❊ چو شکو مقنعه‌اش کلاه گوشه سنجر ❊ و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد ❊

اشعار			
چو در بار چاچی کمان رفت شاه	تو گفتی که در برج قوس است ماه	دو زاغ کمان با عقاب سپهر	بیک جم بیک گوشه آورد سر
نهادند سر خویش بر دوش شاه	ندانم چه گفتند در گوش شاه	شها تیر در بند تدبیر تست	سعادت ز دوران رکابی تیر تست
چو از شست بکشاد خسرو گره	برآمد ز هر گوشه آواز زه	بعهد تو کس تا که بر نخاست	بغیر از کمان گوشه اندر جهان
	که در عهد سلطان صاحب قران	نکرده کسی زه به بر کمان	

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود منازعه و مجادله بود و بکرات از وی انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفتصد و پنجاه و هفت هجری درگذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از وی پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ❊

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو پسر محمود شاه است و امیر محمود شاه از نسل خواجه عبد الله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغل بود بحکومت شیراز مشغولی داشته و در زمان دولت پادشاهان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانکاره بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ایلخانان نیز کشته شد امیر مسطور متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چهار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برده بر دست امیر محمد مظفر در هفتصد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن بدین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از دوام بغی و بیدادی می بر سمتی و سستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد در بین عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار جهاد و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ❊

تاریخ			
به جمعه بیست و یکم از جمادی الاول	بسال [illegible] گردون حاملی لااعمی	خدایگان سلاطین مشرق و مغرب	خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق
سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال	کمال دنیی و دین شاه شیخ ابو اسحاق	میان عرصه میدان به تیغ مهر عدو	نهاده بر دل احباب جمله نیش فراق

۶۵۸

ایضاً

خسرو رومی زمین بخت نعمان ابو اسحاق — که بران رومی چو گل از یکدیگر بلبل
بلبل گر سحر چمن با سمن و لاله و گل — جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل — و السین بود که پیوسته شد از جزو و کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد ازان حروف اول مصرعهای ثانی را جدا جدا گانه بگیرند بیتی آزان برخیزد و موشح الطرفین که ازان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و ازو شیخ میان قطعه رباعی برخیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد آنکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنابر آن بر تحریر رباعی نوشتم که از میان قطعه برخیزد اختصار میرود *

ایضاً

حاتم گه جود بنده احسانت — رستم گه رزم خسته دستانت
زاوش بجاه کهترین منشی است — بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح و بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر گیرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته *

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه
شد این درج بر در گوهر تمام
بسی کردم اندر بحار و بحور
جهاندار چون شاه صاحب قران
امیدم که ارباب دانش کنند

بنام شهنشاه گیتی پناه
که و فاضلان را بود آب و جاه
پی گوهر مدح خسرو شناه
شهنشاه چون بو محمود شاه
به اغماض در هفوت من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را

ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج
بسی رنج بردم درین چار فن
ندیده است کس از سلاطین عهد
نخوانده است کس از بحار فضل
الهی بحق رسولی که گشت
ز آفات دوران بداری نگاه

ربیع دوم اول و مهر و ماه
با میدا حسان ظل اله
زبده جهان تا بدین عهد گاه
چنین نظم و درج و هیچ شاه
ز گفر از نوشته عیش سیاه

ملک کیومرث

والی قلعه نو پیوسته ولایت قاین را غارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند شعر که دران شهر شلمش باشد والی که دران شهر چه شورش باشد * بیاقت گشته بخواجه ابروی توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آنسو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصه ملک آهیخته بر سر و هی تاختند قضا را و ناوک جان ستان از دست ملک بمقتل آن امیران آمده الشاعر الزبار در آورد و هلاک ساخت و وقوع این واقعه در تاریخ که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود	ربیع الآخر آن ماه خجسته	گه شنبه بد و روز دو شنبه نیمه ماه	شد تسلیمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرآت جهان نما مرقوم است که خواجه قوام الدین صاحب عیار در عهد شاه شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی در اکثر غزلیات خود ذکر او کرده بعد از وزارت تقریباً بسعایت بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده ٭

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش — از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود

با آن جلال و آن عظمت زیر خاک رفت — در نصف ماه ذی قعده از عرصه وجود

تا کس امید جود ندارد دگر ز کس — آمد حروف سال وفاتش امید جود

۷۶۴

از الفاظ امید جود تاریخ می برآید بشرط آنکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوط خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال ازین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود ٭

رباعی

آنانکه بفارسی سخن می رانند — در معرض دال ذال را بنشانند

ما قبل وی ار ساکن جز وای بود — دال است وگرنه ذال معجم خوانند

و این بیت چنین گفته که ؎ در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ٭ با تو گویم زانکه نزد افاضل مغلق است ٭ پیش ازو در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ٭ دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است ٭ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از آن یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است و الا دال چنانچه انوری نیز گفته است ٭

رباعی

دستت بعطا چون ید بیضا بنمود — از جود تو بر جهان بهائی افزود

کس چون تو سخی نه هست و نه خواهد بود — گو قافیه ذال شو رهی عالم جود

پس در صورت حرف آخر کلمه بنمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و ستاد و دید و شنید و نیز اگر ماقبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف منحرف بود هم ذال نقطه دار است مانند ابرد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است ٭

تاریخ

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست — که از دلم آن ماه روی شد زائل

بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت — جواب گشت بمن حل حکایت مشکل

۷۶۴

دریغ و درد و تأسف کجا بد سودی — کنون که عمر ببازیچه رفت بیحاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکری بجد بشیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس متصرف خود آورد چون این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ اینست ٭

تاریخ

همای چتر همایون بادشاه اویس | بسیط روی زمین زیر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا در هرمز | بسال خمس و ستین سبع مایه گرفت ۷۶۵

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را هشت فرزندان بوده از انجمله یکی عبد الرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و همدان است در سنه هفتصد و شش فوت کرده و در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

همدانی است سید همه دان | اسم سامی او علی همدان
شد رقم سال نقل آن والا | قطب عالی جنبت اعلی
خانقاهش بخطه کشمیر | فیض بخش بهر صغیر و کبیر
مرقدش در ولایت ختلان | فیضها میدهد به پیر و جوان

۷۶۶

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرزندی این رباعی به پسر خود نوشته فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بوقلمون | در گردش روزگار حسن درون
چشمی چو کناره صراحی همه اشک | جانی چو میانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفائی فلک آینه گون | بر آه دلی که سنگ از و گردد خون
روزی بهزار غم بشب می آرم | تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

و امیر محمود در روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد و ده شصت نهم | روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین
گفت رضوان چون درآ خیز و باستقبال من | خیمه در صحرای جنت میر محمود ابن یمین ۷۶۹

۷۶۹

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و هفتم بادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد و سی و دو بر ممالک هرات و غیره بادشاه شد و سربداران را پریشان ساخت و مولانا مظفر هروی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد و اوراد است بیت سلطان معز الدین که زدریای فضل و جود * در لیست آفتاب و حبابی است آسمان * و ملک معز الدین بعد حکومت سی و نه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و یک یا دو درگذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۷۷۲

چون بحر حوالی ثالث عشر القعده | اسلوم شود طیب الله ثراه

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین پسر او ملک غیاث الدین پیر علی در هرات و غور و جرجیس و نیشاپور سلطنت یافت و طوس و جام را مسخر ساخته و همواره میان او و سربداران سبزوار و امرای جانی قربانی بجهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی متبع و متهور بود و ظلم کردی در رعایا از وی ناخشنود بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید در سنه هفتصد و هشتاد و سه او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استقبال آل کرت نمود

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه	پس از پنجاه و نه سال از حیاتش	بسوی روضه رضوان سفر کرد	خدا راضی ز افعال و صفاتش
	خلیل عادلش پیوسته برخوان	در آنجا فهم کن سال وفاتش	

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ حسن جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و نیز هنرمند نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد بر سر راه آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود ۞ عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد ۞ و سلمان ساوجی به تهنیت جلوس و شادی نهایت جاه او قصیده بنظم آورد و این چند بیت از آن است

تاریخ

بشد آن سعادت برین بلند رواق	همیشه کند ندا در ممالک آفاق	که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب	باتفاق خلایق بیاری خلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق	فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق	خدایگان سلاطین معز شیخ اویس	پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فرمود تا شمع را با لگن زر همراه او بیرون برد و در خانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده ز شمع خود سوخت شب دوش بزاری امروز ۞ گر لگن میطلبد شاه ز من میسوزم ۞ سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آن را بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائة آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت عدد درین واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند خواجه جمال الدین سلمان دران واقعه این تاریخ گفته ۞

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب	بآب شهر معظم که خاک بر سر آب	دریغ روضه بغداد و آن بهشت آباد	که کرده است خرابش جهان خانه خراب

و خواجه سرور ازین غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید سلطان حکومت بغداد را با امیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریا وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه وجیه دین محمد امیر اسمعیل ۞ که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل ۞ گشاده است ز دست تو دجله احسان ۞ چنانچه چشمه زمزم ز پای اسمعیل ۞ و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از ان عمارت بیرون آمده بود خواستند که آن را بشکنند مانع شده گفت شاید سر کسی بباد دهد آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائة بامای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سرش را آنجا آویختند بالجمله سلطان اویس بعد از آنکه از رسته نارنج سفر فرمان او گشت در آوان جوانی ازین زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه صبح شنبه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شد مدت حکومت او قریب بیست سال بود و بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ❊

تاریخ عمارت در دهلی

قرب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی و خط عربی منقوش است ❊

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم	خجسته خسروی اولاد آدم	مدار دین احمد شاه خسرو	شه صاحب قران سلطان اعظم
موفق گشت از حق بنده معروف	اساس این عمارت کرد محکم	جوار روضهٔ شیخ المشایخ	نظام الحق والدین قطب عالم
وحید الدین قریشی و الدین	که با اهل ارادت بود همدم	بحسن اعتقاد و صدق اخلاص	در اسرار ولی الله محرم
مرا چون برد پیش شیخ عالم	بدست خود گرفت و کرد نامم	بلفظ خود مرا معروف خوانده	درین عالم چه شیخ عیسوی دم
رجا دارم که انفاس مبارک	دران عالم بود معروف پر غم	بخوان تاریخ اتمام عمارت	درینجا چون بنامی خیر مقدم
	زهجرت هفتصد و هشتاد و یک بود ۷۸۱	مرتب شد بناء والله اعلم	

۷۸۱

قاضی بها الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ❊

تاریخ

بها الدین الحق طالب مثواه	امام سنت شیخ جماعت	چو میرفت از جهان این بیت منظوم	بر اهل فضل ارباب براعت
اطاعت رب ایزد میتوان یافت	قدم در نه گرت هست استطاعت	بدین دستور تاریخ وفاتش	برآورد از حروف قرب طاعت

۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم میزیست خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش و اشتداد ابواب اشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوی وجاه در شاعری کامل بود و این است ❊ دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ❊ واله شد و فریاد برآورد که ماهی ❊ در جیب السیر آمده که خواجه عماد گربه بود که هرگاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت او حمل کرده پیوسته بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ از این معنی در رشک بود این غزل در آن وقت برشته نظم کشیده ❊

غزل

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	آغاز مکر با فلک حقه باز کرد	بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه	زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم	زانچه آستین کوته دست دراز کرد	فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید	شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست	غره مشو که گربه عابد نماز کرد	حافظ مکن ملامت رندان که در ازل	ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ❊

شیخ جلال مشهور بمخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و در آن دیار مدفون است سلطان فیروز شاه باربک بادشاه دهلی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان بجمیع مشایخ وقت اعتقاد

وانقیاد تعظیم مینمود هر جا درویشی گوشه نشینی شنید می بزیارت او رفتی چون آوازهٔ بزرگی مخدوم جهانیان شنید خواست
بملازمت او شتابد این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که قصد طواف اکابر دهلی خصوصاً شیخ نصیر الدین
دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیعه نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد درینمیان رفتها مخدوم بدهلی
تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفزاوان اعتقاد و اخلاص به پیشواز رفت وازدیدن چهره نورانی
اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن سبب
او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و از سر خود فرود
بیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته
بدهلی آورده و چون بعد از چند وفات شاهزاده فتح خان که فرزند جگر بند پادشاه بود انتقال نمود این نقش پا را بر
قبر او نصب کرد در روضهٔ عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دوران مدرسه مسجد و
مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول که روز وفات رسول است
انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شوئیده می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال
است بسال هفتصد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود
گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایدهٔ بسیار حاصل نموده و از
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی هم مرتبه تحصیل رسیده وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ
دهم ماه ذی الحجه سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند
مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است ✣

تاریخ

۷۸۵

تا یکی گشته جلوه جهان سلطان جلال شاه | تاریخ بود هفتصد هشتاد و پنج سال

ملنگ رحمة الله علیه فقیر مرید خاندان اوست و شیخ صدر الدین که براجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است
که در سنه هشتصد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب بحر الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال
بسال هفتصد نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست ✣

تاریخ

سبط نبی نظیر علی باشد | مصطفی راست یگانه فرزند
جد او سید جلال آمد | ذات او مصدر کمال آمد
هفتصد و هفت سال هجری بود | کان بهیج دین طلوع نمود
عمر شریف این ضیاء نیکو شد | یکصد و هفت سال کرد ثبوت
نام نامی او حسین بخوان | خلف احمد کبیر بدان
سال انتقال آن عزیز جهان | گفت هاتف بهای مخدوم جهان
سال رحلت آن خدا آگاه | گفت رضوان گل بهشت اله

ولش از حرص و هوا سرد است | لقبش در جهان جهان گشت است
متصف ز ماه شعبان بود | که طلوعش چو آفتاب نمود
عمر آن سید بلند نژاد | بی کم و بیش خوانده ام هشتاد
لیک این قول معتبر دیدم | متفق با همه سیر دیدم
عید قربان و چهارشنبه بود | که آفاق هفتمش فرمود
سال نقلش ازین جهان رضوان | گفت مخدوم ما حسین بخوان
هشت و راجه مرقد آن شاه | عطر الله قبره و ثراه

در مرآت آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاء الدین و سید محمد و پدر
شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرآت جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصی دیگر است که در سنه
یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ❖

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشی صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد آنسوی دریای
گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هشتصد و هشتاد و پنج ۸۸۵ وفات یافته و قبرش گشته حالا
تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام
داشت نیز دران موضع آسوده است ❖

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده و در رباط
مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضی از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده
و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان
انقلاب دست داد محمد مظفر یزد را متصرف شد و با پادشاه شیخ ابو اسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و او را
هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و هر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که با مر سلطنت
پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمایه بر وی خروج کرد و او را گرفته
محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر هم دران حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در همین معنی
این قطعه گفته بیتی چند از ان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان | آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می‌شکست | گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق | چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو | میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجی نیز هم درین باب گفته

ایضا

آنکه از کبریک و جب میدید | از سر خویش تا با فسر مور
قوت ظهر نیست او بشکست | وانکه میگفت شیر شرزه منم
قرة العین کرد چشمش کور | روزها بود و دیگر آن همه کور

ابو الفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتی باستقلال یافت اما میان او و برادرش قطب الدین شاه محمود که
قبل از پدر حکومت اصفهان یافته بود جهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد
نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه
شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین | میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق | او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ❖

بیت

ای شاه شجاع ملت و ملت و دین — خود در جهان گرفت محمود مبین
در روی زمین اگرچه هستی دو سه روز — باللّه که همه رسید در زیر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ❊

قطعه

ابو الفوارس دوران منم امان زمان — که لعل مرکب من تاج قیصر است و قباد
برو تو جان پدر همچنان بمردی کوش — که خواهرت بنایذرما در دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ❊

ابیات

ایا شهی که باوصاف فضل موصوفی — شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد
ز فاضلان و بزرگان شهر آبادین — کسی بجز بزرگی خود زبان نگشاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر — کتاب نظم و تواریخ و شعر استاد
نخوانده ام نشنیده ام ندیده ام که کس — کسی که چشم پدر کور کرد و باد رگاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد ازان بتبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت وفاتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ❊

تاریخ

رحمن لا یموت چو آن پادشاه را — دید آنچنان کزو عمل الخیر لا یفوت
جوش قرین رحمت خود کرد تا بود — تاریخ این معامله رحمان لا یموت

۷۸۶

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سررشته تمکن از دست داده روی بشوشتر نهاد و پسر عمش شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد ازان خلاصی یافته دوباره دستگیر شده مکحول شد و در قید ماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ❊

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود و خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت ازان است ❊

خواجه توران شاه عادل دل جلال الملک و دین — بدر آفاق علی عون الوری غوث الامم

در روز شنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ❊

تاریخ

آصف دوران جهان بو النشا — که درین مزرعه سبز و انبه خیرات نکشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود — آخر هفته بد از ماه صفر کاف و الف
سال تاریخ وفاتش طلب از میل — که بگلشن شد و این گلخن فیروزه بهشت

۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابو سعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبد الرزاق است پسر خواجه فضل اللّه باشتین و باشتین قریه ایست از قرای سبزوار و خواجه فضل اللّه مردی متشخص و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبد الرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگری شمس الدین و عبد الرزاق بملازمت سلطان ابو سعید خان بآذربایجان رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده داخل بیاول ساخته بعد وفات سلطان ابو سعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته
شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر و خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال
و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کرابی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان
حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کرابی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول
بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد
از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کرابی متصدی ریاست گردیده بودند امیر زاده
خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاندند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد
از چهار سال و چهار ماه خواجه علی مؤید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق
در دولت او آسوده گشتند هجده سال بادشاهی کرد در ولایت و نون و ثمانین و هفتاد و سه سال عمر یافت و در سنه
هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحبقران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران
واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سر گردان رفت خواجه علی مؤید دران نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه
هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ نوشتن مستفاد میگردد

تاریخ ۷۸۸

بردال محمد نهی یک نقطه | تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

۷۵۸

یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه نهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی مؤید سلطنت از
سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان
شه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جوناشه و قبر پدرش
خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بتفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد
بنا کرده بنده زاده درگاه جوناشه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای
خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله
مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادر زاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه سال بتاریخ بست و یکم محرم سنه هفتصد و
پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام تاریخ جلوس اوست و در ایام حکومت خود عمارات بسیار
و شهرهای بی شمار بنا نمود و شهر فیروز آباد در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که شهرت دارد آباد نموده و منار بخشش

شهر جونپور است و به سن نود سالگی بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هشتصد و نود و بتاریخ ... رمضان فوت کرد و الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره‌اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته گشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند اما محمد شاه بن فیروز شاه متواتر با او محاربات نموده و بروی غالب آمده در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان ابوبکر را بتاریخ بیستم ذی‌الحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه بر تخت سلطنت نشست مدت سلطنت سه سال و هفت ماه بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هشتصد و نود و شش وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست ✢

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربیت اولیا می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه بوده و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته ✢

تاریخ

۷۹۱

سنه احدی و تسعین بود تاریخ
گذشته هفتصد از سلخ محرم
سوی خلد برین رفت ولایک
شده نصف النهار پنجشنبه
همی گفتند از جان خیر مقدم
که روح پاک مولانای اعظم

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد ✢

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین
یافت از روی اعتقاد کمال
شب دوشنبه آن ولی جهان

نقشبند جهان بهاء الدین
نعمت از سید امیر کلال
شد بحکم اله سوی جنان
در بخارا است مرقد والاش

در نسب خواجه است صدیقی
از ربیع نخست بود دوم
سال تاریخ نقل آن محمود
چون سحاب است فیض حق بالاش

منکر اوست مرد زندیقی
باز از روی اختلاف سیوم
خردم خاص اهل دین فرمود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در هفت اقلیم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ذکر کرده که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است و در فن سخن او بلند تر از آن است که در عرصه طاقت بشری در آید ✢ آنکه از سر غیب گوید راز ✢ هست دیوان حافظ شیراز ✢ در علم قرات کلام الله مهارت تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و با الحان خوش ختم قرآن نماید اگر چه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته یا

باشند در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نمود وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان دیلکان اصفهان بوده در عهد شاه ابو اسحاق قدری باقدر بود بعلت مستی بی‌ادبی تشهیر کرده گرد شهر بگردانیدند که در خلال احوال خبر بخواجه رسید فرمود تا بحکم کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و بمقدار راه که او رفته بود رفته و پس از آن عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه اش این است بیت برندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین مذکور جهان خاتون را بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با او مشاعره داشت درین باب گفته بیت وزیرا جهان قحبه بوفاست * ازان چنین قحبه تنگ نیست * هر کس فراخ دگر را بخواه * بخدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته بیت گر غزلهای جهان خاتون بهشتان و قند * ریح خسرو و حسن گوید این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر گل رخی مغنی پسری شیفته بود چنانچه با جفا میکشید آخر الامر طشت از بام افتاد و این راز که چه بار از شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود آن مغنی پسر از دست او خمری بپیمود شاه از دریچه نهان میدید چون آن پسر ساغر در کشید شاه این مصرعه برخواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت مصرعه در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود او گفته عمانان حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بضرب شمشیر آبدار چندین جهد تسخیر نموده خواستم که سمرقند و بخارا که وطن مألوف من است آباد کنم تو آن را بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته بیت اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از همچنین انعامات باین درجه رسیدم که محتاج و مفلس شده ام امیر بخندید و براو وظیفه لایق مقرر گردانید * منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شده از حیات نا امید وصیت کرد که بعد وفات من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام داشتند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده آن هر سه زنان را غساله نام نهادند ایشان پادشاه را بعینی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از طبع خود بر زبان آورد بیت ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود * بعد از آن خواست که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود
خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن * از شرم روی او عرق از ژاله میرود
طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر * کاین طفل یک شبه ره یکساله میرود
چون سامری مباش که زر دید و از خری * موسی بهشت و از پی گوساله میرود
باد بهار میوزد از گلستان شاه * وز ژاله باده در قدح لاله میرود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت * کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند * زین قند پارسی که به بنگاله میرود
از ره مرو بعشوه دنیا که این عجوز * مکاره می‌نشیند و محتاله میرود
این چشم جادوانه عابدفریب بین * کش کاروان سحر بدنباله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین * خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در آنجا بر کنار چشمه رکناباد و باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود بسیار کرده بیت بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را * بیت نمیدهند اجازت مرا بسیر سفر * نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که محمد ابن عقیل عم زاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون تصرف عرب نیست در آمد مسجدی در آنجا ساخته موسوم گردید آباد در زمان عضد الدوله دیلمی سوری محفوظ بر شهر ساخته بهترین آبهای شیراز آب رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد از رکنی اشتهار دارد

جایی که شیراز مصلی زمین است که اکثر شعر کتابات در خضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته سه میان جعفرآباد و مصلی * عبیرآمیز می آید شمالش * لشیراز و مغیض روح قدسی * بخواه از مردم صاحب کمالش * وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱ چراغ اهل معنی خواجه حافظ | که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل | بجو تاریخش از خاک مصلی

ایضاً

۷۹۱ بهفتصد و نود و یک بحکم ازلی | جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ | ازین سرا چه فانی بباغ جنت رفت

وبقولی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود *

تاریخ

۷۹۲ بسال باد و صاد و ذال ابجد | ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد | فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پاک او چون درگذشتم | نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته *

بیت

۷۹۱ سن فوت حافظ چو خواهی طلب کن | ز ساقی و منشی و صهبا و باده

وقتیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنقر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بیست و دو تولد یافته و در سمرقند بیست و یکم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاویدانی سفر کرده تاریخ یافتند

تاریخ تعمیه

۷۹۳ آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت | آب چشم آمد چو سیل و بلم السیل باه
عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش | گفت تاریخش علی کم طیب الله ثراه

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به تستر رفت و در آنجا بدست شاه منصور که عم او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از تستر خروج کرده بفارس و عراق مستولی گشت شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش اینست *

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت | کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد | جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن | قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان | در این جهان ز برای دل رهی آورد
بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید

(ایضاً)

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
سایه افکند همای کهان که یارب | در دولت حشمت مخلد

بیت

روح القدس آن سروش فرخ | بر قبه طارم زبرجد
بر مسند خسروی بماناد | منصور مظفر محمد

الغرض آن کامیاب ملک گیری و جهانداری و سپهر شجاعت و صاحب اقتداری بعد از آنکه سالها بحکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و پنج صاحبقران را بشیراز گذر افتاد شاه منصور روز جمعه چهارم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافت [illegible] دهم ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد او درآمد میر جلال الدین

تاریخ

اتفاق در تاریخ واقعه آن همچنین آفاق گفته

۷۹۵ شه [illegible] منصور آنکه او | [illegible] تیغ و اکشته
ملک هشت دار دنیا چون برفت | لاجرم تاریخ او شد ملک هشت

تاریخ

نصرت نظر کن بر آل مظفر | شهانی که گو از سلاطین بودند | که در هفتصد و خمس و تسعین بهجرت ۷۹۵ | بماه رجب بیکجا غنودند

۷۹۵

مات نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بودست نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد به پادشاهی دهلی رسید عمرش در آن وقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب پادشاهی او گفته مصرع ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سند گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید همگی امرا و وزرا آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمود بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شده در چند روز سلطان ابراهیم پادشاه گردید چنانچه محمود شاه از شکست و بالیشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودهی بار بحکومت دهلی رسید تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودهی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا چند ماه تخت دهلی بی پادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود خارج داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و همان سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست

تاریخ

۷۹۸

چو نصرت شاه را اورنگ سلطانی قدم | داد عقل و فهم را افزونی و فرهنگ داد | فکر تاریخش همی کردم که بارد هی جلال | هاتفی گفتا بگو الیتیم اورنگ داد ۷۹۸

بعد سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته بطرف میوات گریخت و در آن دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

۸۰۲

نصرت شه سپهر طارم چو شد بخلد | در سنگ ماه بهر مرگان بسفت عقل | بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان | پای ذبات گیر بگفت عقل

پای وفات حروف الف و با است که مدد آن چهار صد و یک است اگر از اداره کبیر نه هشتصد و دو شود و کتابی دیده شد که او بتاریخ بیست هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خجند است و جامع حال بود در زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در آنجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا نمی رفت چون بعد از وفات وی امرا دیدند غیر از بوریایی که بر آن می نشست با مخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافتند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند کمال از کعبه رفتی بر در یار هزاران آفرین مردانه رفتی به تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک مدد زیاده می شود این تاریخ در کتاب تحفه السلاطین

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است +

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال	بکمال سخن نداشت مثال
سال سنقار آن فصیح عجم	زد رقم عندلیب خلد قلم
بود در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
قبر پرنور اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز

۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان بادشاه ترکستان بود و دو
پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر و نام پدرش امیر طراغای
بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه
انگریزی سنه یکهزار و سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان
بادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن چنگیز خان بود از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی
حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام
در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن امیر قزغن را
خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قایم مقام
شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شده اطاعت یکدیگر نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان
غالب آمدند تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میان او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بدخلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که در آن
اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امراء لشکر به بلخ کشید و امیر حسین
را از حصاری که آنجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه
انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانید و تاج سلطانی بر سر نهاد و این بیت در تاریخ جلوس اوست ٭

تاریخ

یافت جلوس تیمور سلطان	بانقطه نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از آنجا
رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و
عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد
بعد از آن در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال
هفت صد و هشتاد و یک خوارزم با و مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف
[illegible] بود در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را
[illegible] تیمور [illegible] مسخر کرد و در روز دوشنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی
که از مردم اصفهان [illegible] بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع
[illegible] صد و [illegible] تیمور [illegible] کردن کشتی کله ها نهاد و در شیراز بقتل در ورود

آل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد از آن ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر که سلطان آن
اولیس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکا و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز برگشته
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نمود و فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و [illegible] هجری [illegible]
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی ان ولایت را مسخر ساخته حاکم انجا را بقتل رسانید و در همون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب ۸۰۳ یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چند روز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد است پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ ۹۰۰
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آورد و چندی او را در قفس آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین کورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیسیاهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته به تیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری عزم تسخیر ممالک خطا نموده و از انجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نموده و دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادق هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نموده و لقب گورگان که شامل اسم او می نویسند سبب این است که در سلسله
چغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش میافت چون صاحبقران ازان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور رفتان یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

تاریخ

۸۰۸ سلطان تیمور که مثل او شاه نبود ‌ ‌ ‌ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود (۷۳۶)

در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس (۷۷۱) ‌ ‌ ‌ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود (۸۰۷)

ایضا

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان ‌ ‌ ‌ نماز شام سه‌شنبه بخطه اترار

تاریخ بتعمیه

۸۰۷ سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد ‌ ‌ ‌ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد

در هفتده شعبان سوی علیین تاخت ‌ ‌ ‌ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد (۸۰۷)

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و این تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند +

۸۰۷

تاریخ دیگر

شهنشاهی که مادایش بهشت جاودان آمد ‌ ‌ ‌ وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد (۸۰۷)

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین بتعمیه گفت +

تاریخ

۸۰۷ تیمر گرکان ز نخل شاهی بر داد ‌ ‌ ‌ در آخر عمر جان بجسم تر داد

زاهد پی تاریخ وفاتش آمد ‌ ‌ ‌ بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را گرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی ست داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع

سر زلف آورد و بر رخ نهاد (۸۰۷) + این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل و راکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و صاحبقران را چهار فرزندان بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان انحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی ست و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است +

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه ۱۱۵۰ هجری از دهلی با ایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در بخارا اقامت داشت بلطف علیخان افشار حکم کرده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که قادر هر معدن هشت می باید که سنگ مذکور را مع دروازه های مدرسه انجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازه های مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکڑه گویند بار نموده بمشهد آورد و لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین حقیر سیف

عبد الکریم ربطا بنگالی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله فلک دوار نیرنگ
قمار چه نیرنگیها از برای عبرت اولی الابصار از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال و
جاه و جلال معززنامه برای سلطان روم بطریق تهدید و تجدید مینوشتند **بیت** بتاراج ترکان دهم مصر و روم + بتوران
برم خاک این بوم را + چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی آنجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده بود
چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درهم و دینار پاک شسته اکتفا بتخته سنگی فرمود آنرا هم باین وضع
بهار منشور ساخت +

شیخ نور قطب عالم

پور شیخ علاء الحق است اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه اوست در هشتصد
و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم +

۸۰۸

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروای دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند | جالس تخت شد بعزم شهی
سال تاریخ گفت هاتف غیب | محفل آرا اعز بزم شهی ۸۰۲

و اقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف
ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کڑا و اوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور
در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد
و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع
و ثمانمائة وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور وغیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان
حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه +

تاریخ

چون تهی اقبال خان فرمانده کشورستان | داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق
یافت جا در سایه طوبی و قصر حور عین | سالش از روی ملال شد آه واویلای خلق ۸۰۶

۸۰۶

میرزا میرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق
و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد و از سر زین بر زمین افتاد و ضربی
عظیم در سر وی او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور
مملکت بمرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرده و خود دخل نمیکرد و چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر میرزا
بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس
سلطنت در سر پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش
بر داشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد مرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت و بتاریخ بست چهارم

ذی حجه سنه هشتصد و ده هجری میرزا میرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر انهزام یافته بکرمان رفت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بوده اباباکر میرزا و علی میرزا و عمر میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ایجل و میرزا سیورغتمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی پادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تذهیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و پیشش علم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چند انکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل نه نمود و بجشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی و در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده . +

غزل

احمد الله علی معدلة السلطانی	احمد شیخ اویس حسن ایلکانی	خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد	انکه میزیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو برآید بدو نیمش بزنند	معجزۂ احمدی و عاطفت سبحانی	برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست	دولت کسری و منصب چنگیزخانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر ببغداد کشید سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله کلانتران همراه او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل در آورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاده و ترکمانان مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبدالقادر که فرید دهر و نادره عصر بود و سلطان احمد او را مسمی بیار عزیز گردانیده بود پرسید که تاریخ چیز بواسطه یار عزیز بسیند خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

عبدالقادر زده ره بر دم خونریز	با دهر سپهر هست جای ستیز	الکان جهر سپهر خبر دی را ناگاه	تاریخ وفات گشت قصد تبریز ۸۱۳

۸۱۳:

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارضت من اقصای ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دیاربکر افتاده اند و مردم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد پدر و والد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترکمان در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن رانده و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نگشت و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنها ظاهر کرد و خونی که نگرفت امیران شاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشیده بدفع او

مشغول گشت و بهر دو لشکر قریب یکدیگر رسیدند قرا یوسف هیضه کرد و از درد شکم درگذشت و ملک عجم بتصرف میرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته ابیات بساط حکومت بگسترده بود + ولی هیچ فرصت ندادش حیات + چنین طرفه منصوبه کس ندید + ز یک سوی شهرخ زیکسوی مات +

احمد آباد گجرات

احمد آباد دار الملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفر شاه گجراتی است بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باتفاق جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمد آباد را بر زمین نهاد و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در بیرون شهر سه صد و شصت پوره مشتمل بر بازار و مسجد و دیوار بند آباد ساخت و تاریخ بنای آن شهر دلکشا را با چنین یافته اند چنانچه جلوی شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته و آن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است از انجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکر سخن	که افشاند صد درج دُر در سخن	که چون چند گه شاه گردون غلام	شدش بر لب رود سابر مقام
زمینی بغایت فرحناک دید	ز گرد و چمن خاک او پاک دید	بالهام غیبی و حکم اله	چنین آمد اندر دل پادشاه
که در ساخت آن زمین هوا	کند تازه شهری معظم بنا	بفرمان شاهنشه بخت یار	بکرد چند ساعات سعد اختیار
مه ذوالقعده رفته از هجریه	ثلث عشر با ثمانمایه (۸۱۳)	چو ترتیب آن شهر عالی مقام	شدند ناصر الدین احمد تمام
	ورا نام هم احمد آباد شد	دران ملت احمد آباد شد	

و در سنه عشرین و ثمانمایه حصار احمد آباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاد محمود آباد نام و در ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفر شاه در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و ششم درگذشت و بعد از و سلطان محمد پادشاه شد و پس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست +

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده پادشاهی صاحب حسن بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراء النهر سلطنت کرد آخر الامر خداداد حسینی و خداداد حیته و بردی بیک و باقی امرا بر و خروج کردند و شاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک و قید امیرزاده بسمع شاهرخ میرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود و آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند و شاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراء النهر بتصرف شاهرخی افتاد و سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب آمو عبور فرموده حکومت تخت سمرقند بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت و کان ذالک فی سنه هشتصد و یازده و بعد از انکه

٨١٤ سلطان خلیل را شاهرخ سلطان بهرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم و دران دیار بنیابت عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت بست و هفت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از ارکان دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است ٭

تاریخ

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است
منبع علم و اهل ادبست یکی بانی آن
کعبه اسلام دولت و دین عرب است
کرده وفا و کرم و کفتش اندر حسب است
مسجد اکبر شده تاریخ اساس
در جهاندار سلطان زمان احمد شاه
زبده آل نبی مفخر اولاد علی
هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است ٨١٥
شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است
سید عالم ابوبکر حسینی نسب است

٨١٥

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود ها داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد از ان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست ٭

تاریخ

شه چو بر تخت شهی تکیه زد سلطان محمود
دولتش پیش و غلامانه اثر اقبال از پر
هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان
قدرت عدل بود سال جلوس اقدس ٨٠٨

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کیتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم ذی قعده بعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود و تاریخ وفات اوست ٭

تاریخ

٨١٥ زد کوس فنا زبسکه سلطان محمود
آمد غم ازین حادثه از غم دل خون
هاتف بغم و الم شد و گفت عجب
سازد الم و درد همین را افزون ٨١٥

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

گردید دولتخان به تنهائی جدائی المفر
روی عالم را حسن صبح چون بدمی عروس
گفت هاتف با سر اقبال با صد خورمی
روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس ٨١٥

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروز آباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او اینست ٭

تاریخ

رفت چو دولتخان بجهان المآل کر
[illegible] از دور و غم صد ناله [illegible]
خبر عجیب فکر بردم تا که تاریخی منظم
گفت هاتف سال او یک عطا دولت [illegible] ٨١٧

امیر قوام الدین سنجانی

در بدایت حال از سرکاری قریه سنجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد وی را اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در انجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا یحیی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین	که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود	بسال هفتصد و سی و چهار میلادش	بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
	شب مفارقتش شهر هشتصد و بست	بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود	

۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او

تاریخ

چون خضر خان بتخت کرد جلوس	مرهم سینه های ریش آمد	بهر تاریخ این جلوس سروش	گفت جشن قباد بیش آمد

۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت عدالت و خداترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

چون سفر از جهان خضر خان بربست	نخل طرب جهان بفنا داد بیخ	هاتف غیب فلک بسر زده گفت	در دل دوران روز افزون تاریخ

۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی باکمال بود در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند سحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقی	ز اسمش گشت تاریخ وفاتش

۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بفرموده پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بست و پنج در ان دیار فوت کرده در

مات نہم

گشته که مدفون گردید تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد + + + + + +

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است | یگان پیر اهل اسلام است
ماه ذیقعده بود و شنبه ز دهم | گرشد سیدی بحیره خ نهم ۸۲۵
عالمی را کشید از چه آرز | بر سینهای گیسوان دراز
سال نقلش که میجو تو سفت | عقل مخدوم دین بنا گفت ۸۲۵

سید شاه نعمت الله ولی

بلکمالات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بوده بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش با مام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود و مذهب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مولفات او قریب بانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد و بیست و هفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مجمع الواصلین مسطور است سنه هشتصد و سی و چهار مفهوم میشود تاریخ اینست

تاریخ

آنکه روشن تر از خور و ماه است | شاه کونین نعمت الله است
او ولی خدا است در دو جهان ۸۳۴ | مرشد و رهنمای پیر و جوان
آنکه مفتاح باب خرد وس است ۸۳۴ | نقل او آفتاب فردوس است
روضه عالیش بماهان است

لقب خاص اوست نور الدین | روشن از نور او زمان و زمین
بست و پنجم مه رجب بوده | که ز دنیاش نقل فرموده
باز تاریخ فوت او رضوان | نور جنات عدن گفت بدان ۸۳۴
که لبیر حد شهر کرمان است

سید قاسم انوار

لقبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل هرات فرمود و اکثری از اشراف انجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و مارا بر صلاحیت وی چندان اعتقاد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم به و توانند رسانید در نیخال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست و بزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر در میان آورد سید فرمود بدست مرا بچه وجه اخراج میکنند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا بسخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند **بیت**

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن | شکر بطوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال روبراه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود و در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار | زبدهٔ آل حیدر کرار
سال ترحیل آن [illegible] ۸۳۵ | گفت قاسم بخلد قاسم خلد
بود او مست سر لم یزلی | واقف حالتی خفی و جلی
مرقد او بشهر جام نگر | به سرش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

٨٢٤

گشت چون بادشه مبارک شاه | شادی آماده گشت و بر پا جشن
سال تاریخ این خجسته جلوس | شد نگهبان عالم آراجشن ٨٢٤

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سدر دار الملک و قاضی عبد الصمد و سد باران کنتری اتفاق کرده اورا بتاریخ پنجم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادرزاده اورا که محمد شاه نام داشت بادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

آماده چو شد پی سفر از دنیا | سلطان مبارک شه دولت همدم
آواز آمد برای تاریخ وفات | سی سفر روح مجسم ز سروش

٨٣٧

مرزا بایسنغر

این مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده و وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنرنوازی شهره اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست ؎ گدای کوی او شد بایسنغر ❊ گدای کوی جانان بادشاهی ست ❊ و میان مرزا الغ بیگ و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده **رباعی** در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ❊ لاله همه خون دیده در دامن کرد ❊ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ❊ قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری البطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق نیا میختی شگفت دهشتناکها از و برگذارند سلسله مداریه را او سرآغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فروشدن او گروها کرده مردم از دور دستها بدانجا رسند و هر یکی از نگارنگ علم با خود برده نیایشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بدو آویختی و ثمر ساری اندوختی در مرات جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از ان سنه هشتصد و سی و هشت بر می آید و بعضے نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار دو صد و پنجاه و نه هجری از آله اباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی حق المآب | هیزدهم از جمادی الاول
شاه دین مالک شیاطین صواب | شد فرو آفتاب عالمتاب
چون طلب کردم دل ز سال وصال | شد عیان ساکن بهشت جواب ٨٣٨
خیمه زد سوی عالم ملکوت | گشت طالع دران زمان جیب
رخت بربست زین جهان خراب | مظهر فیض دست داد ثواب

٨٣٨

بعضے مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهار صد سال بود و این سخن بعید از عقل است از تاریخ تیمور انجو ...

در وفات او مرقوم است چنان بفهوم میگردد که عمرش یکصد و بست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود
سبی است و شامی و حلبی
عمر آن شاه مطلع الانوار
بشب جمعه شاه نقل نمود

بادشاه ممالک دین بود
پیشوائی ره خدا طلبی
یکصد و بست و چار سال شمار
پنجه هم از جماد اول بود
باز تاریخ نقل آن اعظم

شاهباز رواق علیین
آن شهنشه که مطلع نور است
شده سال طلوع او یقین
سال ترحیل او عیان بنهفت
ز خرد ساکن بهشت رقم ۸۴۰

تا مدار جهان بدیع الدین
از مریدان شاه طیفور است
شمس دنیا و دین بدیع الدین ۷۱۵
عقل قطب المدار جنت گفت ۸۴۰

۸۴۰

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هرچند مملکت آذربایجان را باولاد و امراء بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند ؎ سکندر لشکر یار از دو وحشت + شه با مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و ترا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت جلوس سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

چون امیر تیمور بدین واهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقندی بود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم بر دوش برد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود و خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اولادی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

مات نسلم

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سیرکیج است در مرآت سکندری مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنا راه بر وفات شیخ اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه مصر شه عالم محمد را بقا باد + اتفاقاً عدد این مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

۸۴۹

تاریخ

مات یوم الخمیس قبل زوال | ثامن ثامن علی ثمانیه
عمره دل مانند قطعه | کان ذالک وثامن الشوال

۸۴۹

و این تاریخ در وفات او در کتاب بحر الواصلین مرقوم است +

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بود | مات یوم الخمیس قبل زوال
صاحب علم موهبی بوده | کان ذالک ثامن الشوال
روضهٔ او باحمدآباد است | موقع فیض جای ارشاد است
قطب حق بود عمر او از حق | گفت تاریخ نقل او رضوان
عدد قطب شد بیک نسق | جای احمد بهشت جاویدان

۸۴۹

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ جلوس او اینست +

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت زیب کامیاب | تابع فرمان او شد بادشاهی روز و شب
بود مر اند فلک تاریخش که هاتف گفت زود | اصف الشان و سکندر عدل تاریخ جلوس

۸۳۷

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه کالپی را از قادرخان غوری فتح کرده و تاریخ فتح او در الفاظ "هوشنگ شاه" یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دوم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری درگذشت این قطعه تاریخ وفات اوست اما نه عدد کم میشود +

۸۳۵

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود | در لباسش بنده چاکر اقبالش
شد بجنت سروش غیبی گفت | نوحه واه عرش در سالش

۸۵۵ ۸۴۱

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده ولادت او در بلدهٔ سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک سلطنت نموده از غایت صفات طوبت و خلوص نیت هر جمعه باسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمد پوش احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرات نموده کاردی بشکم مرزا رسانید امرا مضطرب گشته او را پاره پاره کردند و بعد از آن جراحان بعلاج مرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت

این تاریخ و رباعی در واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود	روز جمعه پس از ادای صلات
قصه پس عجیب واقع شد	در خراسان ولی بشهر هرات
بحری در بساط چون شطرنج	خواست تا شهرخی زند شد مات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان و ابراهیم سلطان و بایسنغر مرزا و سیورغتمش و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه روز نوروز سلطانی در فشار و روس اعمال ری بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان و حروف شمشیر تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات او گفته اند +

تاریخ

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

۸۵۰

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلیمان شان	آنکه در بیشه شاهی زدی سر پنجه بشیر
زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت	ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر

۸۵۰

جامع مسجد جونپور

این مسجد بتعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دوصد و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرق است +

۸۵۲

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی چه توفی تمام داشته است چون الغ مرزا بعلم هندسه + یافت توان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی که مدار استخراج تقاویم بر آنست بر کمال دانش و دانائی او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال سلطنت سمرقند و ماوراء النهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشید و ملک موروثی طلب میکرد و امیرزاده علاء الدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود شرابست من اعمال بدغیش حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکر همراه داشت و دران هجوم خراسان خراب شد در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه وقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد در ان حال پسرش مرزا عبداللطیف را که بلخ و مضافات آن را با او داده بود شیطان تحریص داد و با پدر عاصی و باغی شد مدت [illegible] الغ بیگ [illegible] او در کنار جیحون با عبداللطیف محاربه بود بعد از آن در شهر شعبان سنه

ہشتصد و پنجاه و سه بنوای سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی میرزا الغ بیگ باز داخل سمرقند شده در شهر رمضان سنه مذکور پیش فرزند بی محابا در آمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود خاشیطان بر وے غالب شد و دل او را بقتل پدر حریص گردانید و بر لب آب سبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در آن وقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت

پدر کش پادشاهی را نشاید ✤ اگر شاید بجز شش مه نپاید ✤

عمر میرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ منتخب تاریخ او بر می آید و این رباعی و قطعه در تاریخ وفات او است ✤

تاریخ

۸۵۳ — الغ بیگ آن شاه جم اقتدار | که دین نبی را از و بود پشت

چو عباس کشتش به تیغ جفا | شدش حرف تاریخ عباس کشت

۸۵۳

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد ✤

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمت | آنکه خود را بسوی کعبه غفور رسانند

راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید | خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند

اگر آگهی تو تاریخ وفاتش بیستد | گوئی ای بیخبران میرزا الغ بیگ نماند

۸۵۳ — اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ و در منها کرده شود تاریخ بر آید ✤ ۱۰۶۳

مرزا عبد اللطیف

ابن مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از و بگرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد چون هفت ماه و کسری برین بگذشت سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که بابا حسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات ست آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۸۵۴ — بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر | تاریخ قتل او ست که بابا حسین کشت ۸۵۴

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دہلی نشست و بہلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر و نادان تر و عاجز تر بود و این مثل که زبان زد عوام الناس این دیار است که دولت شاه عالم از دہلی تا پالم در باب او ست و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ جلوس او است ✤

تاریخ

۸۴۹ — سلطان علاء الدین چو در وقت سعید | بر سر بنهاد تاج از روی حسام

گفتم که زسال او چگویم ہاتف | فرمود که تاج پادشاه اسلام

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هجری بہلول لودی باشارت حمید خان لشکری برکشید و دہلی را متصرف گردید و سلطان

علاء الدین بطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هندوستان طوایف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا التحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدر الدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در بهارپور در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم التحاق (۸۶۱) یافته اند +

٨٦٠

سلطان بابر بهادر

ابن میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را در سنه هشتصد پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمایه در آخر دولت بابر بهادر دوذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر میرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او از معنی بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش | عدل نوشیروان بدی بازیخ
بود در اسنخ جود در سخا و کرم | گشت تاریخ فوت او راسخ (۸۶۱)

٨٦١

و مولانا شرف الدین عبد القادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر چون نماند | کی چنان خورشید پنهان خوراست
چرخ را گفتم جگرها چاک شد | دیده ها از اشک دامن پرزراست
در ربیع الثانی و فصل ربیع | لاله را ساغر ز خون دل پر است
این چه حالست و چه تاریخ گفت | موت سلطان محمد بابر است

٨٦١

این غزل نمونه از ارادات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

در دور ما نه کهنه سواران یکی است | .... نی است
وانی کمان بی شهی دانا سپه چه راست | کز گوشه های وو دو دلی خلق در بلاست
این سلطنت که ما و گدائیش یافتیم | واراند اهشت هرگزه کادم ملی است
دارد نه بزلف او دل زنار بند ما | سودای کفر و کافری دهر چه درد است
مجنون قبیله یافت که لیلی در بزجا است | بابر رسیده ناله از آرت بگوش یار

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابو سعید ابو الخیر به وی رسیده بود و دیگر پیراهن او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد بنجا نواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمایه و قبروی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک مزار خفیه ابو زید مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ اکمل شد الکمل که بود | از اجمودسته ای غی رشهوران
خواجه شمس الدین محمد کز غمش | آسمان پوشید دلق نیلگون

ساخت جا در ساحت قدس قدم | خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چون رخ دعوی یکپایه قدر بشی بجد | سال وفاتش بپرسیدم ز نجوم دون

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخت و بعد از آن مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

ز شعبان شهادت یافت در بیدر | حبیب الله غازی طاب مثواه
روان طاهری چون جست تاریخ | برآمد روح پاک نعمت الله

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانگوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و سفر مود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای می بردند و پس از ازالهٔ بکارت بخانه او میفرستاد و بی خدمتگاران او با یکدیگر اتفاق کرده بودند که او با استراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را بآخر رسانید این واقعه بتاریخ بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری

این قطعه در تاریخ فوت او گفته +

تاریخ

همایون شاه مرد و رست عالم | تعالی الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش | هم از ذوق جهان آرید بیرون ۸۶۵

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکلی دنیا لم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دارالاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از آن جمله است این دو بیت +

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت | آسمان پایهٔ از سدهٔ ایوان گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

توابع خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از انجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل چندین علوم در تاریخ فوتش خواجه احمد مستوفی میفرماید ⁂

تاریخ

دریغا آذری شیخ زمانه	که مصباح حیاتش گشت بیضو
چو او ثانی خسرو بود در شعر	از آن تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۶۶

۸۶۶

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود ⁂

مولانا طوطی

در زمان دولت ابو القاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان ممیز است و در حینیکه وداع این جهان پر نزاع میکرد جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است بیت وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد ⁂ طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد ⁂ در تذکرهٔ دولت شاهی آمده که وفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائه وقوع پیوسته و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ خروس بر آورده که عددش هشتصد و شصت و شش میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد ⁂

تاریخ

فصیح زمان طوطی شاعران	که بودش زیکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود	که تاریخ شد فوت او را خروس ۸۶۶

۸۶۶

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود و پیش از آنکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشهٔ سپاهگری اختیار کرده در لهو لعب اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت درگذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صف ابرار و سالار صاحب اسرار یافته ⁂ ۸۶۷

جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان

بادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نا اعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنهٔ تسع و ثلاثین و ثمانمائه حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعهٔ شاهرخ سلطان و نکبت مرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و ترا که بعد او مسلط شدند و جباری و قهاری او مرتبهٔ عالی یافت و فضلا بر آنند که در روزگار اسلام از وی اندر تبر پادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعیف و دشمنی دیر فسق و فجور اقدام نمودی در شهور سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه بعد از واقعهٔ بابر بهادر بخراسان و استرآباد آمد و با امیرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء او بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهان شاه تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد در اثنا آن حال ابو القاسم بابر سلطان از خطهٔ مرو شاهجان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترکان انتقام حاصل ساخت و اکثر مردان کار

و سرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید و جهانشاه منکوب و مخذول شده از هرات آهنگ عراق و آذربایجان نمود و
بعد ورث سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید مهابت
او در دلها کمتر شد و از غایت حرص و غلظت قلب با ولد خود پیربداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد
رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرد و یک و نیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر
بغداد قحط خاست و ماکولات و ذخایر اهل شهر و قلعه تمام شد پیربداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح
محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیربداغ و تسلط او دیگر باره اندیشه مند شد و پدر را برآن آورد تا بر قتل پیربداغ
راضی شد چنانچه نماز پیشین روز سه شنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی و سبعین و ثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای
جهانشاه بشهر بغداد در آمده برادر خود را شهید کرد بعد از آن جهانشاه از غایت حرص و طمع بدیار بکر که مستقر آبا و اجداد
امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود و نموده لشکر بدان دیار کشید و در حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری
از فرزندان و امرا بقتل رسید و از دودمان قرا یوسف دود نکبت بر آمد و زمان دولت ترکمان بسر آمد این واقع
بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن
واقعه این قطعه در سلک نظم کشیده +

تاریخ

۸۷۲

اردوی همایون جهانشه تویان	با آنهمه اسباب زمبردستی و ثبت	ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گرفت

و جهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ با آذربایجان سلطنت نمود و بعد از و بیست و دو سال در
عراقین و فارس تا هرمز باستقلال پادشاهی راند +

احوال پادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف پادشاهان دهلی بود و
بعد از وی چون مملکت دهلی تجزیه و تقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند دلاور خان غوری که از قبل
سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از آن وقت حکام مالوه از اطاعت پادشاهان دهلی بیرون رفته
چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در ایام نصرة و تیمور
بوی همه نیک و همعنان بودند و آئین وقار و جمعیت ورزیده بعد از آنکه سلطنت وی بجمعیت و قرار انجامید هر یک را رعایتها
کرده مملکتی بخشید از آن جمله دلاور خان غوری را در سنه ست و تسعین و ثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت و وی به نیروی
بازوی آن ولایت را چنان در ضبط آورد که مخالفان از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند و ساکنان آن ولایت
بنهایت آرام گرفتند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام و التیام مملکت هند انقطاع پذیرفت و ملوک طوایف
هم رسیدند و شوکت پادشاهی کمتر شد دلاور خان نیز از سر اطاعت والی دهلی سر پیچید دم استقلال زد و سالها بحکومت
در سنه تسع و ثمانمائه و دیعت حیات سپرد ایام حکومت او بیست سال بود بعد از وی پسرش الپخان خود را سلطان هوشنگ
ملقب ساخته خطبه و سکه بنام خود کرد هنوز امر سلطنت و اساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی
سامان لشکر نموده روی تسخیر آن ولایت نهاد و سلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر و ثمانمائه با آهنگ جنگ از قلعه

دهار برآمده با بکلی بگیرد درآویختند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده دامان حسبه بپیش سلطان مظفر آمد و وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول این خبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را کومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد از آن سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چند بار سلطان هوشنگ بارادهٔ تسخیر گجرات رفته پشیمان شده باز آمد
و در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داده و با پدر در مهمات ملکی شریک ساخت بعد از این سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و بال کار او آن شد که خون برادر محبوس
را ناحق ریخت و بعضے را میل در چشم کشید و لهای مردم از و نفرت گرفت و محمود خان نیز از و برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته تو تیر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر داد مدت سلطنت او نه ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید

سلطان محمود شاه خلجی پادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه به پایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه پادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه ثمانصد و سی و هشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد از و سلطنت بمحمود خان رسید او بروز سه شنبه بیست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود و خود را السلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جائیلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین بر مند و که دار السلطنت مالوه است گذر کرد و محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد و از اتفاقات همان ساعت
طعام درمیان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه بیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و او را مستنجد بالله که از خلفای بنی عباسی است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه راجپوری واقع است و دو بیست و سی گنبد و سه صد و شصت و

استعداد او دستور شروع نموده در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنهٔ تسع واربعین وثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد و آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود و در سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شده و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرده و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشسته بکوچ متواتر بحوالی احمد آباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورده لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان محمود بطرف مانڈو معاودت نمود در سنهٔ احدی وسبعین وثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نموده در همین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری ننهند و بجای تاریخ شمسی قمری بنویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی وچهار سال بسن شصت وهشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنهٔ هشتصد وهفتاد و دو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته ٭

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود ۔ از دار فنا بخلد چون ره پیمود
تاریخ وفات حضرت سلطان را ۔ از باب بهشت عدن یابی مقصود ۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی وسه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی بادشاه مالوه شد و یازده سال وچهار ماه حکومت نمود و بعد از و سلطان محمود ثانی ببادشاهی رسید اما در سنهٔ نهصد وسی وهفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت ٭

سلطان ابو سعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنهٔ هشتصد وسی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنهٔ هشتصد وپنجاه وسه هجری از دست مرزا عبد اللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبد اللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابو سعید مرزا بامداد ابو الخیر ازبک در سنهٔ هشتصد وپنجاه وچهار بر مرزا عبد الله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبد اللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده او را بقتل رسانیده در سن بست وپنج سالگی بسال هشتصد وپنجاه وپنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود و هشت سال بفراغت در سمرقند وماوراء النهر وترکستان سلطنت نمود و شاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود و عمزاده ابو الغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد از آن بفراغت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنهٔ احدی وستین وثمانمائه هرات را گرفت و گوهرشاد بیگم را که کدبانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه وفساد مملکت که از و نابود شی رسید بسرای نیستی فرستاد و مدت هیژده سال الغ بیگ وار ملک ستانی وکشورکشائی باشتغال داشت چنانچه ترکستان وماوراء النهر وبدخشان وغزنی وکابل وقندهار وحدود هندوستان وپاره از عراق وخراسان در تحت وتصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنهٔ هشتصد وهفتاد ودو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدست حسن بیگ که او را اوزون حسن نیز گویند بدیار بکر رفت وکشته شد سلطان ابو سعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه متصرف اوزون حسن آمده بود بر و لشکر کشید و در قراباغ آمد قشلاق نمود و اوزون حسن هرچند عاجزی نموده از در صلح در آمد

قبول نفرمود ناچار اوذون حسن راه های آمد بعد غله مسدود گردانید و ما در میکه شیروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جهود خراسان از ممر خوراک و علفت چهارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب حیرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان چوب نا فتند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضارا در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان ازان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوذون حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست	ز کس مدان که ز سیر ستاره و ماه است
گذشته بود ز ماه رجب و شش روز	قدر نوشت که وقتش ز ملک کوتاه است
بشیروان چو نه بر دماند بر لب آب	بمنزلی که نه انجا مقام بنده راه است
لطیفه ایست عجایب که لشکر او را	اوذون حسن ز دو تاریخ شیروان اشتاه است

۸۷۳

وقتل سلطان ابوسعید اینگونه است که چون اوذون حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و در و تاریخ انیست

تاریخ

سلطان بوسعید که در فر خسروی	چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته بگشتی که گشته بود	تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت پادشاهی سمرقند بمرزا احمد و اندجان بمرزا عمر شیخ و خراسان و هرات و غیره بدست ابوالغازی سلطان حسین مرزا افتاد

۸۰۴

مرزا یادگار محمد

این مرزا محمد بن مرزا بایسنغر بن مرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی مرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با مرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داشت تا آنکه مرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نموده و بردی سبب خون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از وی نسل مرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته

تاریخ

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵	از سال شهادتش و هم باز خبر

۸۷۵

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که نسبتش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دوصد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده باقی چهار دروازه های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در موضع خود کرده خواهد شد

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعهٔ کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه است از سنگهای سرخ و سفید تعمیر شده یکی از آن روضه‌ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دوصد و پنجاه و نه از اله‌آباد بطرف اگره میرفت در آن مقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهنه سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبرهٔ کیست مگر ساکنان آنجا گفتند که این روضهٔ اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبرهٔ دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشهٔ آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازهٔ بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد و هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست +

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است	دین طاق بی نظیر که بازیب و زیور است	گنبد بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان فتح خان	کز فضل حق جهان همه او را مسخر است	باد اهزار سال حیاتش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت ز ما هم مبرهن است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کالطاف از جمالش خوشتر منور است
	کاتب حروف خادم مسکین که نحیف	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دوصد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست +

تاریخ

این روضهٔ اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شه بری چو بسود	هشتاد و یکی و هشتصد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی سیکی ز اولاد	خلف الصدق است و اهل سخا
	سنه دوصد و نه و یکهزار است	از هجر رسول نامدار است	

سلاطین آق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال بدین منوال بود اول ایشان امیر ابوالنصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی در گذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل بادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهترا و سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید خود در سنه ست و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگرے حکومت نمودند +

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر گدایه تغلق
سر تغلق بقلعه قلعه تمامی افراخت و دیونگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین
تغلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی
بنام حسن که برهمنی گانگوه نامی او را ببشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت و در آنجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت
تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چندی اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بیست چهارم ربیع الآخر سنه
هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به
سلطان علاء الدین حسن کانگوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود
نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد و بعد سلطنت یازده سال و دو ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه
و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی افسر یار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه
و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن
پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و
هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال
و چند روز بهفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به
داود شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد او را بعد از یک ماه و پنج روز به بیست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد
بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه به بیست یکم
رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت
نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بیست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش
سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بیست و سوم ماه صفر سنه هشتصد
هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد
سلطنت بیست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز شاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بیست و پنج هجری بجوار رحمت
ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد و احمد آباد بیدر بنا نموده او دست بحکومت
دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از و پسرش سلطان علاء الدین
بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بیست و سه سال و دو ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه
هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست
و بتاریخ بیست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او سال ازین مرقوم شد بعد از و
پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده
سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات قصور او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که او شاگرد این بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته

تاریخ

۸۸۶

شهید بی سبب مخدوم مطلق | که عالم راز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش | فرو خوان قصه قتل بناحق ۸۸۶

تاریخ

۸۸۶

سال فوتش اگر کسی پرسد بگو | بی گنه محمود گاوان شد شهید ۸۸۶

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نموده به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جونیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لاغیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یکسال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

۸۸۷

شهنشاهی جهان سلطان محمد | که در سحر فنا ناگه فرو شد
دکن چون شد خراب از رفتن او | خرابی دکن تاریخ او شد ۸۸۷

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غوز خان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مرد و ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و در آن حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چند گاه از آنجا رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوندغدی و ارطغرل سنقر و کوندغدی باتباع بوطن اصلی شتافتند و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی بدرود این جهان فانی نمود و بعد از وی ولد رشیدش عثمان بجای پدر سروری گردیده بر زمین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قرا حصار دست یافت و مورخان آنجا

۶۷۶

این دولت را از آن سال گیرند چه کلمه عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کردند
و کار او روز بروز بالا گرفته دیار فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت
نموده در هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر ونديک را که از معظمات مداین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان پادشاه ولد رشید شهر
کلی بولی منسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و مراج الاسوهی در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
پادشاه گردید او را خداوندگار خوانند و او ابتدای تسخیر لله شاهین و قایدی ارنوس بیک اورنه را در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قره خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت ینگچری نام نهاد و کلاه زر دوزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار فرنگ رفته غالب آمد و پس از آن بر سر تلی استاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگری بایزید امرای دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دویست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از آن
فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنا بر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقاتله انجامید
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بهانا نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را امرای روم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد با ماسیه رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از مجلس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست
و سلیمان پادشاه سوفور قصد وی کرده و موسی ببلاد فرنگ گریخت و در اندک کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام برآمده راه فرار پیش
گرفت قضا را گذرش بر دهی افتاد و مردم آنده جمیع ویرا بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود
موسی حسبی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا انمود جمیع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امرا بسلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاده
[illegible] بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسی را بزه کمان که طایفه ترکان کریش گویند از میان برداشت

برداشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه دلش از سلطنت صوری گرفته پسر خود سلطان مراد را بجای خود
نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد پسر نیک اختر اصلا مضایقه در آن ننمود چون در سنه هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در سابع و خمسین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشت در
مقامی بنظر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد ازو پسرش
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت از جمله
تائیداتش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبراً و قهراً بگرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة یافته و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار و چهار صد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و نه عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته
و نامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا غیر باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن باشاه کدورتی حادث
شده مهم بقتال و جدال کشید اگرچه اغزلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای و سپاه منهزم ساخته خاص مراد را که امیرالامرا
میر بیت بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاده و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی بمصرع نصرک الله نصراً عزیزا تاریخ این فتح یافته و مولانا
عبدالرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از آن قصاید اینست ع کم کسی بر سریر
جاه و جلال ٭ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ٭ و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم
ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه در حوالی کل دیری فوت گشت و تاریخ واقعه را از یوم الخمیس یافته اند پس از
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ٭

۸۸۶

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی ازدحام خاص و عام
شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که میرزا جهانشاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیاربکر نهضت نمود و امیر ابوالنصر حسن بیگ
که حاکم دیاربکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم بسر
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را با خود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد و شصت
بجانب کرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون وزیدن صبح سلطنت خاندان صفویه هنوز هنگامی مقدر بود هر آینه بدست شروان شاه
افتاده بقتل رسید و بعد از آن صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

امیر حسن بیگ بوده وبیرا بر مسند خلافت نشانیدند وسلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده[۱۲] ترک بود ساخته
بر تارک می نهاد وهر که بدست ارادت پدر می پیوست از همان جنس افسری بوی میداد وچند هزار کس را از قبایل اتراک چنیده
کلاه سرخی بآنها عطا فرمود وهمه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ وباش سینه سر آمده چون امیر حسن بیگ
بر میرزا جهان شاه ومیرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت واخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه
صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی ازان جمله شاه
اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید وبسبب مواصلت امیر حسن بیگ سواد سلطان حیدر
روی در ازدیاد نهاد وهمواره بنسبت والد خود ووفور مثوبت ارباب غزا وجهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات
حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت وفرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان
شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود وسلطان یعقوب
سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت ودر نواحی طبرسران تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان
شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری بکمر فرسا کشاد و یافته بسبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر
گردید واین واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد ونود وسه[۸۹۳] هجری بوقوع آمده وسلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته
در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت وهنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته وشروان شاه از نسل بهرام چوبین است وبهرام بچند پشت بآردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده
نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد وچون
او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد وپس
از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود واز عقب او کیقباد بعدل وداد کوشید بعد از وی ولدش
کاوس بتنها حکومت کرد ودر هفتصد وهفتاد وچار[۷۷۴] فوت کرد وپس از و پسرش هوشنگ بادشاه شد ودر هفتصد
وهشتاد وچار[۷۸۴] وفات یافت وبعد از فوت هوشنگ ایالت بشیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر
بود ودر اکثر معارک همراهی کرده ودر هشتصد وبیست[۸۲۰] وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت
سلطنت جلوس نمود وحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز بسنت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور
صداقت ورزید ودر تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد وسی ویک
لشکر بشروان کشید وجمیع شهر دانات را تا دربند تاراج نمود ودر هشتصد وسی ودو برادرانش کیقباد واسحاق
وهاشم بروی خروج کرده خفت فاحشی بوی رسانیدند در آخر بمدد میرزا شاهرخ سر ایشان را بسنگ فتح گردانیده
در هشتصد وشصت وسه وفات کرد وشروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل برادر پدر وارث ملک
گشت وشروان شاه[۸۶۳] تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ
قشلامیشی شده وبا امیر که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود در جنود خراسان از ممر خوراک وعلوفه چاره بایه مرفه الحال بوده

وچون بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ نوائی مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید مقید گشته بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری وقصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و شش بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت کرد و پس از وی برادرش غازی بیگ که زرغازی بیگی بدو منسوب است والی شد و در سنه نهصد و نه فوت شد و بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند و در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید +

سلطان بهلول لودی

ابن کالا بن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش بردوی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بایمانه سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه پادشاه دهلی که در بداون استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که خواست دهلی میکرد دستگیر گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و نهم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوسش اینست +

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست ‌‌ عدل و ساز زیب مملکت بست
گفت دل سال چیست هاتف گفت ‌‌ که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۴

و را اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بوده اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول اینست +

تاریخ

۸۹۴ ‌‌ خدیو ملکستان و جهان کشا بهلول ‌‌ هشتصد نود و چهار رفت از عالم ۸۹۴
بد کمال الشمشیر و خنجر مصقول ‌‌ ز تیغ ملکستان بود لیک و فهم علی

تاریخ شبیه

۸۹۴ ‌‌ شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی ‌‌ افتاده در اطراف جهان هیبت جلالش
در حلقه شد و گفت سروش از سر همت ‌‌ قصد سفر عالم ارواح ز سالش ۸۹۴

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو پادشاهان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیاز بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ه چو فقر اندر قبای شاهی آمد ۰ به تدبیر عبید اللهی آمد + وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد نود و شش هجری

بروی داد و امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین مرزا بود تاریخ را خلد برین یافته اما بموجب نسخه فخر الواصلین سال وفاتش هشتصد و نود و نه میشود و آن اینست ۸۹۶

تاریخ

مظهر فیض فضل و لطف اله	خواجه حق نما عبید الله	عزت دودمان ابرار است	شرف خاندان احرار است
از وجودش زمانه پر ضو بود	کهنه بنیاد دین از و نو بود	از زبان سروش حق بشنو	۸۰۶ سال مولود آن خدا بین ضو
شب شنبه که خواجه نقل نمود	سلخ ماه ربیع الاول بود	سال نقلش بگو بلا اشباه	خواجه عابدان عبید الله
	در سمرقند مرقدش میدان	پیر پیر عرش مسندش میدان	

۸۹۵

مرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابوسعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابوسعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاه داشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حد و د مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بران حدود نبود بلکه ایشان همواره با لکای یونس خان تاخت می آورد بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند و اخسیکت پایه تخت مرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده حسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند یکی از خدمتگاران از شکستن جر خبردار شده بمرزا آگاهی داد مرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر انهدام پذیرفته و آن پادشاه بادرج علوی شتافتند سن شریفش سی و نه سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر شاه بود و دوم مرزا جهانگیر و سوم مرزا ناصر ❊ ۸۹۹

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن برآمده بخراسان افتاده در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بیست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزیده ❊ مولدم جام و رشحه قلمم ❊ جرعه جام شیخ الاسلامی است ❊ لاجرم در جریده اشعار ❊ بدو معنی تخلصم جامی است ❊ در عنفوان شباب بتحصیل علوم معروفه سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابوسعید بخداشناسی و خداپرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه انقیاد او بر دوش جان میداشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود و تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخا است که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانیده

در آن وقت عمرش به هفتاد رسیده بود چنانچه میگوید ـ مرا هفتاد شد سال و ترا هفت ÷ ترا هم آید اقبال و مرا رفت ÷
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را چنین گفته ÷

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم سال این خجسته فاخر	رسانید آخرین سالی بآخر	که باشد بعد از آن سال مجرم	نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرع قطعه مذکور تاریخ بسوال بر می آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی روز جمعه هجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد و نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبدالغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که یعنی جام است استخراج کرده و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است ÷

تاریخ از مؤلف

جامی آن استاد فضل و هنر	رفت از مکتب جهان بجنان	طفلکی جست حرف تاریخش	گفتمش صاد و ضاد و طا برخوان

۸۹۹

تاریخ از فخر الواصلین

افصح البلغا جامی که بود شب آدینه بود نوزدهم	بکمالات علم نامی بود بمبارک ربیع از ربیع دوم هاتفم گفت سال رحلت او	بهر تصنیف آن معلی شان که ز دنیا گذشت عارف تو جای جامی بهشت عدن بگو	عدد جام شد رقم برخوان جانب آسمان هفت طبق

و این دو تاریخ از تواریخ مرآت جهان نما نوشته شد ÷ ۸۹۹

تاریخ

جامی که بود بلبل جنت نسیم شاد	فی روضة بکر منزل ارضها السما	کلک قضا نوشت رزوان بر در بهشت	تاریخه من دخل کان آمنا

۸۹۹

ایضاً

قطب آفاق حضرت جامی	کان فی لیلة الوری نورا	کرد رحلت ز دهر شد تاریخ	هژدهم روز ماه عاشورا

پهلوان محمد مشهدی

۸۹۹

از نوادر اعصار و سر جمل پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود و در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در هرات در گذشت و چونکه مولوی جامی یکسال پیش از وی فوت کرده چنانچه امیر علیشیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر میشود و لفظ مخدومی در اینجا اشاره بر مولوی جامی است ÷

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور زبعد قطب عالم عارف جام	که در دهرش نبود اقران و امثال که او مخدوم دوران بود بی قال اگر پرسد کسی تاریخ فوتش	سر و سر حلقه اهل طریقت پس از سالی سوی جنت خرامید بگویش بعد مخدومی بیکسال	که رفت از عهد گیتی فارغ البال ازین دیرینه دور مختلف حال

۸۹۹

ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هفت است ۸۹۸

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورکان متصرف بادشاهان دہلی بوده بعد ازان
حکام انجا بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفرخان بن وجیه الملک است
که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دہلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در
سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتارخان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را
محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفرخان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته
سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت
باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیره مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرمان‌روائی
نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که با خیر است سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان
مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو
سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری در گذشت
بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و
سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم
محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان
قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غرهٔ ذی حجه سنه هشتصد
و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده
روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه در گذشت پس از وی عم وی سلطان داود یکماه سلطنت
نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در
زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبره او در رسول آباد
گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار
سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری در گذشت و در سرکهیج گجرات مدفون گردید فقط

مائۃ دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

درابتدای مائۃ دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و میرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور
بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن
و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروائی مینمودند و صاحب خطبه و سکه بودند

شیخ پچو سنبهل

از اعاظم مشایخ هند بود و پدر شیخ عبدالقادر بود او نیز که لوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که «معصیت» در وفات اوست

تاریخ

کمال الحق والدین شیخ سیحو | که آمد جنت فردوس جالش
ز روی تعمیه تاریخ فوتش | شود حاصل ز نام دلگشایش

۹۰۱

اگرچه مولف را از سال فوتش شبهه هست اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف سیحو دور کرده شود تاریخ برآید +

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

آن پیر که سر عشق او را | از عین شهود بود مشهود
منصوب بروح در حقیقت | زو نسبت هر دو کون مقصود
شد سوی جنان گشت تاریخ | شنبه که ز صوم شانزده بود

۹۰۴

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس بآذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابوالغازی سلطان حسین میرزا صدارت پرسیدن و تهم داد خواهان را برای صواب نمایش تفویض او نمود و مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

ای آنکه زیاده شد ز تو قدر فنیر | در اوج شرف از تو مه بدر فنیر
ای صدر نشین صاحب عالی قدر | تاریخ صدارت تو شد صدر فنیر

۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی ست همعصر ملا عبد الرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از فخر المواصلین

ناصح و فیاض مولانا حسینی کاشفی | آنکه گنج معرفت در مخزن لبهاش
دهر نشر و انفع بر منبر نشر شرف | گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد
گفت چون شد بعد از من منبر عرشم مقام | از پی تاریخ بنگر منبر ما عرش باد

۹۱۰

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای خلف صدق کجکینه بهادر است و کجکینه بهادر در زمان سلطان ابوسعید از مقربان درگاه او بود و جد با درستش میرابوسعید و در سلک اعظم امرای بایقرا میرزا جد سلطان حسین میرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر میرزا سلطان حسین پادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میر بنا بر عدم توجه بجانب تاهل بعنیت اشتهار یافته بود و مولانا بنائی قصیده در مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود بد و نرسید بنا علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توام سلطان حسین میرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنائی در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هر کی را شوهری دادم + انکه کابین نداد عنی بود +

و دگر فتم بدبگری دادم ✤ امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانهٔ قتلش از پادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراءالنهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ✤

تاریخ

۹۰۶

آن سربلند قادر دانی رتبت | چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات جای او پرسیدم | دادند جواب من که جنت جنت

و مولانا صاحب دار قصیده در مرثیه او گفته که از مصرعهٔ اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعهٔ دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت از آن است ✤

تاریخ

۹۰۶

ای خاک مبلاد و سیر بد بنیان کرده ۸۴۴ | ای اجل ملک جهان زار و ویران کرده
گر دمه گاه از جفا صد اهل دل ۸۴۴ | گر ز کین صد هلاک صد مسلمان کرده

کرده بر جان کمین بنهاده دام عنا ۸۴۴ | هر زمان از کینه جوی صید صد جان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جملهٔ مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است ✤

تاریخ

۹۰۷

مرشد اهل جهان شاه سماء الدین ۲۰۲ چو رفت | بر سریر عرش آمد کام او
هشت خلد آمد بنام او اگر سر یکی | سال تاریخش بگو هشت آمده نام او ۷۰۰

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماء الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید ✤

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش این گفته

تاریخ

۹۱۱

افسوس از آن سپهر دانش | کش بود چو ابر سعود اتفاق
تاریخ وفات او خرد گفت | علامهٔ بی مثال آفاق

سلطان محمود میرزا ابن یونس خان

۹۱۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه است ۹۱۴ قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهونه است و میان بهونه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاه لودی بود گویند که میان بهونه از کمی دانشمندی و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانهٔ غله موٹهه که در

مسجد جامع دہلی بنظرش در آمده بود برداشته بدست میان بهوه داد او کورنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورشش آن بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانید و مبلغ فراوان پیدا کرد و از آن مبلغها در شهر دہلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بعقل و دانشش او
آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موٹھ موسوم گشت و تا حال در دہلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما از هنداران آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خود ها ساخته اند و در آنجا می مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خردمندان
و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت در زای نمود چنانچه انچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیری مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهوه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ٭

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا بن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابو سعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه از این بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ٭ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ٭ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین علیین آنکه چون انسان علین است ٭ جهان [illegible]
سلطان حسین است ٭ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت را گفته ؎
درین میدان که با داغ خالی از درد ٭ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ٭ بعد از آنکه شاهی بیک ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در آنجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

۹۱۲

در مرآت جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی و تسعمائه مرزای کیجک که خواهر زاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله تنسوقات که به سبیل پیشکش بمرزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که آن بیضه کالبد کما ینبغی ترتیب نماید هر گاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید ❊

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سنباری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت به جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شد و در شهر آن نشان کفر نماند چنانچه دران دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب و طباخ تعیین نمود اگر هندوی انجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی ازوی گناهگارانه میگرفتند و زنی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هند و قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بر بست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را طلبید و گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته و رسن در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول اوست که بلده آگره را که در تخت بیانه بود و در زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائه پای تخت ساخته حصار سری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوه‌ها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده‌ها قیامت پنداشتند و مرده‌ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ❊

تاریخ

۹۱۱

در نهصد و احدی عشر از زلزله‌ها	گردید سواد آگره چون مرحله‌ها
با آنکه بناهاش همه محکم بود	از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرش در رتن پور است و سلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بیست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش نبشته ❊

تاریخ

۹۱۵

چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان	ز جهان بتافت جانی ز راه و زاری
جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش	ز حال عالم گفتا سرش تاری شد

۹۱۵

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم سلطنت برخت

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته ولایت حبش و جاخت خصوص ولایت حصار الیحی که از سلطان ولایت فرنگ است و مولانا عبد الرحمان جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از مطالع آنکه مصرعه آخر از روی حساب میزان سال جلوس است +

تاریخ

کاش نوشیروان کنون بودی	عدلش از بیشتر فسروزان بی	نازد خوی عدل شرمنده	خسروی کو در باشندی بنده
	حبط الله و است سلطان	بایزید ابلد رم شه دوران	

۹۰۵

و سلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورخت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ ستة ثمان و عشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست +

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گرا خواستندی بخواب دیدندی بنابران بخواب بین مشهور شدند و سلطان حسین مرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود و در سنه نهصد و بیست و یک در گذشت تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

سید عالی نسب سلطان علی	آنکه گفتش مخزن اهل یقین	میر را چون خواب بینی شده بود	سال فوت او ست میر خواب بین

۹۲۱

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بیست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و ناظم آن به نظم چارسو نهاده +

تاریخ

۹۲۵

رنگین بنای ملک هری پر کرد

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد +

رباعی

لهراسپ نهاد و راست هری بنیاد	گشتاسپ بر و بنای دیگر بنهاد	بهمن پسر اسفندیار عمارتی دیگر کرد	اسکندر رومی ب[illegible] همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد از تو از شهرها بهتر کدام	گر جواب راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام نمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و کاهست بر ملازمت بدیع الزمان مرزا می گماشت بنابران آصفی تخلص کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزلی او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او چنین گفته +

تاریخ

۹۲۶

جوان صفی آن چشم خرد را مردم	در ابر اجل گشت نهان چون انجم	پرسید دل از من که چه آمد تاریخ	گفتم ز هرات آمده روز دوم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در بیست و هم صفر سنه نهصد و هیجده در روم بر اورنگ فرمانروای بر آمد بعد از جلوس متوجه بروسا گردید و هشت نفر از برادر زاده های خود را که در آنجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از آنجا متوجه مغنیا گردید برادرش قورقت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در جهد آن باز آمدن او اطلاع یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشیده در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در بیست فرسنگی تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نموده و کسی بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز جنگ کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز در آن شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود.

مولانا عبد الله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبد الرحمن جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمورنامه در سنه نهصد و بیست و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی چه خوش یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

۹۲۷

تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ۹۲۷	از شاعر شهان شه شاعران طلب ۹۲۷

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت مهمات نظم قضایای شرعیه تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس از آن امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم و خیل و حشمش گردانید امیر خان که حاکم خراسان بود حسد برده او را در روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بیست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که در آن محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت از آن جمله است

بناحق ار چه مرا میکشی ولیک ببین * که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من + خواجه ضیاء الدین بیرم ابن ربای در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

۹۲۷				
چون میر محمد خلف آل عبا	درین دیر فنا رخت سوی دار بقا	تاریخ شہادتش رقم کرد ضیا	والله شہید موحد الموسی	۹۲۷

عزیزی دیگر سنین یافته

۹۲۷				
چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک	از لوح زمانه نام میرک را حک	گفتم که حساب سال آن واقعه چیست	دل گفت که قتل شہدگان محرم	۹۲۷

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذہن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طہران است من اعمال ری داد با نجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمائه نیم شبی برو غافل ریخته نخل حیاتش را از پا در آورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم	گو بناحق شہید شد ناگاه	شب بخواب من آمد و فرمود	کای ز سر درون من آگاه	
	بہر تاریخ قتل من بنویس	آه از خون ناحق من آه		۹۲۵

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که نوشته ۸۹۲ پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست و پنجم ماه رجب سنه ہشتصد و نود و دو بوقوع آمده و طلوع نیر شاه اسمعیل و بدر دولت فزل باشش تاریخ میلاد اوست ۸۹۲ چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه رو داده بود در سنه ہشتصد و نود و سه ہجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از ہر جانب جمع شدند تا آنکه در حدود سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته برسر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بہلاکت فرستاد و در سنه سبع و تسعمائه در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذہب اثنا عشریه در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اہل ایران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش ۹۰۶ واقع شده مذہب ناحق یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذہبنا حق ۹۰۶ غرضکه شاه اسمعیل ہر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلا گردان شقه لوای دولتش میشد در سنه نهصد و ہشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بودند رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اہل حصار را ہلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاہی بیگ خان والی خراسان

که اوبیا شیبک اوزبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ نشان نیز مخوانند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت فتح شاه دین پناه یافتند و چون شاهی بیگ خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در آن شراب خوردند چنانچه میرزا قاسم گونابادی در شاهنامه در مدح شاه گفته ع هنوزش غروری که در سر است * کزینم چو نوشاه را ساغر است * منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیگ خان بود در واقعه مرو اسیر شد در وقتیکه آن کاسه زر اندود را شهریار بدست گرفته باده عشرت از آن می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران ایستاده بود شاه با وی خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر بادشاه تست گفت سبحان الله چه حاجت دولتی بود که هنوز در دولت وی باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که دمبدم از آن باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و چون هرات و خراسان بدستور سنجر و بسر فراز ساخت در ریاضی که در جمیع شعرای هرات با نام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این بیت در تاریخ فتح خراسان گفته *

تاریخ

	٩١٨		
بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسان		امیر المومنین حیدر علی ابن ابیطالب	

و شاه اسمعیل در سنه نهصد و بیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضکه از سنه احدی و عشرین تا سنه ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده عاقبت بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از مراجعت بیمار شد و در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت طاب مضجعه ٩٣٠ و خسرو دین ٩٣٠ تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در تاریخ فوت او گفته *

٩٣٠

تاریخ

	٩٣٠		
شاه و شاه و شاه گشته نهمین سال بهشت		ما همین الفاظ را تاریخ فوتش ساختیم	

٩٣٠

تاریخ دیگر

		٩٣٠	
شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون مهر در نقاب شد	از جهان رفت و ظل شد تنها	سایه تاریخ آفتاب شد

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بیست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسب صفوی بر تخت حکومت نشست و پنجاه و سه سال بادشاهی نمود و برادرانش بهرام میرزا و القاص میرزا و سام میرزا بودند *

٩٣٠

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در آواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست و این قطعه در تاریخ جلوس اوست *

تاریخ

٩١٥			
چون افسر دولت از سر ابراهیم	گردید چو چتر او سعادت آمود	سال تاریخ همایون ساعت	هاتف گفتا که تاج دولت آمود

و سلطان ابراهیم بیشتر ممالک هندوستان [illegible] و آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

و بتاریخ هفتم و بقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصد و سی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه نموده او را کشته بادشاه هندوستان گشت از ان پس سلطنت هندوستان از طبقه افغانان بر دودمان تیموریه انتقال یافت تاریخهای این معامله در زیر حالات محمد بابر شاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخی که شخصی از قوم بقال در انوقت بزبان هندی گفته اینجا نوشته میشود +

تاریخ بزبان هندی

۹۳۲ — ۹۳۲

نوسی او پرتہا بتیا	پانی پت مین بہارتہ ویا	اشہوان جیہ بار سکروارا	بابر جیت جہاسیم ہارا

و عزیزی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی شهید شد یافته ۹۳۲ و در حوالا تاریخی که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در همین مقام ثبت میگردد و اگر عدد الفاظ سلطان براهیم را که در آخر مصرعه است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ بر آمد و آن اینست +

تاریخ تتمیمه

کرد چو سلطان براهیم کوچ	هفتم شهر رجب زین سرای	جست دل از ہاتف الهام کہن	سال وفاتش ز گردون سرای
	گفت که در جنت والای پاک ۵۲۴	یافته سلطان براهیم جای ۴۰۸	

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

در زمان سلطان بهلول بوده و بروز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصد و سی و دو هجری ۹۳۲ در ایامی که بابر شاه بادشاه بر سلطان ابراهیم فتح یافت مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی تاریخ وفات اوست +

مولانا هلالی استرآبادی

از طایفه جغتا بود و در غره ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علی شیر بر و رعایت فرمود دیوان غزلش بغایت فصاحت است چون در سنه بست و ثلثین و تسعمائه عبد الله خان ازبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده باآنکه او در میان اهل تشیع و تسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل او سیف الله بود شعرای معاصرش سیف الله گشت تاریخ شهادتش ۹۳۶ در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه واقع شده والله اعلم +

ظهیر الدین محمد بابر شاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران است ولادت او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار و چهار صد و هشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان و خواهر بزرگ سلطان محمود که خانی الوسش مغل بعد او یونس خان باو تعلق داشت روبعالم شهود نهاد و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود بزبان فیض اثر اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بزبان ترکان جاری نمی شد بابر گفتند و تاریخ ولادت او ششم محرم یافته اند چنانچه ازین بیت مفهوم گردد +

تاریخ ولادت

چون در ششش محرم زاد آن شه مکرم — تاریخ مولدش هم آمد ششش محرم

نقل است که بابر شاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولد ما ششش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیهٔ آن مجلس نشسته بود
بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ ششش محرم ششش حرف دارد و الفاظ ششش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ
خبر میدهد و لفظ ششش حرف و نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی میرزا عمر شیخ در دوازده سالگی
بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهار صد
نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطهٔ اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت آنجاست بر سریر سلطنت
نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده
سال در ماوراءالنهر با سلاطین چغتای و ازبک جنگهای عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد میرزا عموی خود غالب آمده
فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین ازبک بخیال تسخیر ماوراءالنهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت
در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان
و کابل شد و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال
نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را میرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه
گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بیست و هفت خان میرزا
حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد
ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از
مجلسیان شاهزاده بود قصیدهٔ مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیدهٔ
میر سید ذوالفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیدهٔ مصنوع سلمان ساوجی که در مدح
غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیدهٔ خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه
ایست که سخن طرازان اقلیم شعر آن بعجز و قصور معترف اند از آن قصیده است این چند بیت ؛

ابیات

شگفته باز رخ تو لاله و نسرین خجلت ریحان — همی بینم لب تو غنچهٔ رنگین شده خندان — ممیز هم خط تو سبزه و ریحان چمن تو گل — شود ظاهر قد تو فتنهٔ لبستان دم جولان

و از مجموع این دو بیت که بسرخی نوشته شد این مطلع که بسه بحر توان خواند بر می آید ؛

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان — لب تو غنچهٔ رنگین قد تو فتنهٔ لبستان

و اگر این را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغیر قافیه ؛

خط تو سبزه و ریحان رخ تو لاله و نسرین — قد تو فتنهٔ لبستان لب تو غنچهٔ رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که [illegible] بسرخی نوشته شد این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان
بر می آید ؛

تاریخ فتح

توئی شاه شاهان دوران که شد | همیشه ترا کار فتح و ظفر
گرفتی چو هندوستان و تاریخ شد | محمد همایون شه تخت و بهر ۹۳۶

در سنه نهصد و سی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آن سمت شدند و چون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند ✤

تاریخ فتح

ظهیر الدین محمد شاه بابر | سکندر دولت و بهرام صولت
بدولت فتح کرد خطهٔ هند | که تاریخ آمدش فتح بدولت ۹۳۰

و چون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول یافته اند ۹۳۰ بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد و سی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده و عبور دریای سنده فرموده متوجه آن سمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی بادشاه دهلی در میدان پانی پت مقابله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد و سی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال و جدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد و سی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه بادشاهان از اولاد افاغنه و غیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت ✤

تاریخ فتح

گشت در پانی پت ابراهیم را | شاه غازی بابر عادل لقب
روز و ماه و سال و وقت آن ظفر | صبح بود و جمعه و هفت رجب ۹۳۲

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید و در آنجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدان جناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند و چون آگره محل نزول بادشاه گردید بیدر نور روز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد و سی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانگا که با لکهه سوار در جنگ آورده بودند غالب آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت ۹۳۳ و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این توارد در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد و سی و چهار در ارک کابل برقلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافتند ۹۳۴ گویند که ادراک بادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسید که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین هفت سال چهل ساله بودم و قبل ازین چه سال چهل سال داشتم و اکنون نیز چهل دارم بادشاه فی الفور مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است ✤ بازآی اگر جای کنی طوطی خفت ✤

نزدیک شد که تاراج بیرون اشتهار این سخن + وفات روز دوشنبه بتاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بیست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست اولا در باغ نور افشان واقع سواد اکبرآباد که حالا آرام باغ مشهور است تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمائی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که از ان بدو نوع تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بوده (۹۳۷) + و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور است +

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت — دوصد بنده مانند جمشید و کی

چو طومار عمرش اجل کرد طی — محمد همایون بجایش نشست

چو پرسند تاریخ ای دل بگو — همایون بود وارث ملک وی (۹۳۷)

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریار انس — بنده بودند خادم و منقاد

چو وفای ندید در عالم — رفت از عالم خراب آباد

خرد از سال فوت او پرسید — گفت هاتف بهشت روزی باد (۹۳۷)

و این قطعه بهشت تاریخ وفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه با چهار تاریخ علیحده علیحده بر سر آمد و از اعداد حروف بی نقطه مصرعه اول و حروف نقطه دار مصرعه دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرعه اول و حروف بی نقطه مصرعه دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعه سوم و چهارم بر همین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد قطعه تاریخ اینست

قطعه تاریخ

بادشاه دهر بابر با کمال عدل بود (۹۳۷) — واقف احسان عالم مصدر لطف اله

سال جان کز بدن جان بقفر دو بشتر بگو (۵۱۷) — جای فردوس آمد بگزید بابر بادشاه (۵۱۷) (۴۲۰)

و این هر سه تاریخ از مولف راقم الحروف است +

لمؤلفه

سال فوتش ز عقل پرسیدم — های بابر وفات کرده بگفت (۹۳۷)

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه — گشت تاریخ او قضاء الله (۹۳۷)

ایضاً

در نهصد و هشت آمد چو بابر در جهان — بعد نهصد و بود و دو چون فتح کرد هندوستان

تاریخ ششم ماه جمادی بود نهصد سی و هفت — با از جهان بیرون کشید و کرد رخ سوی جنان

در روضه بابر شاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته +

کتبه مسجد و روضه بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گاه کروبیان نظر بان ادب معلی اعلی منظر گاه عالم بالا یعنی روضه منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی که جنت آن [illegible]

بفرموده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب قریب لقب از کار طلبان سرداران او و ران سرزمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه مذکور است این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند ❊

تاریخ

بادشاه که جنتش تا فتی نور آلهی	آن ظهیر الدین محمد بوبابر بادشاه	با شکوه و دولت و اقبال و عدل و آفرید	دست از توفیق و فیض و فتح فیروزی سپاه
عالم اجسام بگرفت و شد روشن روان	بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه	شد چو فردوس مکان رضوان زمن تاریخ جست	گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

۹۳۷

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا ❊

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند ❊

تاریخ

در عهد سلیمان شه فرخنده صفات	آمد بحرم مکه نهری چو فرات	پرسید خرد زمان تاریخش را	گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

۹۴۰

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتعمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب که سه باشد دور کنی تاریخ بر آید ❊

۹۴۳ ۳

از حوض لطیف آب بردار

۹۴۰

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

پور امیر ابوسعید علاء الملک لقب از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل اوست ❊

تاریخ

۹۴۰

چون سلم صفر گشته گردید شه عادل	از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

۹۴۰

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد و انتخاب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامت [illegible]

و زنهار که تو در دل مجروح طرب است + هر کس که آرزو طلب کامی + نام از تو بر آورده معما عجب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان سلطنت همایون پادشاه فوت کرده و اخوند میر مؤلف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شهاب الثاقب یافته + ۹۴۲

مولانا اهلی شیرازی

او شعرای کرام و فضلای عظام بود. در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام. قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نموده و چند صفت بر زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته. وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده. مرقد او در شیراز است. و پادشاه شعرا بود اهلی تاریخ وفات اوست + ۹۴۲

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل و با خرد و دیانت بوده. در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت. چون جوان شد باشارهٔ پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی تخلص کرد. سیر العارفین از تصنیفات اوست. در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر میرزا بدان دیار گذرانیده. در هند صحبت نموده و مصاحب سلطان سکندر بود و بابر شاه پادشاه احترام او کماهی بجا می آورد و همایون پادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او صحبت می نمود. از ابیات اوست + ما را ز گرد کوئیش پیراهنیست بر تن + وان هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری فوت شده و مزارش در دهلی کهنه واقع است. و الفاظ خسرو هند بود + تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است ۹۴۲

تاریخ

مخزن ذات خدا جناب بود	عاشق و مست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش سبحان	هست عشرت فزای پیر و جوان
بقبض ابدان زردی یقین	بو علی شاه قمر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خردم گفت ماه فلک برین ۹۴۲

۹۴۲

اندر زمان رحضا و که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند و غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند. مطلع اشعارش بیتیست اگر بکفر کشد سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشایخ هند است و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است. در بیست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده. تاریخ وفات او از شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

در مظفر شاه ثانی است. مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود. بعد حکومت چهارده سال و پنج ماه بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردید. بعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد. بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی شش ساله بود بر تخت نشانید. اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بولایت جونپور رفته بود از انجا خبر شده باز آمده روز عید رمضان سنه مذکور قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بیاسارت آورده از میان برداشت. در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون پادشاه شکست یافته بسمت بندر دیو رفت. در انجا بتاریخ سوم رمضان نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید. تاریخ او قوم فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطان بهادر یافته اند ۹۴۳. بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبر آباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است. وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار و غیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کتب سالکی بزایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان بشر قدری کلفه از غیبای
گذشته بود چونه روز ماه محرم

فتاد در کف اهل ظلوم ظلم در روز
ز سال نهصد چهل چهار بعد از زوال

ز اصل حل کسی بود ز رسول خدا
امیر حسین شهید شهدا

شهید گشت در میع فانی بیان
که این سعید فرید اهل جهان

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

ما بقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که بغازی بیگی مشهور است والی شیروان شده و در سنه ثمان و تسعمائه در گذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات خسروانه ممتاز گردید و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورده و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم جاوید شتافت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم مخالفت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ شکست یافته رو بفرار نهاد و ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد این واقع در سنه نهصد ۹۴۴ و چهل و چهار رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد و مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفته که از هر مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضمیری است مطلع اشعار این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بهبال ۹۴۴
ای ز مهر دی دی بود پریشان احوال ۹۴۴

خواجه محمد شریف هجری

برادر زاده مولانا امیدی است در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و ساوه مملکت ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرعه که

تعمیه بیست بر آورده مصرعه گردید یکی کم ز ملا ذو زرا یعنی اگر از الفاظ ملا ذو زرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ بر آید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بیست سال گذشته قبر وی متصل باغ چند قدم بیرون از احاطه روضه نواب اعتماد الدوله الی الآن موجود است و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پایین این چند کلمه منقوش است وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از نسل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی ایشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد اوست و خواجه کلال سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش مست ‖ از درک الله تعالی قدر را
برده ام یک الف از پر بخشر ‖ تا کشم میل در چشم بدر را

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یک عدد تاریخ بر می آید بشرطی که دو لام در لفظ الله گرفته شود و چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه ازین عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورد در عمر بیست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریر آرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هر یک برادران خود را جاگیر دادند میرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمیرزا عسکری دادند و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از منجاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند و جهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی معلوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت ‖ که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست ‖ شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه در آمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال — نهصد چهل هشت آیة جلال ۹۴۸ — بنا کرد این قلعه سنگین حصار — شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملوخان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از وی بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع باما چه کرد دیدی ملوی خان کیدی شیخ عبدالحی که حاضر بود فی الفور این مصرع بدیهه گفت ع قولیست مصطفی را لا خیر فی العبیدی ٭ و در ایامیکه شیرشاه قلعه کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد بهادران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمدلله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ ٭ ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیرشاهی که از مهابت او — شیر و بز آب را بهم می خورد — چون برفت از جهان بدار البقا — گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

شیرشاه از بنگاله و سنارگاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چهار کروهی قنوج است و شیرکوت آباد ان نموده گویند که چون وی آئینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید وگرنه اهل عالم میدیدند که چها می کردم و مدت سلطنت او از روز شکست همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشست در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکوره الصدر و از تاریخی که به کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک مشهور خواجه عبدالله قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و شش باتمام رسانیده تا حال الی الان موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیوار آن منقوش است انچه بر دروازه دلیل آن کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرد این باه بتوفیق الله و بعون رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبدالله قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین و تسعمائه ۹۵۲ فقط

شاه طاهر دهنی

برادر خورد شاه جعفر است از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحری والی گولکنده پیوست وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند ۹۵۲

جفتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و منظور نظر خاص همایون بادشاه بود و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جفتا سلطان است پدرود شدن او این جهان را بخاطر بادشاه بغایت گران آمده وفاتش در نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و مرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ بر آید

تاریخ

سلطان جفتا بچو گل گلبن خوبی — بیک اجل نسیم خزان را بمو شتافت
در موسم گل غنچه سفر کرد ازین باغ — ولهذا نکش غنچه صفت جامه بشگافت
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم — در گریه شد و گفت گل از باغ بر شد

۹۵۳

شاه علاء الدین مجذوب

عرف شاه علاول بلاول ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نامی کی سنڈی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار اوست گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود و از دعای او نیمه مسجد بزمین فرو رفته و گنبدی که بر مزارش نمایان است اندرون آن آیات قرآنی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر سنگ روضه نوشته بود بسبب کهن سالگی جا بجا زایل گشته مگر از رساله که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیرشاه زنده بود و از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه بجمعه ... فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاء الدین مجذوب با خرد و هوش — که کشتی روا ... [illegible]
بتا که شد نهان آن چشم ... [illegible] — چو نوری که ز خورشید پدید ... [illegible]
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش — خرد گفتا علاء الدین مجذوب

و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف ... [illegible] حق ... [illegible] — شاه عالی نسب علاء الدین
ذات او ... [illegible] — ... [illegible]
گفته مجذوب با علاء الدین — ... سال انتقالش ...
مرقدش در اکبرآباد است — ... [illegible]

ذکر عمارت چهل زینه در قلعه بار قدیم

قلعه بار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است و تعمیر کرده ... [illegible] از قلعه ... [illegible]

واقعست چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار الکه لمغانات را ممل ساخت چند سال پیش از فتح
هندوستان استعارت منصگرتا در نزد یکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارت نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را
تراشیده چهل و نه پله مرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب الاشارت علیه بلا توقف در احداث آن مکان مشغول شدند لیکن
اما چنان استفاده میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر بادشاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه
هزیمت یافته بطرف ایران رفته بود نه باهتمام میرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت
مشهورست بچهل زینه نظر بآنکه زینهای اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار رقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی
از این کتبه در ایام ایالت میرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی از آن حسب الاشارت اکبر شاه بادشاه در سنه نهصد و هفت
مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دوصد
و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته بود برخی از آن درین مقام ثبت میگردد

کتبه میرزا کامران و میرزا عسکری

در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت از هجرت که دوران سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار خواقین
بزرگ کامگار عمدة السلاطین گردون شکوه افلاک و مناصر گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان ابو الکاهی زمین و زمان المنصور
بالنظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی به بنای این
رواق جهان نمای که سر نفحش بهاوات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایون نفس
محمد کامران بهادر که سرادقات کاخ عدالتش از این نه طاق در گذشته مفوض گردید و حسب الاشارت علیه بلا توقف
مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت مستحسنه و طالع خجسته اساس آن انداخته و عمله و اهلکاران چابک
دست که هر یک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند و فاق حذاقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده
مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره
وا فاض علی العالمین بره و احسانه تفویض نمود و در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + واز میامن الطاف
شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیر مستشرق مطلع انوار الهیست است در نهصد و پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

بر ضمیر مهر انارت ارباب دانش میگردد اند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بزرگان حضرت
شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه
رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه بمبیا من
توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت
و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حد و د

سراندیپ

دار الپید و بندر گوا کوات و گور بنگاله تا ملتان و بندر لاهوری و بهر فرکه مسافت آن قریب به دو سال راه میشود
و عرض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب یکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار و دو و بیست قندهار
در حیطه تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمد و امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال
حضرت ظل الهی و شاهزاده کامگار گردون اقتدار شاه سلیم شاه و مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه
مسخر اولیای یزدان گردد لامین رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت
خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بود بنده درگاه محمد معصوم
بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیرپای بن بابا حسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاه مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خلاق زمان و زمین
سال نقلش چو در شمار آمد

شاه دنیا و دین رفیع الدین
نهصد و پنجه و چهار آمد (۹۵۴)
آن حویلی به اکبرآباد است

صفوی بود آن خدا آگاه
در حویلی آصف جاه است
نه بجای دگر ترا یاد است

الحسیب العدد بود همراه
مرقدش را ببین اگر خواهی

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی هست که آن را چمن چمن کتوره میگویند متصل آن مکان گورستانی هست قدیم که در آن
مقام مزارهای فرنگیان چه انگریز و فرانسیس و ولندیز و ارمنی که در زمان دولت بادشاهان هند فوت کرده
بودند بسیار اند و اندرون احاطه آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه
در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است ۹۵۶

تاریخ

در حظیره مفضل مولا حسن
چو کرده ازین دار فانی سفر
بفردوس تا روح پاکش برند

هنرمند بی مثل عالی تبار
بدار البقا ان سر نامدار
ملایک بفردوس از اعتبار

سر اهل دانش عزیز جهان
بعون و برحمت لطف نسیم
بجنت قرارش چو شد رحمت

جهانی سماحی و کوه وقار
جهان آفرین داد کردگار
شماره سال موتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول بود و در طبابت بوعلی ثانی
بود و در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات بود تا زمان استیلای محمد خان شیبانی در آن دیار بود و محمد خان وقت مراجعت
به ماوراء النهر آورده و وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج مییابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که سید الست اکبر چشتی
سفر کرد از جهان فانی باقی — زحسرت داغ بر جان خلایق ۹۵۷
چو عاشق در غزل بودش تخلص — از آن تاریخ او شد فوت عاشق

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیرشاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور را اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب به اسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کسی از و نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بآئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

۹۵۳

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم در عدم محبوس است تاریخ جلوس سعد او از شه هوش	بنشست بتخت و ز ره انصاف سامان جلوس شهنشه مایوس است ۹۵۳	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده در تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرات جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبل که بر مقعد او برآمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ع سلیم شاه بگو الیار مرد ۹۶۰ و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

۹۶۱

سلطان سلیم شاه که از حسن قضا	آرام ز بر سایه عرش خدای یافت	بود هم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف نوید داد که بجنات جای یافت ۹۶۱

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی بر لب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیر شاه نیز [illegible]

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است و والده او دختر بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل تیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته در سنه یازده سالگی بعد از وفات سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمان سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت د

کامرانی او از لفظ خوشحال مستفاد می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه
بغایت استوار است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب
داشته در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و
پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوند خان به
عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری
نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوگنبدی بر سر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال است شروع
نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوگنبد را
نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درع و ارتفاعش بیست درعه بنا بر اعانت استحکام هر دو
سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و منفذها ریخته و لنگر با فرسنگ انداز پهلوی
ساخته که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیزده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه
نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در
پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقیق بالشهادت ۹۶۱ بیرون می آید و این نظم
در تاریخ او از شیخ یحیی مفتی است

تاریخ

سلطان محمود در جهان چو شهی خود بود تمام
در جنت الماوی شده با عالم افراخت
تاریخ سال جلوسش از عقل جستم بار کرد
مجموع زرانجو ورا فرد شد به حق
گفتا که یحیی شنو سلطان ما و جنت مقیم
خورشید پادشاهی یکچند چتر شش جهت داشتیم

و چون سلطان سلیم شاه پادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر
دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی درا گفتا ظ زوال خسروان تاریخ فوت این هر سه پادشاهان یافته

و چنین گفته

تاریخ

شه خسروان زوال آمد بیکسال
دوم سلیم شه سلطان دهلی
که سلطان اعلی شان ملک گجرات بود
کزو هندوستان جنت نشان بود
ز تاریخ فوت این شه خسرو
سیم محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری
چه پرسی زوال خسروان بود
که سلطان دولت جوان بود
که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربا اوست بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار
بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس او که از آن سنه نهصد و شصت و یک مستفاد می گردد این است

تاریخ

چون شه فیروز خان شاه بود
کشت غلامی در ره بود اقبال ها
یافت تخت سلطنت جا به پدر
کرد شهیر استقلال ها

تاریخ

گذشت چون تحت منور ز ابراہیم	رفت سر دو بیست و الاسای تاریخ	سال تاریخ جلوس فتح و بیجم	رد ملک کالبد سلطنت آمد تاریخ

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او محاربه نموده دہلی و آگره را متصرف شد و بعیش سگذرانید تا آنکه قریب ہمان ایام ہمایون بادشاه آمده دوباره فتح ہندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراہیم که بطرف مشرق رفته بودند در اوڑیسه در سنه نہصد و ہفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیا کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیرشاه بود در سنه نہصد و شصت و دو ہجری بر سلطان ابراہیم غالب آمده بر تخت دہلی نشست بعد چند ماه ہمایون از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک ہندوستان گردید تاریخ از لطیف

تاریخ

سکندر شیر برادرزاده شیر	که بنشست چند بر تخت دہلی	ہمایونش ہزیمت داد در جنگ	بہ نہصد و شصت و دو از سال ہجری

سرگذشت نصیر الدین محمد ہمایون بادشاه بعد ہزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نہصد و چہل و ہفت ہجری از شیرشاه افغان ہزیمت خورده و بطرف عراق نہاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام نیس از انقضای چند سال پیش طہماسپ شاه صفوی بادشاه ایران رفت و این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

قطعه

خسروا عمر یست تا عنقای عالی ہمم	قله قاف قناعت را نشیمن کرده است	روزگار سفله و گنبد نمای جو فروش	طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم شیر است و عمری شد که بہر من بود	حالی از کین عم و سیاروی ما هرج دا	التماس از شاه ندارم کم ازین الحمد	انچه ہلان علی در شب از زن کرده است

شاه این مژده را شنید مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان

مکتوب ثبت نموده	ہمای اوج سعادت بدام ما افتد	اگر ترا گذری بر مقام ما افتد	چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه

نہصد و پنجاه و یک در ابہر با شاه ملاقات شد امرای ہر راه خصوصاً محمد خان حاکم ہرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشت ننمود و شاه والا جاه مقدم ہمایونی را ہمایون پنداشته آنچه از لوازم بادشاہی و مہمانداری باشد بجا آورده و چند روز جشنہای خسروانه داشت و ہمایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبہا که خراج اقلیمہا بود با دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطرجوی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده ہزار سوار بکمک ہمراه داد چنانچه بادشاه با امرای کمکی در شروع نہصد و پنجاه و دو متوجه قندہار شدند باید دانست وقتیکه ہمایون بادشاه از شیرشاه منہزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از وی جدائی اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار کشاده بمقتضای ہوا و ہوس روزگاری بسر برد و غزنی و آن حدود در اعیانکی مرزا و خواجه خاوند محمود را ہم رسانیت

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاد و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان
فرستاده را بی مقصود باز گردانید مرزا کامران از همین در تاب شد لشکر به بدخشان برد و مرزا سلیمان چون
آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن
مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و
قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود بعد چندی اوقات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران از او
جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بآن صوب برد و بر مرزا سلیمان
غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور گذاشته خود
مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را که هفتم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت
۹۴۸
رو داده بود جمعه هفتم ماه جمادی الثانی یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قیدگاه نگهداشت و روزگار بغفلت میگذرانید
تا آنکه کوکب اقبال همایون پادشاه ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آن مدبر زار او کنار انداد موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و
آن چنان است که چون همایون پادشاه با امرای قزلباش از ایران متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه
محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون
آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای
راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته بپادشاه پیوستند چون نزدیک کابل
رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال
نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی بعد از آن
پادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آن وقت
سه سال و دو ماه و پنج روز بود در اوایل سنه نهصد و پنجاه و سه چون پادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید
رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون
این قصه بمسامع پادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عزم
خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا
کابل را هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ
این فتح کابل را گرفت یافتند بعد از این فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت
و چند مرتبه با پادشاه جنگها کرده اند لاجرم پادشاه با انبوه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه
متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش
سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاد و بعد از آن مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه
برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون پادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بیست و چهار مقتول شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

۹۶۴ چیست دانی سال تاریخ فرزند خطا ۹۶۴ | خوب ترین شهنشاهی بود تاریخ سال

شها دلش در موضع جبسیکه از توابع کابل است بتاریخ بست و یکم ذیقعده سال نهصد و پنجاه و هشت هجری قبیله تمامی قبایل افغان مهمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بودند روی داده و بلا خود دیگری از شبان فرزا بود مرثیه گفته که مطلع آن این است

سیاه باید از آن شد شب خون همیرین | شبی خون جگر مردم چشم شب آن

و شب خون که لفظ مناسبت هست تاریخ این واقعه است چنانچه مرزا بود در نظم آورده

تاریخ

هندال محمد شه فرخنده لقب | ناگه ز قضا شهید شد در دل شب

شبخون بشهادتش چو کردند سبب | تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

۹۵۸ ۹۵۸

و مولانا مرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

تاریخ

شاه هندال سرو گلشن ناز | بر فلک دود آه حسرت رفت

چون از بن بستان دولت رفت | عالمی را بدا حسرت شد

گفت تاریخ قمری نالان | ۹۵۹ سرو ی از بوستان دولت رفت

۹۵۹

یعنی الف که مانند سرو باشد اگر عدد وی که یکی است از عدد بوستان دولت در کرده شود تاریخ بر آید بعد شهادتش نعش او را پس از چند گاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند و همین سال همایون بادشاه رقیه دختر مرزا هندال را بعقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه است چون تقصیرات عظیم از در ظهور می آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و از انجا متوجه زیارت حرمین گردیده در وادی که میان بشام و مکه هست بدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری دست داده و عسکری بادشاه دلیل تاریخ وفات او ست ماعدش سی نه سال کم بیشو مولف چنانکه یافت نوشت

مرزا کامران

برادر همایون بادشاه است و تقصیرات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان ادهم گکهر رفت و سلطان ادهم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی نکرد و حسب الاراده از نشتر مکحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه در لفظ نیشتر ۹۶۰ یافته اند این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنخودی این مصرعه تاریخ یافته ۹۶۱ چشم لیث بربید از سپهر و مرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ او ست ۹۶۴ بگو شاه محرم در مکه ماند لفظ مکه را بنا بد گرفت تا تاریخ

برادر قاسم کاهی که در سفر همین با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران که بادشاهی را کس نبود است همچو او درخورد
شد ز کابل بکعبه وانجا جان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ بر آید از مرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم به ابوالقاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در آنجا محبوس بود بقتل رسید ه ۹۷۴ نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست

مراجعت نصیر الدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که از او دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت بر آمد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

و روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته شود قضارا اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند دهقانی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیر شاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی ممانعتی در لاهور در آمدند و در آنجا خطبه و سکه بنامش زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعیین شده سرهند و دیپالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر با تعیین کرده بعد از شکست پی پی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا آنکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور این چنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ

شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

نفسی بخرد طالع میمون طلبید	انشای سخن ز طبع موزون طلبید	تحریر چو کرد فتح هندوستان را	تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ۹۶۲

هفت ماه بعد این فتح روزی بادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که
در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال
حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بنه اذان دوم رسیده بودند که موذن شروع از اذان
نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پایش در دامان پوستین پیچید و عصای بلغزید
می افتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم
بیوفا را پدرود کردند لاش او را در گیلوکهری که سلطان معزالدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصله دو
کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبره عالی بتاکید و اهتمام بی بی
حاجی بیگم زوجه همایون بادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین	گو بیا این قصر و این باغ همایون را ببین

بالجمله بعد انتقال بادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که
مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال
در عمارات تجویز توان کرد در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون بادشاه آن شاه عادل چو خورشید جهان تاب از بلندی	که فیض خاص او بر عام افتاد بپایان در نماز شام افتاد قضا از بهر تاریخش رقم زد	بنای دولتش چون یافت رفعت جهان تاریک شد در چشم مردم همایون بادشاه از بام افتاد ۹۶۳	اساس عمرش از انجا افتاد خلل در کار خاص و عام افتاد

۹۶۳

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ بر آید همایون بادشاه از بام افتاد ۹۶۳ و مولانا
مسعود حصاری این مصرعه یافته واصل حق شد همایون بادشاه ۹۶۳ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد
اما برسم خطی که نام اقدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبدالحی این مصرعه یافته گو در پی بادشاه
من از بام او فتاد و جمعی این مصرعه یافته اند وارث ملک جلال الدین بادشاه و شخصی دیگر چنین گفته
همایون کجا رفت و اقبال ۹۶۳ مدت سلطنت همایون بادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بیست
و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود و ازان جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان
پانزده سال طوائف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند
روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بود و لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار
یافته و بادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام ذکرش بعد ازین خواهد آمد

قصهٔ نظام سقه

درعمادت السعادت مسطور ست که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیرشاه انهزام یافته رو بگریز نهاد سپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از سپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه دران حالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانیده بود بادشاه در آنوقت فرموده بودند که انشاء الله تعالی ترا بعوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواهم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان آنچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه درهمین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراهم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده آوردند داهل شهر درعوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاهم بیگ

محبوبه خان زمان علی قلی خان بود و قصه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ بجونپور در سنه نهصد و شصت و سه در مرات جهان نما مفصل مسطور ست و این تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی در شهادت او گفته - تاریخ برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهار موافق نوزدهم اسفندار ماه قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم هلالی و ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نهم هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود درحصار امرکوت از توابع قلمرو متصل ملک ماروار وقتیکه پدرش همایون بادشاه از شیرشاه رو بر تافته بحالت تباه درآنجا رسیده بود از شکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که از نسل زبده مثل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند از آن جمله این تاریخ را مولانا نور الدین یافته و تحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان برین لوح نوشت	آیات ابد براهیم لنسیر لوح شنبت	از مهر ولادت شهنشاه جهان
تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت		

ملک الشعرا ابوالفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته در نظم آورده

بحمد الحمد که آمد بوجود	آنکه از کون و مکان تاریخ است	شب یکشنبه و نوزدهم سال اسپ
بادشاهی که بشاهان جهان	شب یکشنبه پنجم رجب است	
اکبرش نام جلالش لقب است		

بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی بممالک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دویم ماه ربیع الثانی
سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش
عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمذ ماه سال چهارصد و هفتاد و هفت جلالی و مصادف
روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه
رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار و ششصد
و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود و پس چهارده
سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم
جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت
و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت
و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و پنج روز از زمان جلوس بیست و هشتم
ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبرشاه ایجاد نموده
بود از همین روز درست شد در این ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد
گلی صد برگ شوری را بقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها
گشته از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را
بیانویسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ۹۶۳
یافتند و نیز این مصرعه مشعر برین سال سعادت انجام ست مصرعه جلوس ۹۶۳ خداوند عالم پناه
و عزیزی در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفعت منبر شد	و ز سکه عدل کار با جوهر شد	بنشست بتخت سلطنت اکبرشاه	تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳

۹۶۳

و سکه اکبرشاه که باقسام وزن دگوناگون پیکر بود این رباعی که از ملک الشعرا شیخ فیضی ست بر روی سکه ها منقوش
یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر از و گوهر یافت	سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت	کان از نظر تربیت او زر یافت	وان زر شرف از سکه شاه اکبر یافت

و در میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایه امید بود	با نقش دوام نام جاوید بود	سیمای سعادتش همین بس که بدهر	یکذره نظر کرده خورشید بود

و سال الهی و ماه در میان آن نقش یافته و سکه دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان
المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی
ملک الشعرا ست

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی | با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید پرورش از آن رو که بود | یابد شرف از سکه اکبرشاهی

وبعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از آن زیور باد | پیرایه نه سپهر هفت اختر باد
زرین نقدیست کار ازو چون زر باد | در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کابلی پیرایه گر بود در نقش بطغرای نام گرامی تا جد کلان والا تا صاحبقران بخط رقاع نگاشته بود و اسم قدسی بخط تعلیق و بگرد نام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته بیت راستی موجب رضای خداست ❊ کس ندیدم که گم شد از ره راست

در اول سال جلوس سکندرشاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش برآورده داز افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر میمون اقبال نیر بسرای خود رسید مختصر آنکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مال آن خدیو عدو بند کشورکشا آمد و آنچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقه انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبدا جلوس اکبرشاه

عمده موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الاوانی عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبرشاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب ببرج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبدا این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب هر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را
همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الٰهی و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شدند و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز دوازده باشد لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی

از ماههای الهی ساختن چنانچه سال اول سال فروردین الهی سال دویم سال اردی بهشت الهی همبرین دستور سالهای دیگر

اسامی ماههای الهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	ابان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ خورداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماه
تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان آمیاد مار اسفند انیران روز شب

ابیات در یافتن نام ماههای الهی

زفروردین چو بگذشتی اردی بهشت | به خورداد و تیر آنگه چو مرداد باید | پس از شهریور و مهر آبان و آذر دی آن | که بهمن و اسفندارمذ ماهی فرزاد

بیت در یافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا ولا لب ولا لا اشتش است | لا کط و کط لل شهور کوته است

در روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمزغره فروردین ماه سال چهارصد و هفتاد و هشت جلالی و روز کی بهر یازدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشت صد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله ولایتی فصلی که امروز در هندوستان برایج ست از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر هیمو بقال

بعد از انکه خاطر بادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر هیمو بقال که با تردی بیگ یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد ازان خود بنفس السعادت و اقبال روانه النهضت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقابله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر برامد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بیدست و پا شده منهزم شدند و راه خود را پیش گرفتند بعد ازان خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش بادشاه آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دهلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمون از زمان شیر شاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم اورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را شمار زر یا ۹۶۴ یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

دبیر صنع پی لوح لقا با خامهٔ قدرت	تاریخ ۹۶۴	رقم زد دهر سال طبع اوگرفت مجلا ۹۶۴

عیسی خان ولد لوند قریشی

وقتیکه شاه طهماسپ صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را اسلام پیا ساخت

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صدف آورد به شاد شه ایمان ز صدف
تاریخ چو فرمود شه دین گفتم عیسی لمعه شد به مسلمان ز صدف
۹۶۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین عظام درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما ازانجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بی اجازت بادشاه میکرد از منعنی بر مزاج بادشاه بسیار گران می آمد اما چیزی نمی گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود که تردی بیگ را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شده بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همراهان او ازین سانحه کدام بجای شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از ان بسعی حسین قلیخان بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر بنذر امام هشتم علی موسی رضا ترتیب داده بود و بیک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن « علم امام هشتم » ۹۶۸ یافته و شیخ عبد القادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته « گفت گل گلشن خوبی نماند » یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ برآید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش گفتا که شهید شد محمد بیرام
۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثی نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری در گجرات بتخت نشاندند

تاریخ

نهصد فزون رفته زشصت و یک — تنها گذشته زرکا الملک — و بهار به ورزش سلطان — و بسلک مریدان سید مبارک سالک گشت

و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمایة و از عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد و دو شاعری زبان گجراتی این تاریخ گفته

تاریخ

۹۶۸

احمد جالی کس بر داکس چین پیایا — بابو بوچی جی تاجی کسبین دو شنبه رات — از عبارت دو شنبه رات تاریخ بر می آید بعد کشتن اعتماد خان ۹۶۸

شخصی را که نتهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است و او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده متصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار — داد و فکندند آتش حسرت بخیر
شاید اقبال درین کهنه دیر — شد ملتق صلح شهان جهان
ضابط ایام چو تاریخ صلح — جست خرد گفت که الصلح خیر ۹۶۹۰

ملول شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است و از مریدان شیخ بهیکهه سنبهلی بود که اکبر شاه بادشاه بخدمتش ارادت و اهتمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرده و عزیزی تاریخ وفات او در وفتیش دانشمند یافته و شیخ عبد القادر ۹۶۹ در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

تاریخ

سرو فتر افاضل دوران ملوک شاه — آن بحر علم و معدن احسان کان فضل را
چون بود در زمانه جهان نوفضل و ان — تاریخ سال نوشتمی آمد جهان فضل ۹۶۹

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه روز جمعه بستم جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رتنپور و بلده اجمیر که بار اده شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

۹۶۹

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب — معین خورشید گردون مرتبت شد
تو که سال تاریخ قدومش — بگفتند آفتاب دولت آمد ۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگر چه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است آن این است

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد — که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی — بنا کرد این بنا بهر افاضل

ولی شهامی این بقعه حسیر	شهاب الدین احمد خان بازل	نهی نیرت این بقعه خسیر	گرشد تاریخ او ذخیر المنازل ۹۶۹

خان اعظم

مشهور به انکه خان لقبش شمس الدین محمد خان اصلش از غزنی بود و ان صاحب کنت از اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبر شاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه چوسا از شیرخان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری همین شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه همی را باو انعمس بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و زمان اکبرشاه ترقیات عظیمه نموده و چون در پیکار پنجاب بیکار شوده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید و رانق و فاتق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع و ستین و تسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت مآب رسیده وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب پنجهزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر خورد ماهم انکه بنحوی تقرب بادشاه و تقریب حسد وکالت که از ماهم انکه گرفته باو مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا عزور و شنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه از حقیقت خبر یافت از دولتخانه بر آمدند و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه بزور بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که هوشش از دماغش پرید و از پا در افتاد و بادشاه فرمود تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولتخانه بزیر انداختند چنانکه مغز سرش شوریده و پاشش پاشش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند با یکعدد زیاده میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه آورده

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان کاشش سالی کو شهید شده	که چو او کس درین زمانه نبد گشته ع سال فوت خان شهید	بشهادت رسید ماه صیام [illegible] تعمیه [illegible]	از شربت شهادت [illegible] شهید [illegible] اعظم خان

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم انکه در فراق پسر چند روز بفاصله چهل روز بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اکبراباد واقع شده بعد از آن لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش میرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نمود که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور به بهول بهلیان

محمد یوسف

در دیار خوشنویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاش هند بود و بحسن خط و سلاست شعر گوئی سبقت در اقران میبرد و در خدمت محمد اکبر شاه بعهده بانگش نویسی مامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته و از فرقت یاران

او یک مصرعه در تاریخ وفاتش گفته	کجا شد یوسف مصر ای عزیزان		و میرزا علاء الدوله صاحب تذکره شعرای نفایس اکبری این قطعه

بران منظوم ساخت

تاریخ

[illegible] یوسف [illegible] مصر ملاحت	برفت از دهر اشک از دیده بیزار	پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصر ای عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی منصب جلیله صدارت معزز بود چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب خلقی ازان عهده معزول گشت قاضی عطاء الله تاریخ عزل او بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

کسی گو رخنه در دین نبی کرد	نه بیند در دو عالم غیر ذلت
اگر تاریخ فوتش خواهی از من	برون کن از شریعت حرف علت
چو علت داشت صد از بند کافر	بصد خواری فتاد اندر جهنم
اگر حرف یار اگر حرف علت هست از کلمهٔ شریعت دور کرده تاریخ	

٩٧

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث	سند الاتقیا محمد غوث
جد عالی او به نیشاپور	نعمت و فیض داد و رونق و نور
سال نقلش بتعمیه رضوان	غوث بی لوث زد در قصر جنان
مرشد چار ده سلاسل است	همه را شیخ کامل است
از همه صوم بود چار دهم	که گذشت از زمانه غوث امم

ایضا

٩٧٠

آن شیخ محمد المخاطب	بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک	گفتند که شیخ اولیا بود

فتح قلعه رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن امان طلبیده قلعه را با اولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

٩٧١

چون گل نصرت شگفت از چمن فتح شاه	منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را مرزا حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

٩٧٢

شد شاه یگانه را دو فرزند	آمد دو گهر ز برج مقصود
دوران پی تاریخ ولادت گفت	نمود دو ماه از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بود که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک ستمگر مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و بهیچ نمی شمرد بنابر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه دست در فع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بالشکر عظیم و انبوه متوجه شدند چون در آنجا میدان محاربه بصعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بسیار بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه در قلعه است صلح نمود

لاجرم آن ملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند علی غلام استرابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه دریں مصرعه یافته که از دو رکرون عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی آید تاریخی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۳ شاعری بی قید لاابالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبرشاه میگذرانید و در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یکعدد زیاده میشود ۹۷۲

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بود و خاطر نقش در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه در هند آمده از فوائد انعامات اکبرشاه محظوظ و بهره‌مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه نهصد و هفتاد و سه درگذشت و تاریخ وفات اوست سر گنجفه کرد که سر یاغی بعمر نمود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۷۳ در ماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده در احمدآباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

۹۷۳
سیدی بی‌نظیر شاه علی — باز و را اصطلاح گجراتی
مظهر ذات پاک لم یزلی — گفت سر صفاتی و ذاتی — مرقد او باحمدآباد است
نسخهٔ فارسی و هم عربی — سال نقلش ازین سرشته بخوان — جای فیض و مقام ارشاد است
کرد تالیف در خدا طلبی — خرم گفت نور افوج بهشت ۹۷۳

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاهجهان بادشاه واقع ست در سنه نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا رو بانهدام دارد و چونکه بر سر گنبد ان عمارت چهتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است به دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

۹۷۳
به عین خوشش فنا طرحی علی بی مثال — درین عالم ندیده چشم ایام
پی تاریخ اتمامش خرد را — چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم پادشاه روم

۹۲۶
بعد وفات پدر در سنه نهصد و بیست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلطان تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده در ان روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت از انجمله است

تاریخ جلوس

۹۲۶ — ۹۲۵
بداد نداز مملکت کامرانی — بکاووس عهد و سلیمان ثانی

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال پادشاهی نمود و معاصر شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد و چهار در گذشت

در پیش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادرخان

پسران حیدر سلطان اوزبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی
اعتبار تمام داشت و بعد از وی محمد اکبرشاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته
آخر بالکل از حد اعتبار گردانیده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و اراده سروری پیدا ساختند و از بادشاه باغی شده کسان بطلب
مرزا محمد حکیم که برادر اکبرشاه بود بکابل فرستاده و داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت
خان زمان خان ممتاز بود این سجع یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک ست محمد حکیم بنا بر آن بادشاه خانخانان
منعم خان را بحراست اکبرآباد گذاشته خود از دریا و جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود
روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبرشاه از انجا مراجعت نموده بسر علی قلی خان و برادرش
لشکرکشی نموده در مانکپور که قریب بست کروه غربی از شهر اله آباد مسافه دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان
نیز لشکر فراهم آورده تا چندروز با بادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ ... ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان
و برادرش بهادرخان هردو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابو الفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف
نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روز اقبال روزافزون تواند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوسی
و پیاک که درین ایام بخطاب الهاباس ... سعادت یافته روی داد و آنرا مصرع جامع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و
این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله ... کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ مابین بیگم سرای
و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آیین از عبارت فتح اکبر مبارک برمی آید و قاسم ارسلان در وفات خانزمان
و بهادرخان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ | جانان بپرس از من بیدل که چون شدند
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان | آهی ز دل کشید و بگفتا دو خون شدند

۹۷۵

در مصرع آخر کلمه آه بمعنی یکعدد است که اگر از الفاظ دو خون شده دو کم شود تاریخ بر آید تخصیص دیگر گفته قتل دو سگ حرام بی دین
اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مضایقه ندارد و شخصی
دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

چون خانزمان از جهان رخت بر بست | بنیاد فلک سر بسر از پا افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت | آه پا و ز دست خاک بی بنیاد

۹۷۵

و از جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت این قطعه تاریخ و

تاریخ

خوشحال که بود دیده اهل خرد | برگشت ز بادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان | تاریخ آمده گل سرخ زیبا قد

۹۷۴

از کلام ابوالفضل که مذکور شد چنان استنباط میگردد که اکبرشاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس
موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرا می رو نمود و جهان روز موکب معلی بصوب الهاباس ... که

شاه دین پرور جمشید سریر	خسرو عهد محمد اکبر	ساخت بی شبهه پی فتح چیتور	دیگ دو بین تن و از دیگر
بهر تاریخ وی از عالم غیب	دیگ چیتور کشا شد تکبیر		

بنای پل جونپور ۹۷۵

۹۷۵ منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در وی راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم قصد کرد	بسته این پل را بتوفیق کریم	نام او منعم از آن آمد که هست بر خلایق هم کریم و هم رحیم
بهر تاریخش بری گر آگهی	لفظ بدر از صراط المستقیم	یعنی اگر عدد لفظ بد را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود

۹۸۱ تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت پادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است	متقی زمانه شیخ علی است	لفقا است عدیل او عدم است	عاجز از وصف مدح او قلم است
از جمادی نخست بود دویم	که علی شد باوج چرخ نهم	سال ترحیل او در آن افتاد	وارث الانبیا بحق جان داد
مولد و موطنش گجرات است	در تفاوت بلند درجات است	مرقد او بمکه الله است	فیض بخش گدا و هم شاه است ۹۷۵

۹۷۵

فتح قلعه رنتهنپور

چون رای سرجن راجه رنتهنپور با دیگر سرکشی آغاز نهاد و بنا بر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری بارادهٔ تسخیر آن قلعه رفت و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و جلال بعد از محاصره یکساله دست تصرف بر آن یافته بود بمیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۶ قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست · شه کفارشکن یافته شیری شه تار · همه بین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری عبد الحمید

آصف خان بارالی در گاه ولی حاکم کره کتبل که ما بین صوبه رنتهنپور و مالوه و بهار و دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی درگاوتی برداشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از تردد نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده و آب نخورده تا آن را نکشتی آب نخوردی و تا زمان جان دهی بهادری نمود و دیگران چند بار عرصه جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از آنکه او باسیر گرفته شد قلعه چوراگده مفتوح گردید

که با رانی و پسرش متعلق بودند چو بها قرار داده در یک محوطه چوب و پنبه و خس و امثال آن تعبیه کردند و در حین وقایع محوطه
مذکور را آتش زده خود را در آن انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن محوطه را کشادند
دو زنان زنده برآمدند که چوبی بزرگ حایل اینها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی از آن زنان که کملاوتی نام داشت
خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه پیراگده که او را برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود این دو زنان [illegible]
عتبهٔ علیهٔ سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعهٔ اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابوالفضل می نویسد که در سنهٔ الهی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دار الخلافت
آگره را که بمنزلهٔ مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعهٔ عالی که در خور آن باشد و لائق حال این
سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعهٔ پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر
واقع است و بواسطهٔ توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده برداشته در آن
محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز
رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد هر روز سه هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عملهٔ فعلهٔ عمارت بر دوام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده
سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینهٔ گیتی نما و در رنگ گلگونهٔ رخسارهٔ اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر مو را
در آن مدخل نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصهٔ هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ اندازها باهتمام
مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب
هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لک روپیه باشد صورت اتمام
پذیرفته و همه جا بنای قلعه را بآب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنهٔ نهصد و هفتاد و سه تیار
۹۷۳ شده "بنای در بهشت" یافته اند و در اینجا ثبت نموده و تاریخ دروازهٔ هتیاپول که در سنهٔ نهصد و هفتاد و شش
تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت	بی مثال آمده دروازهٔ فیل

۹۷۶

تاریخ وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین جیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنهٔ نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و نزدیک
رود و که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت
اکبر شاه بشجاعت امتیاز ممتاز بود و در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین ندیم شاه لاچین پرور	سنقار شد از زمانهٔ کین پرور	تاریخ پرسش اگر کسی پرسد از تو	گو حیف شد لاچین شه دین پرور

۹۷۶

تاریخ فتح [illegible]

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دوم ابراهیم حسین مرزا سیوم محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبر شاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و هشت در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چاپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد از آن در سنه نهصد و هفتاد و هفت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را اثر دهی زوده چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شد فتح سپهر کی کرد آوردند	کردند چو فتح بروچ از روی ستیز	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند

۹۷۷

بنیاد نهر شیخونی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه مذ تنها جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبر شاه که او اخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده نیاد و از آنجا که در راجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین فرد و غیر شده باعث رفاهیت حال و ابادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابر آن آن نهر را بنام او منقر ساخت و تاریخ آن شیخونی ۹۷۶ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و شش ۹۷۶ می شود و نی بزبان هندی آب جوی را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم چشتی در فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبرشاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود ولیکن چون هر یکی از آنها بر مهد عدم دراز کشیده بودند لهذا مدام بدرویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی در وقتی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از مستوران سرادقات عصمت را در آنجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور اقامتش دادند و در آن فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بی نیاز بخشش امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع نسبت چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز سه شنبه هفدهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبراباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جملهٔ ماثر شکر که در بزم تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن در یکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید و پدرش همواره بشیخو بابا مخاطب می ساخت و چون در ان ایام که بادشاه هر یا می فرزند بود معامله با ایزد خود درفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافت اگره پیاده بزیارت

روضهٔ متبرکه خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز
ابان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنهٔ مذکور از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمای و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیه خواجه موصوف که در اجمیر واقع است و از آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارات عالی بنیاد و مساجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی مصادق سفند هم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم خردادان ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنهٔ یکهزار و پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاری نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته سور و صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی باراده زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصهٔ سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزاده های بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرع اول تاریخ ولادت شاهزادهٔ اول و از مصرعه دوم تاریخ ولادت شاهزادهٔ دوم حاصل میشود و آن رباعی

تاریخ

سلطان	۹۰۵ شد دیدهٔ مهر لطف بی پایان را		۹۷۷ در سیم نمود و آن همه دوران را	سلیم
شاه	دل سوی شهی کشید کرخش جمال		از چشم نمود ناز از ابروان را ۹۷۸	مراد

۹۷۸

بیت استخراج

دری سلیم این همه دلکش شود نام	لطف بیان نمود ان شهد حسین آورد	و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزاده های عالیشان

گفته که از مصرع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم ۹۷۷ و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لایح میگردد و مطلع آن قصیده اینست

مطلع

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد از ل ۹	الوای شاه مراد این اکبر عادل	و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از

۹۷۷

مصرع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم ۹۷۷ و از مصرع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

داد و شهزاده بشاه این سپهر ۹۷۷ | چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب ۹۷۸
اول از و ثانی شاه جهان ۹۷۷ | ثانی از و دلبر عالی جناب ۹۷۸
آن یکی از این بشاه سریر ۹۷۷ | مژده رسان بود بعهد شباب ۹۷۸
آن دگر باعث امن و امان | مهر سه داد و بماه و مه خواب ۹۷۸
مژده که مولود رشد اول است ۹۷۷ | گفته از و مصرعی اول جواب ۹۷۷
از دو بین مصرع ابیات هم ۹۷۷ | وصول شهزاده ثانی بیاب ۹۷۸
باد مدام آن شه و شهزاده ۹۷۷ | جاه سکندر زد افراسیاب ۹۷۸

و ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انتظام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهار و سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه و احمد آباد و از نذر و نیاز اکبر شاه بادشاه که بجهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام | رفع الله قدر بانیها
قال روح الامین تاریخه | لا یری فی البلاد ثانیها ۹۷۶

۹۷۶
و دیگری بیت معمور آمد و از آسمان بنا یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ۹۷۸

۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر | که از و ملک را نظام آمد
شیخ الاسلام مسجدی آراست | که ز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع | ثانی المسجد الحرام آمد ۹۷۹
کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است ۹۷۹

و با تاریخ کاری ندارد در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از بیا حان روی زمین استناع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و متانت و تکلف و در مقابل دروازه کلان بسمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد ۹۸۳
شده رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبه فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه مستخر ملک دکن و داندیس که سابقا مسمی بخاندیس بود نمودند ۴۶ سنه الهی موافق سنه بفتحپور رسیده و غزیمت آگره تشریف دند

تا نام زمین و آسمان هست ... تا نقش وجود در جهان هست
تا مشعل سپهر نشیمن باد ... فرزندش سیهان ابد قرین باد

و حمامی که پیش دروازهٔ کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اختصاص والده ولد نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله آنرا تعمیر ساخته و لاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابوالفضل بود منکوحه او است و مادر نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم در اکبرآباد است و در محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان با تمام نرسیده بود که بانی اش فوت کرد و این تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد و سی از آن استخراج می یابد بگویند که تاریخ انکاشت است

تاریخ

۹۳۰ سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل ... گفت زیبا منزل اسلام خان
۹۳
شاید که درست آید ... اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان بنویسند

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنجشکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه ۸۸۳ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه ابراهیم چشتی است مدت العمر در دهلی میبود و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبرآباد که حالا فتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه به حج رفته و سال تشریف آوردن او از حج به موضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک ۹۷۱ هجری است چنانچه تاریخ آن ازین مصرع یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد ۹۷۱ و اکبر شاه بادشاه را با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته و در بست هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد و نه از جهان رفته در عبارت شیخ هندی تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند ۹۷۹ دروازه در سمت شمال مایل به شرق واقع است و این عبارت و تاریخ بر مرقدا و منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز ... کمینه ملت سیر طریق شیخ سلیم ... که در کرامت و قربت جنید و طیفور است
مشهور هست از و شمع خاندان چشت ... فرید گنج شکر را خلف ترین پور است ... درین سعادت ز خود فنا و بحق باقی ... که سال رحلتش اندر زمانه مشهور است

چون و عدد از ما ده تاریخ یعنی از الفاظ ز خود فنا و بحق باقی کم گردد سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

۹۷۹ چو بار الم کشی ازین کهنه دو تاکی ... خرد گو بیت حالش ز خود فنا و بحق باقی
۹۸۱
و این دو تاریخ یکی از کتاب نجم الواصلین و دیگری از تذکرة الشعرا تصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

۹۸۰ عارف بالله شیخ سلیم ... مرشد و رهنمای هفت اقلیم ... از مه صوم بست و هفتم بود ... که بخلدش ز دهر نقل نمود
سال ترحیل آن ولی کریم ... هاتفم گفت بدر خلد سلیم
۹۸۰
در فتحپور بر بلندی کوه ... مرقد است با علو و شکوه

تاریخ

سفینه ملت شیخ اسلام آنکه در قرب ... ز شبلی و جنید از بر گوی شانی ... ربود از عرصه دنیا و دون کوی کیمیا ... ز دوران شان بریشی و سلطانان سلطانی

	فغان از دست اجل با حق تو علوم درویشان	از ان شد سال تاریخش حق [illegible] بود وفا	

۹۸ / ۹۸۱

نوائی پیرزاده

پیرزاده سبزواری شهرت داشت در زمان اکبر شاه بهندوستان آمد و مدتی مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در بلده لاهور بپای دیواری سر بزانوی تفکر داشت ناگاه از تند باد حوادث سنگی بسر افتاد و جان داد و چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش باین ترانه مترنم شد

تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفاکیش	خوش الحان بلبلی از بوستان رفت	چنانکش چرخ سنگی بر سر زد	کزان مجروح گشت از جهان رفت
	ز پیر عقل جستم سال فوتش	بگفتا پیرزاده از جهان رفت	

۹۷۹

شاه عبد الغفور عرف باباکپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسلهٔ شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که ازان سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است	یار عالم کپور مجذوب است	آنکه او بود عاقبت محمود	شاه عبد الغفور نامش بود
سال نقلش که احسن و خوب است	گفت هاتف کپور مجذوب است	مرقدش در گوالیار ببین	مسندش بر سریر مطلوبین

۹۷۹

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد میرزا ابراهیم حسین و میرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند در مدت الولایت را فتح نمود و تاریخ آن نواب خانخانان بیان [illegible] یافته از ان جمله [illegible]

تاریخ

یوم الاحد ثانی ربیع اول در زبان هندی اتوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ فتح گجرات آمده تاریخ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبید و پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که من این تاریخ نگفته ام بلکه شاه گجرات آمده گفته ام بادشاه شنیده او را انعام بخشید و ملا احمد مهرکن [illegible] نقش سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مسرور و سرفراز یا گردید

۹۸۰ / ۹۷۹ / ۹۸۰

تاریخ

خسروا سکه گجرات بنام تو زدند	ملک را سایه عدل تو تبارک بادا	ای خوش آن دم که دو تاریخ دو [illegible]	گو بیت سکه گجرات مبارک بادا

۹۸۰

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبر شاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند موکب اقبال در حدود سرکار ناگور نزول اجلال نموده تا [illegible] از اجمیر رسیدند و نوید مسرت افزای تولد فرزندی بدو رسانیدند ولادتش [illegible] گذشتن [illegible] از شب [illegible] بیست هفتم شهریور ماه سال هفدهم الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری [illegible] و شب سوم بحسب اوسط مطابق سوم مهرماه جلالی سنه چهارصد و نود و چهار ملکی مصادف است و یکم [illegible]
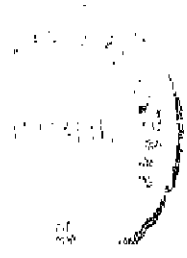
سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بطن راجه بهاریمل کچهواهه که بادشاه اورا بسبب اینکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود و بنابران شهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و بروده و جانپانیر را در تصرف خود ها داشتند و در قلعه سورت که بر کنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست و سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میرمنشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشور کشای اکبر غازی که از سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله
اینها ز دولتش عالم بعید نیست
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست

۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد و بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نمود و اما این گنبد بنام سالار بیگ که بسر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می بر آید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گشته
ز تردی بیگ سلطان یافت بنیاد
خطاب و جلال الدین محمد
برای مرقدش این پاک گنبد
بتاریخش نهان و آشکارا
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت
ضمیری جست سال این بنا را
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد
ازین دار فنا در دار سرمد
بلفظ فارسی و هم با بجد

۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات [illegible] تحلی بود ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

درین هدیه لیس الی هجرت رسول تا زمن	گذشت نهصد و سی سال الشهور و سنین	بشهر هند حدوث آمدم بملک قدم	درین خفیف حوادث ز اوج علیین

۹۳۰

در ابتدا بهند دکن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف	که سوی بندگان بیچون آئی	چونکه بیقدر گشته آنجا	سر خود گیر و زود بیرون آئی

چه سر غزالی که طین هست اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده و نقش مدیح را دران زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاحی صله یافته درحین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردیده و بملک الشعرا رسیده اول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکنج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید و وفاتش شب جمعه بست و هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داده تاریخش ازین ابیات که تعمیه تارکست دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی	دفنش خاک پاک سرکنج است	بعد یکسال سال تاریخش	از عدد باد و خاک سرکنج است

۹۸۱

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طارمی تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرده ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یک عدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را	ربود از میان دست برد هوا	پی سال تاریخ او سال دیگر	بگو مرده ملا علی محدث

۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان پادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی صاحبقران عالم ۹۷۴ او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجایش نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از مصاحب طبعان بادشاه بسیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات پادشاهانه گردید

تاریخ

۹۸۶

مه باغ فرح بخش کند گه تماشا	پر لاله و یاسمن نظر کن شاها
نعمت خان راز بهر تاریخ بنا (۱۰۱۱)	از باغ فرح بخش بدر کن ها ها (۹۹۰ ۲۱)

یعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ بر آید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آثار چهارچمن مسطور است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار است اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای وسعت فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدده و صفای آب روان و تالابهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جویهای طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بست و نه باغ فرح بخش به کشمیر تعمیر نمود و اما تاریخ مذکور در باب این هردو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند سپهر نیلگون فلک بی پایان و بقیاس در درون بر که عمارتی بنا شده که دست سپهر بنا مثل آن چنان بنای ننمود و فقط شاید که تاریخ مذکورة الصدر در باب همین باغ باشد

داؤد شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو اکبر شاه را خبر رسید که داؤد شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر تانده را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده و معمور گردانیده بود تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده و هلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از آگره بادکوچ بر کشتی نموده متوجه آن سمت شده چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از بهر گشایش این عقده مشکل که فتح کرا باشد فالی گرفته شود بهتر است بنابران در همین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** برد دهی اکبر از بخت همایون ... برد ملک از کف داؤد بیرون ... بعد از چندی و همچنان ظاهر شد القصه بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در آنجا جنگ واقع شد و داؤد خان منهزم گردیده در شب بیست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در آنجا کشته شد

۹۸۳ تاریخ آن فتح را مصرعه ملک سلیمان ز داؤد رفت ... یافته اند فقط

شاه طهماسپ صفوی ۹۸۳

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب عالم افروز (۹۱۹) تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

۹۱۹

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم گر نصرت الهی	جا بعد شاه غازی بر تخت در گرفته
جامی پدر گرفتی گر بجهان مسخر	تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰ و چون از غایت خلوص حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ جلوس شد و خاتم فرمان او بدین نقش ختم گردید چنانچه در همان باب گفته اند قطعه شهرت بندگی شاه نجف ... یافته چون بنده ولایت طهماسپ

که هرگاه ذو ذنابه در خانه صاحب طالع واقع شود بلاشبهه او را صدمه میرساند و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه همدران ایام بعد از سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه هیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین درگذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بیست و سوم الهی ستاره که آنرا ذوات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آنجا راه یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیراکه از کتب انگریزی هم ثابت است که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده در همین ایام اکبر پادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و پادشاه مراجعت نموده باکبرآباد آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه گفته در آورده

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه	که میخورد گردون بدانش قسم	جهاندار و قهار گردون وقار	که بودش لقب قهرمان عجم
از و هست در کام ضحاک بار	ز دو خاک بر فرق جمشید جم	پی تاجداران روی زمین	برافراخت در دهر سالی علم
پی پادشاهی ز زیر زمین	بسالی دگر در عدم زد قدم	دو تاریخ زیبنده میخواست نگر	که بر لوح عالم نگارد قلم
یکی بهر جاهش در اقلیم دهر	یکی بهر فوتش بملک عدم	شهنشاه روی زمین گشت ثبت	شهنشاه زیر زمین شد رقم

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندر نشان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط درری بدست جمعی از اعراب سعیدی شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نه از هجرت شد	در ملک قضا بوی بلای ظاهر	سلطان قضات اهل تاری کشتند	اعراب سعیدی که کم اندازه کافر
	تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	گفت آه شهید میر عبد القادر	

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت و حق تعالی وی را چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی مینمودی در زمان آمدن قرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر سنه اثنا و تسعمائه بسعادت بار یافت و بواسطه قصیده لازم شیئی که گفته بود یک لکهه تنکه صله گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه لبستقه با وی بدوه هند و از ان جهت تکسا ملازمت کرده و دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به تعشق بهادر خان بود در خانه خان زمان ... یاران باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در چهار دروازه دار جامی بنام بود عمرش انچه شهرت دارد یک
صد و ده سال بوده مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ «رفت ملا قاسم کاهی» یافته
یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت «خوش طبع» تاریخ بر آورده اما بعد ده کم میشود و مولانا عارفی «ذکر مبارک» مسعود ۹۸۹
این مصرعه یافته تاریخ «ز جهان رفته قاسم کاهی» ۹۸۸ و شیخ فیضی چنین یافته

	تاریخ	
گفتا دوم از ماه ربیع الثانی		تاریخ وفات سال پرسیدم از [illegible]

۹۸۸

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته
و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرایے کشته شد شاعری تاریخ
وفات او در این عبارت یافته «شاه جهان شد شهید» ۹۸۸

ملا حسین نقشی ۹۸۸

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهر کنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کرد به دولت صوری
و معنوی رسید سے وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده یکی از سخنوران تاریخ وفاتش چنین یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین [illegible] علم او مهد وشش تشریف [illegible]	آنکه بود از فضل مخدوم دیار فضل او مهدیست حکم کردگار شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۸۹	اصفیا را از جهانش آن بود چون برفت از عصر آن مه مشتاق گشت دیگر مقتدای روزگار ۹۸۹	اولیا را از وجودش افتخار سوی جنت زین جهان [illegible]

۹۸۹

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عارف ذات ایزد تعالی ماه ذی الحجه چهاردهم ۱۴	قطب و غوث زمان شیخ جلال بود کان شیخ شد بگنج نهم	ذات او بود از قدم تا [illegible] سال ترحیل آن منور جمال	گل خورشید باغ تهانیسر شد بقصر در بهشت جای جلال ۹۸۹

۹۸۹

خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخوانند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه
پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام در گذشته و بعد از چهار سال که از روے استحقاق به استقلال به مهم وزارت
پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته معزول ساخت و بعد چندی از حاسدان حسد نموده خطے به [illegible]
از جانب میرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بعضی [illegible] دیگر که از
سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم [illegible] یافت که او را معلق آویزند سرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای
کوت کچهوه او را معلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

۹۸۹
وفاتش را تاریخ ثانی منصور حلاج یافته و بحسب اتفاق پیش از این واقعه این قطعه شخصی بنظم کرده بود

قطعه

شاه منصور فارسی که بود	دائم آزار مردمان کارش	زین عمل عنقریب می‌بینم	همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه بجهت تنبیه میرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از قصد خواجه منصور تفحص و تحقیق آنکه منسوب بدو میشد هیچ دریافت نگردید آخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنابرآن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را الهی عاقبت محمود گردان ۹۹۲ یافته

۹۹۲

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیده تمامی بپایه والا امارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزم نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را مبادی و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد بر رانش سلطان سلیم ۹۹۳	که پرتو دهد سال امید را ۹۹۳	ز پرورده آفتاب دول	قرانی شده ماه و ناهید را

۹۹۳
۹۹۴

و بعد چندگاه صبیه رفیعه راجه اودے سنگه ولد راے مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجهاے عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید

محمد حکیم میرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر ۹۶۱ و ابوالفضائل ۹۶۱ یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکرکشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندبار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه ۳۰ جلوس اکبرشاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه ۹۹۳ هجری فوت کرده و چون فرزندان میرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری است انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید از تربیت طبیعت پستان بخیر او نارسائی جاه و بهائی افتاد چندانکه سوای مراتب شد و بپایه بهای پنجهزاری رود راه که اکبر شاه خبر وفات برادر خود میرزا محمد حکیم شنید و بسوی کابل نهضت فرمودند او

همشیره او نواب پری خانم بیجا است که خود راتق و فاتق مهمات سلطنت گرد حسب الامر پادشاه او را بخفیه هلاک نمودند بعد از آن حرم
محترم او خیر النسا بیگم بسبب ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سرانجام مینماید چون اینمعنی موافق مزاج
امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده او را نیز بخفیه هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال
بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری [illegible] از دست دلاکی
هجری بیک امر کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و دران اوقات احتراق عطارد
واقع شده بود از تاثیر آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد موافق تاریخ این واقعه ۹۹۴ است بعد شهادت
او مرزا ابوطالب را که پسرے خورد ساله بود قائم مقام ولیعهد پدر ساختند امّا مرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجری
باعانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران است وقتیکه پدرش خان مرزا
حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که دران ایام در کابل بود باستماع
این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آن ولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد
او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت و سخاوت رشک عالم بود ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق
نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده در ایامیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت
اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این
واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قصه کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و مرزا سلیمان کو نخل امید پدر ۹۶۷
تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی — مانند خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتمی سلیمان بودی — افسوس که از دست سلیمان رفتی

دیگو بند که پیشتر از قتل خود بدو روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست بیت رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل
آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ٭ و مرزا ابراهیم مذکور را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان
اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد مرزا سلیمان ازینمعنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم
برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در
ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه با عزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت
و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید
در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبدالله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان
نیز [illegible] یافته و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت هم درین سال محمد حکیم
مرزا در کابل فوت کرد و [illegible] مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه در آرند در سنه اربع
و تسعین و تسعمائه مرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبدالله خان اوزبک

جنگ کرده غالب آمد و میرزا سلیمان که همراه ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی بروز شنبه هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور درگذشت و تاریخ وفات او بخششی یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محله قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه هزیمت یافته در بلگرام رسید شیخ سلیمان خدمتش کرد و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون باز بگیر ابتداء هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب دولت گردید و مولانا ضمیری را که از خواهرزاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده در هر دو بپای تخت حاضر می بودند و شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان
که تاج مملکتش شد تا سر ماه

حدیث خلق و احسان حیاتش
شده افسانه در عالم با فواه

چو با جاه و جلال خویش آن شیخ
گرفته جانب خلد برین راه

شده پیمانه عمرش چون بتقید
بوقت رحمت حق اولیا را

بسوی جنت عالی روان شد
بحکم از پی آن طالب بقواه

پی تاریخ فوتش در بدیهه
خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

و قطعه دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرع ماده تاریخ است
شمار سال نزولش میان خلد برین ۹۹۷

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی

امیر فتح الله بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصا در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هندوستان وارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز مدارج جاه و جلال وی در فزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند و او در سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال درگذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت بسیار تأسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان فدیه او تمام خزائن بارگاه سلطنت عوض خواستندی درین ساعت این سودا سود کردمی و چنین گوهر والا ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابو الفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز ازین جهان سفر آخرت نمود چنانچه اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابو الفضل موجود است مذکور نموده که بتاریخ بیست و چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهارم مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تأسف بهجران تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهارم موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال سنه مذکور حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت آن هر دو چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله کو و مصرعی ساقی [illegible] ۹۹۷

تاریخ

امسال دو علامه زعالم رفتند
رفتند موافق و مقدم رفتند
چون هر دو موافقت نمودند بهم
تاریخ شد که هر دو باهم رفتند ۹۹۷

منتقل است که چندی بعد از وفات حکیم ابوالفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبدالله خان اوزبک همراه میر صدر جهان رفته بود از آنجا آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی ملا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابوالفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی مهر دو برادر هم که همسال آمد او شد بسفر و این سفر باز آمد اورفت و بدنبالهٔ او عمر برفت وین آمد و عمر رفته ام باز آمد بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرع ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت بیت اورفت و ز رفتنش مرا عمر برفت و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه حواله او بوده و در سال نهصد و هشتاد و سه بصوبه‌داری ملک بنگاله هم سعزز و ممتاز گشته روز زمیاد و بست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سرداری مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا از و ناخوش بودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته بُد	چون شد بسوی جهنم گشتند خلق خرم	تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم	شادی کنان بگفتا «دی رفت در جهنم»

۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهارمل کچهواهه است که از عقیده‌مندی بپایهٔ والا رسیده بود و دخترش جوده بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده محمد سلیم یعنی جهانگیر بادشاه درآمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس بول شده و باین درد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی از این جهان بربست و در آن ایام اکبر شاه در کابل بود و چون خبر فوتش شنید تاسف خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری علم امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری ست گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد با دل و دین شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد می‌نماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب داد که منت خدای را عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی است شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمدآباد گجرات است و کلمه شیخ وجیه الدین سوای الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد

۹۹۸

تاریخ از مجمع الواصلین

مجمع الاصفیا وجیه الدین	عالمی حق نما وجیه الدین گفته ام سال نقل او به یقین	ملکی بود آن ستوده صفات بهشت مسکن وجیه الدین	سقط الراس و دفنش بگجرات

۹۹۸

درایامیکه بادشاه برای دفع برادر خود محمد حکیم میرزا که از کابل بارادهٔ تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت
در آن باغ فرود آمده چنانچه ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلکشای حافظ رخنه که الحق در هندوستان باعتبار طراوت خراسان و کابل
باغی نشان میدهند تشریف فرموده بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنهٔ یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در آن واقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ برآید

بنیاد قلعهٔ الهآباد ۱۰۳

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبهٔ پیاگ را که در آن سرزمین دریای گنگ و جمن بهم پیوسته
جوش یکتائی میزنند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طوافگاه والا اندیشند
در آنجا شهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در آنجا بر اورنگ داوری بر نشینند و سرتابان آن نواحی را بآغاز شنید
فرمان پذیری پرورش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی با پنجم آبان سال بیست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور نهضت فرما شدند و موکب مقدس را در دامان شکار کنان منزل بمنزل نهضت
سپهر سوده غرهٔ آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و در روز دیگر بگزیده ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سرنگ انداختند و در
هر کدام والا نشیمنها بانمونه و صحه نان تیز هوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حصن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال
دلکشا خانه بسر برده و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالهآباس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دوم بهمن
بر میمون اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم است که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعهٔ الهآباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تقسیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدیم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال بر اورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای پهار ستهه دیوان و پیاگ داس مشرف از ابتداء یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بیست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اختتام یافته و شهری نیز در آنجا آباد گشته اول مسمی
بالهآباس گردیده و بعد از آن در عهد شاهجهان بادشاه بالهآباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشهٔ این قلعه آنچه که پیش از این
بود حالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گلر صاحب انگریز
مشهور بکرنیل کیڈ که کیڈ گنج در شهر الهآباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را دیگرگون ساخته و راست اینست که پیش از این لائق ترمیم بود و حالا قابل ترمیم است و درین قلعه مکانی هست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و در آنجا درختی هست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینماید
این درخت از کهنه سال در آنجا هست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول هست که جهانگیر بادشاه آن درخت را برید و طبق آهنی کلان
بر سر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر برآورده و الله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی هست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی [illegible] لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده درعه و سطبری آن سه و نیم دریع است کتبه دارد بانواع خط
هندی که [illegible] تا اندرین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی بسیار بکار برده و نقل آن کتبه بر کاغذ
بهر جانب فرستاده [illegible] از راجهٔ عظیم الشان از راجهای [illegible] که [illegible]
سست استاده کرده بود و این عمود را کیڈ صاحب [illegible] هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود و تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

و باز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده
بر بالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر پادشاه در اوائل سلطنت خود نام
خود و نام آبا خود را تا صاحب قران در فارسی کنده انیده بود آنهم بران عمود موجود است بدین طرز

ابن سلطان ابو سعید | یا نور | ابن سلطان محمد میرزا | یا هادی | ابن میرانشاه | یا بدیع | ابن امیر تیمور صاحب قران | یا قادر | [illegible] | یا مقتدر

الله اکبر | نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی | یا حافظ | ابن اکبر پادشاه غازی | یا حفیظ | ابن همایون پادشاه غازی | یا حی | ابن بابر پادشاه | یا قیوم | ابن عمر شیخ میرزا

کتبه عبد الله [illegible]

و نیز زیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده بآن دریا ملحق گشته و میگویند که وقت
ظهور دوره کلجگ عمر دریای گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و صد و شصت و چهار هجری و یکهزار
هشتصد و چهل و هشت عیسوی است چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی است و ازین
حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ بآخر خواهد رسید و چون این مقام
پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه ماگهه یعنی هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گروه گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب
بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانستند
چنانچه در زمان سلطنت اکثری از هندوان سبو در دست و پای خود بسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را باره دو پاره میساختند
گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود هر کس که خود را بدان اره میبرید هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی تا عهد
شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و بعضے از رشته سر خود از تن جدا مینمودند و بدین منوال قصه مکند برهم چاری است
که تا امروز ذکر او بر زبان هندوان در بهنان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب است و خالی از لطف نیست
بنا بر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برهم چاری

نقل است که برهمنی مکند برهم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتے بریاضت و قناعت [illegible]
داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشتم هجری بود
در شهر پراگ که حالا مشهور باله آباد است وارد گشته و بر کنار [illegible] یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده
آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش انداخت بعد ازان خود را نیز در آتش زده خاکستر
شد باین نیت که تا دنیا را و بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر در هندوستان [illegible] پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم
یابد چنانچه از اشلوکی که در آنوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده انیده گذاشته بود و حالا آن اشلوک اکثر مردان آنجا
را یاد است مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

لیسور ندبان چندر [illegible] | تیسن کیهول [illegible] داوری [illegible] | سمکن [illegible] | سکل لوکه ماتی [illegible] چاری [illegible]

و این اشلوک که تاریخ است معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پراگ که [illegible]
آخرها ماگه [illegible] پاس از روز تمام اندام خود را هوم کرده [illegible] قربانی نمود [illegible] بادشاهی یافتن [illegible] مکند برهم چاری [illegible]

ابدام سیر می نوشتیم مختصر چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب جهان ایام متولد شده بود و میگویند بلکه بعضی را اعتقاد است که هیچ
همین کنند هم چاره ی در قالب اکبر شاه نقل کرده باز و بجهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف
از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را مهوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار پانصد
و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه
بوقوع آمده هشت ماه و بست و شش روز بعد از آن واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را راست پندارند
جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر از آن نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم
بالصواب همبرین طریق ریزه شاعری بود متخلص بزبانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی
گنجوی میپنداشت و این تمام خیالات را در عالم تمثال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم چو دید از یزد بر آمدم چو خورشید
هر کس که چو مهر بر سر آید هر چند فرو رود بر آید وفات او در سنه یکهزار و یکصد و هجری واقع شده و شیخ فریدالدین
عطار نیز فرموده است هفتصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام

بات یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح بات یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده
سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران
و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشورکشائی مینمودند

قاضی ابوالفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمر
هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مستفیض و مکرم	عارف وقت حصر بحر نوال	آن محقق مدقق دوران	آن مفتح در سرای حال
سال هشتاد و چهار در دنیا	اکرم ملقین دین مبارک فال	چون ندا در رسید از عالم غیب	گشت پنهان بسال از ملال
اسم فنا بخش از خرو جسم	گفت هاتف بیا که شیخ کمال	باش آزاد از غمش فیروز	صبر بهتر ازین ملال بسال

۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوسه بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت
بعد رعیت جوانی از این منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و مقاربی بداونی در تاریخش گفته

۱۰۰۱

تاریخ

بر موجب حکم بادشاه کونین	در ماه صفر خواجه ابراهیم حسین	چون کرد سفر ز عالمی نمرون	تاریخ شدنش خواجه ابراهیم حسین

۱۰۰۱

مرزا عزیز کوکه

[illegible] ... کوکلتاش پسر خان اعظم مشهور باتکه خان بود و کوکه و کوکلتاش برادر رضاعی را میگویند برادر اکبر شاه
در حضور ولی [illegible] نام داشت [illegible] بود و با هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

بخطاب اعظم خان نام برادر وه و دیبال پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دوم از جلوس عقد مناکحت دختر مرزا با شاهزاده
سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو بسوء المزاجی با پادشاه و بطرف خود در بانه آمد و حج کرد و باز نگیان دوستی بجهد رسانیده
از بندر بلاول که نزدیک سومنات است بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبدالقادر بداونی
تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

تاریخ

١٠٠٢

چو پرسیدم ز دل تاریخ این حال — بگفتا میرزا کوکه بحج رفت ١٠٠٢

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی
و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاش او را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم اتکه خان مدفون ساختند
و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سرتا پا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسٹه کهمبه مشهور است

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نموده امین احمد رازی است که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

١٠٠٢

این نسخه که هست چو فردوس گو | تا مو نشوی در و ز نسگافی سو | گر از تو کسی سوال تاریخ کند | تصنیف امین احمد رازی گو ١٠٠٢

سلطان مراد ابن سلطان سلیم پادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و همانشب بالک قال گشته اولی پنج برادران
خود را پیش چشم خود کشته بعد ازان بکار سلطنت پرداخت کمر را او را با جنود نصارا محاربات دست داده و وفاتش در ماه جمادی الاول
سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش در انجاک سپردند و سلطان محمد
بازنگ فرمانروایی بر نشست و از خورد خودی و دلسنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت
نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده بمرض طاعون ازین عالم درگذشت بعد از و پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون پادشاه رسیده شاعری پیشه
او گردیده در مهر خود این بیت کندانیده بود خدایا بحق رسول انام + پذیرای کار ضمیری نظام — و در قصبه بهندی
که از توابع دار الخلافت دهلی است در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ
وفاتش درین قطعه بعینه آورده

تاریخ

١٠٠٣

مالک ملک نظم شیخ نظام | شاعری نادر و فصیح کلام | در قصیده شده ظهیر زمان | در غزل گشته خسرو ایام
بست رخت از لکنهٔ فنا | کرد آهسته سوی خلد خرام | کرد صد اندیشه بهر تاریخش | خرد گفت آه آه نظام ١٠٠٣

شیخ عبدالقادر بداونی متخلص به قادری

پدرش ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ بفضل و کمال انصاف داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ

و شیخ ابوالفضل بست تلمذ نموده بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه بانتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مأمور میشد داستان رامچندر را بفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی سیدا نسبت و تاریخها را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علماء عصر خود یافته و در تاریخ ازدواج خود که در سنه هفصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی	ازدواجے بماه چهری شد	عقل تاریخ کد خدائی را	گفت ماهی قرین مهری شد

و نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد و بر حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلی واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه چنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانی	سال تاریخ زدل جستم گفت	انتخاب که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ بر آید سال وفات شیخ معلوم نشد و نه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابوالفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری ست سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد و اشعار با معنی گفته بیت

زین پیش که سکه ام سخن بود	فیضی رقم نگین من بود	اکنون که شدم بعشق مرتاض	فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزے بادشاه فیضی را که بلازمتش رفته بود بیرون کتهره نقره استاده کرد فیضی بتکلف این رباعی خواند رباعی بادشاها برون پنجره ام ٭ از سر لطف خود مرا جا ده ٭ زانکه من طوطی شکر خایم جای طوطی درون پنجره به ٭ بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بمثال آفاق بود این چند ابیات از وست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه کیوان حشم بود گر در هند خسرو طوطی شکر کلام او اگر در عهد سلطان محمد شاه بود	شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم حالیا من سخن گویی از او شیرین ترم من بمداحی اکبر شاه جهان [illegible]	شاعر عالم آن شاعری که [illegible] طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا بود اکبر را محمد بنده فرمان پذیر	شعر گویان ازلی اخذ و جرم [illegible] او بطرز دیگر است و من بنگ دیگرم گر در سخن [illegible] گفته ام

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین خطاب مأمور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان شاهجهان ثانی ابوطالب کلیم همدانی باین خطاب مأمور شده و فیضی موارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بی نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی والف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سکه نیست چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

جامع مسجد بهار

این مسجدیست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالاے دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم پناه بسکه از فیض مقدس شیخ دین قدوه	باد دایم چاکر انش را از ان اقبال یار روضهٔ قدسی ست گوئی اندرین ملک بهار	هم چنین حضرت خان سعید سرفراز سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت	مسند عالی بنای مسجدی کرد آن خجسته رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار

۱۰۰۴ — ۱۱۰۴

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسرای اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازهٔ مقیم بنائی چو شد تمام	دروازه سپهر زینتش منتظم شد	سال عمارتش چو بجستم زطبع گفت	از راجه مانسنگه بنای تقیم شد

۱۰۰۰

تحریر فی التاریخ بیست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان است یکے از آبائے او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبهٔ کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شده و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود وز سپهر دو ر… لے تعینے	کین فلک ساخت بر زیر و زبر گر نجم او مشتعل گشت سر سال و مه و روز از این واقعه	زیر و زبر ساخت حیات مرا پیر خرد داد دل و جان زین خبر نوزدهم بود ز ستشهر صفر	هیچ حیات نماند آثار حجر خون شده و پیوست بخون جگر

۱۰۰۶ — ۱۱۰۶

عبد الله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد جوجیخان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا مدتے بالاو جنگ داشته و در سنه ثلث و ستین و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زده و تمامه آن دیار را متصرف شده و بر بدخشان استیلا یافت و مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان از جور او بیجان آمده متوجه هندوستان شده و عبد الله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده بقولے در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شد یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر هفده سال و بعضے نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود و بعد از و پسرش عبد المومن خان در سمرقند بر مسند

۱۰۰۴

خانی نشست معتمدان پدرش که از او آزار خاطر داشتند بسبب آنکه عمو خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده
میخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چند سے از ایشان توهم کرده شبے از شبها سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را
هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبد الله خان که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند
تاریخ قتل عبد المؤمن خان را بطریق تعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر بدبخت را که حرف با باشد دور کرده شود تاریخ برآید ۱۰۰۶
و نوشته اند که بنابر سوء اعمال چنین ایذاها که از عبد المؤمن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت نه نمود و دین محمد خان
که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که با پادشاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دومی اکبر شاه بود در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد در بلده شاهپور
مدفون گردید بعد از آن نعش او را از آنجا برآورده در روضه نزد همایون بادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت اوست ع
از گلشن اقبال نهالے بشد کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج بر کناره دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد بر گرد آن روضه دیوارهاے بلند تعمیر یافته
که بر پیشانی دروازه بیرونی تعمیر است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و شش فوت کرده و در این مقام مدفون گردیده
از عبارت مکان فیض آباد تاریخ برمی آید تاریخ و عبارتش این است

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشان
زان گو که نشیمن از شاه و مرد است
مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود
تاریخ مکان فیض آباد انشاست
باهتمام رکن الدین دولار سے میان نور شیخ کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی

شاه موسی

درویشی بود که در سنه یکهزار و ده هجری بشهادت رسید اما معلوم نشد که بکدام علت بهر حال تاریخ شهادتش این است

تاریخ

شجاع ملک و ملت شاه موسی
بمیدان شهادت چون علم زد
رزومی صمد شیخ شمس الدین محمد
قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنج سخن نواز بود و مولد و منشأ او دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانی که خود گفته بود
بنظر پادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاهانه گردید و تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون باتمام رسید
از حضرت بادشاه انعام رسید
در ماه ربیع که جمیع سود هم نشست
در سال هزار و ده باتمام رسید ۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوی

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند از آن تاریخ اولاد او همانجا حاکم و فرمانروا
بوده در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر استقلال یافتند از حکام ولایت قرب و جوار پایتخت بودند از ازمنه سابقه قبول [illegible]

و بعد ازان در ممالک ایران بادشاہے نافذ فرمان بودند خصوصًا در زمان اکاسره اطاعت گونہ بظهور آورده اند و در سائر ایام لوائے خود سری افراختہ اند اول حاکم مسلمان ازان طائفہ جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد است کہ در عہد عبد العزیز مسلمان شد و از زمان ظہور دولت صفویہ تا غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشتہ منصب امیر دیوانی می داشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدا بندہ نور الدین خان ابن ابراہیم خان ابن الغ بیگ مشہور بشاه عادل کہ در آغاز جلوس شاه عباس والے آنجا بود فوت شد میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را بلقب ابراہیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاہ پیچید شاه عباس در سنہ ہزار و دہ ہجری اسد وردی خان را فرستاده آن ولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیاے دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آن ولایت را بسیار یافتہ اند از انجملہ سید کمونہ این تاریخ مرغوب یافتہ

تاریخ فتح

چو اسد وردی کفران شاه
چو رستم سر پنجہ پر دلے

متمکن صفت بر نگار نشست
کشود آنچہ گرگین میلاد بست

پی فیروزی بازوی کین دری
طلب کردم از عقل تاریخ آن

در آورد دار الامان را بدست
بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۱

تاریخ بر سنگ تربت سلطانی

کہ در زمان اکبر شاه بادشاه در سنہ یکہزار و دہ ہجری مطابق سال چہل و شش الہی در اکبر آباد فوت شده و بفاصلہ قریب صد قدم شمالی از گنبد جہن جہن کٹورہ مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقد او مرقوم بود کہ سال ہجری مستفاد میگردد و از عبارت الہی سال الہی کہ اختراع کرده اکبر شاه بود بر می آید

تاریخ

آه واویلا کہ اے جان من
یکہزار و دہ ز ہجرت بود کان

رفت و ما را ساخت زین غم مبتلا
رفت سوی خلد ازین دار الفنا
روح پاکش را ہمی گویم بصدق

سال فوتش چون بجستم از خرد
گوش کن تاریخ شمسی را دگر
در بہشت عدن یارب باد جا

گفت با من کاہی عجب بی ریا
از الہی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰

پوشیده مباد کہ چون در سنہ یکہزار و دو صد و ہیژده ہجری قلعہ اکبر آباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے کہ قبر بزاد و مزار ہای دیگر بودند کچہری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چہل سال در سنہ یکہزار و دو صد و شصت و یک ہجری مطابق سنہ یکہزار و ہشتصد و چہل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت کہ کچہری کہنہ را مسمار ساختہ در ہمان مقام کچہری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کہنہ چہار تربت بر آمدند ازان جملہ یکی آنست کہ مرقوم شده و حالا این سنگ تربت اندرون قلعہ اکبر آباد نہاده اند و در تربت دیگر کہ ہیچ نوشتہ نداشتند و بر یکے دیگر کہ بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

وا حسرتا کہ جان جہان از جہان برفت
فرزند او کہ بود ہمای ہمایون روان

بی او برفت قالب بیجان جان
بر پا نکرد صبر و لبسوختہ ...
... جگر کاستاد گر

لازم بود کہ بزار دیگر ہم سیاہی
تاریخ فوت او ز خرد جستم و گفت
کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت

خود بود و ماه چون جہان نوجوان
برگ گلی و شاخ گل از بوستان برفت

علامی شیخ ابو الفضل علامی

۱۱ بات یازدهم

برادر شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه
سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبر شاه موجود ست و شاید که
هر دو برادران نیز در آنجا مدفون ست این روضه را مردمان آنجا به روضه لاڈلی بیگم میگویند و لاڈلی بیگم همشیره ابوالفضل
بود و منکوحه اعتضاد الدوله نواب اسلام خان در روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی داده و بر پیشانی آن دروازه اسم
شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل مرقوم است سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بوده
اما این هر دو برادران در اکبرآباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابوالفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم
معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد از آن تجرد و عزلت را دوست داشته از تکلفات و اصرار مصاحبان و یاران
در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی ملازمت بادشاه حاصل کرده و تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف
خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد از آن بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عهد قلیل بخاطر بادشاه
آنچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ؏ عالم عادل و علامه عصر • عارف و کامل و
فیاض زمان • آصف عهد سلیمان زمن • شیخ ابوالفضل وزیر خاقان • در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم
بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه
هزار و نهم هجری کما فتح شد. و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبرآباد میرفت
چون در نرور رسید بدست رهزنان بقتل رسید. بعضے نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و آنچنان است
که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد در آن ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر [illegible] را از طرف
شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد
ساخت براجه نرسنگه دیو بوندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور رفیق شاهزاده
شریک بود در روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده
سلیم که در الهاباد تشریف داشت بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجای نالائق انداخت و
دستے در آنجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خورد و زد
؏ سوخت و جهان را در رفتنش دیده پرنم شد   بیکبار اشک حسرت بخت کالا[illegible] زمانه شد • و شیخ
عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل را با امرای دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود و افضل خان وزیر تاریخ فوت
شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف باست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید و نیز نقل کنند که شیخ بخواب
آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابوالفضل است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضے بکیش برهمن او را
منسوب کنند و بعضی شمس پرست خوانند و جوقے دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف
این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

مات یازدهم

تاریخ

سرآه و آثام چون بکشیدم	ابوالفضل جان داد تاریخ گفتم

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاد و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی بکه نسبت دارد	هاتفم گفت بهانی که نهادی تو سخن

تخت سنگ موسی

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار دو صد و شصت و چهار هجری است در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در وراه یافته عرضش قریب دو گز و کسرے انگریزی است و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزے زیاده از نیم گز و سطبری آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوشش نموده بود و بعد از نبیره اش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بر آن افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد	چون دو پیکر سر عدو بدو نیم	با شد این تختگاه فرخنده	تکیه گاهی خدایگان کریم
محک خسروان بایالیک	مهر و مه را عیار بزر و سیم	در دو جا مثل بدر تابنده	لو لو ی بی بها چو در یتیم
پے تاریخ او بفکر شدم	مددی جستم از خدای حکیم	تا فلک تختگاه خورشید است	گفت ماند سریر شاه سلیم

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر الله	سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت نگین	بر تخت نشست پست آئین	شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات	از نور عدالتش [illegible]

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبدالقدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده
سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر در تاریخش «او شیخ کامل» گفته‌اند که عددش یکهزار و هفت میشود [۱۰۰۷] و در جائی
خوانده‌ام که تاریخ فوت شیخ عبدالواحد چشتی «وکان من المخلصین» [۱۰۱۲] است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نمیدانم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور به حاجی بیگم از نسل ژنده پیل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه
هفدهم شهر شوال سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبرآباد به دهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی
همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین
مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبرهٔ همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساختهٔ بیگم موصوف است و آنرا عرب سرا ازان
سبب گویند که چون بیگم به حج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنمکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سیومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی بجهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش ماه
پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را بشکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش کرده
بود بیت از شوق شکار تو شود جان تر و تازه ۞ هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه ۞ پدر منع شراب کرده بود نزدیکان ازین پادشاه
شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده به مرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت
بهیچ طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در میان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام
تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان نتیجه کرد یعنی که از ان تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ
فوتش از کلمه غایب ۞ استخراج می یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی میرزا بایسنغر دوم میرزا هوشنگ این هر دو
برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان نما مرقوم است که بعد از انکه اکبر شاه را ممالک هندوستان بوجه احسن بضبط درآمد و خاطر جهان کشا از اطراف
جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیق مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روز
عبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال میداشته تحقیق مسائل دینی مینمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند
و در مقام تنافی و تقابل برآمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر مینمودند و مزاج شاهی که طالب حق مطلق بود در شک
انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان
پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبدالله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم ان جماعه مقتول شد و همچنین شیخ
عبدالنبی نبیرهٔ شیخ الشیوخ قطب العالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از انکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که
تفصیل آن چه نویسد یعنی از سر آباد تا کشش گنگهی در مقابل آفتاب نشسته تسبیح نام که در کتاب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواندند و میگفت
هر که باین اسما داوست ثنا یا حیات ابدی می یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال
شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی به آگره فوت

دهم آبان ماه جلالی سال یکهزار و بیست و هفت ملکشاهی مطابق روز ماه جزو یکم فروردین ماه قدیمی جلالی نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بیست و ششم جدید سال یکهزار و ششصد و پنج عیسوی مطابق سیزدهم (?) ماه [illegible] سنبت بکرماجیت یکهزار و ششصد و شصت و دو و یا بابت یکهزار و پانصد و بیست و هفت ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبرآباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شد سال (?) گرامی نعش پاک را به معطر بکافور و مشک و گلاب + کفن جامه کردید تابوت جاسی (?) + سپردند جسمش بعفو خدای + زتختش به تخته برانداختند + با سکندریش وطن ساختند + در دخمه کردند بر روی فراز + بخاکش سپردند و گشتند باز + شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند و مرثیه ها گفتند از انجمله این مصرع (?) معروف و مشهور است ع الف کشید ملک ز فوت اکبرشاه + و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه + و چون اکبرشاه بحساب سال قمری در پنجاه و دوم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر این مصرع تاریخ فوت برآورده بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرع این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبرشاه و یکی از شعرا این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین	که چو او در جهان نزاد و نیاد
رخت بربست ازین سرای فنا	اندرو یادگار دانش و داد
هرکسی سال فوت او می جست	بجهانم این گهر بساحل داد (?)
فوت اکبرشه است تاریخش	جای او در جوار رحمت باد

١٠١٤

و این تاریخ از تصنیف خان جعفر است و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی است

تاریخ تعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین	که زد از قدر بر فلک خرگاه
ناگهی عمر اوفتاد بشست	نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون زپا افتاد	گشت تاریخ فوت اکبرشاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبرشاه دور کنی تاریخ برآید القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه و یک سال و سه ماه و یک (?) روز چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود و بحساب سال شمسی شصت و سه سال و یکروز و از انجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس تا رحلت چهل و نه سال و هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع اکبرشاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته تا امروز موجود است احاطه وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از جمله سه دروازه ناسده (?) اند و دروازه کلان که سمت جنوب است مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر [illegible] این دروازه و در هر دو جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات جنوب رویه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول اینست

بیت

مرحبا خرم فضای خوشتر از باغ بهشت	مرحبا عرش برین عالی بنای با بهشت (?)

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان + +

باب یازدهم

مسماة زوجهٔ شیخ عبدالله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمال و غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت زوجهٔ شیخ عبدالله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شده بود و این مطلع نیز از وست و در تذکره اشتهار دارد

مطلع

دردم بلا که نرگس پیده دام کنم | گر با نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال و دلکشی و فطرت بلند و سخن سنجی بر زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری می‌نمودند سرانجام نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر بر آن که هر کس این رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید گویند که از موزونان روزگار هیچ کس از عهدهٔ جواب برنیامد

رباعی

از مرد برهنه روی زر می‌طلبم | از خانهٔ عنکبوت پر می‌طلبم
من از دهن مار شکر می‌طلبم | وز نیشهٔ ماده شیر نر می‌طلبم

مسماة پری رخ

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر پادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشهٔ قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا غریب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعای او رسید او را طلبید یعنی بر خاطر شعرا گران آمد یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته | هم را الوجود و خود عدم ساخته
آثار بزرگی ز جبینت پیداست | یکدم ز عرب که به عجم ساخته

بزرگی سخن او بدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزی که نهادیم درین راه قدم را | گفتیم صلا هست عرب را و عجم را

و این بیت نیز از و مشهور است

بیت

سر و در بالا ام گوی که او شاد زی | رشتهٔ جانم بجای تار طنبور است

مسماة الون

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود منکوحهٔ ملا نقاشی است که امیر نظام الدین علیشیر معتقد او بود گویند ملا نقاشی را با قوت شاعره بسیار دست بود و نکته رنگین و باریک در میان می‌آمد از آنجمله روزی ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم بزرگی گذشت مرا | تا داد که خنده با چو زر و شت مرا
گر پشت بسوی دشمن خواب کنم | بیدار کند بضرب انگشت مرا

لولی الزان در جواب رشت

بهم خوانگی ست رگ گشت مرا | روی نبود از و بخر لشت مرا
قوت بخدانکه با تو اندر دشت | بهتر بود از لشت دو صد دشت مرا

مسماة سمرقندی

از بلده محفوظ سمرقند است بسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عاشق سوز و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شدیم خاک در یت گر بدر دیار ما نرسی | چنان روتیم که دیگر بگرد ما نرسی

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی مستثنی بود این مطلع برجسته از وست

مطلع

سر گیجان آن مه بکن زلف پریشان بگذرد | سر کفر زلف او ببیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابه بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین برنگرفتی ازان رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

مطلع

جمال تو آفتابی دو یکی است | خط عذار تو و مشک ناب یکی دو یکی است

مسماة عصمتی

از نوادر این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از نبات ادهم منبع الوجود است بنا بر آن بجهت تخلص عصمتی همین خواه بود و این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

از باطن مکان طلب کعبه مشکل است | آن کعبه که درست بدکعبه دل است

مسماة نشانی

از اولاد سادات خراسان است و تولدش در شهر سمرقند بارد و واقع شده از نتیجه نشانی تخلص میکرد و شعرای عصر به بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این سخن است

مطلع

ما شمع را قامت بر دلکشی برده ایم | از آسمان پیش تمنا و بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلند مشق سخن بسیار است اما در حسن و جمال و افزونیش گفته اند نقاشش فطرت بر عنابی او نقش بر صفحه ایام

نکشیده بود و باغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل امیمان خواهشدن نامی	از پیش خاطر این ناتوان خواهشدن بانی

مسماة تهامی

از نسل سادات جرجان است عروس طبع سلیم او را از زیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

هر او دلیست از دل بیقرار از هجر یار خود	چه گویم پیش همدردان که در بیقرار خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست	واله شده سبز خطانم چه توان کرد تا مست شده چون نرگس فتانم چه توان کرد ای همدم از جور رقیبان ستم کار	صد تیر بلا و ستم جور رسیده مجنون صفت از عشق نگاران ز ترحم ما بر سر خوبان رخ و بین فتنه فغانم چه توان کرد	زان ناوک دلدار بجانم چه توان کرد دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آقائی

که او را ایاق نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادر خان در بلدهٔ هرات مرجع خاص و عام بود جمعیت تمام داموال بالانجام داشته و خدم و حشم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال فضلا وشعرا را غله خود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفه خواجه آصفی تاخیر یافت از انجمله خواجه این قطعه محمل نظم کرده فرستاد و چون بمطالعه آقاسی در آمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غله مقرر شی زاید ارسال داشت

قطعه

ای بانوی خطا بخش و جرم پوش بگو	که کی وظیفه ما اقرار خواهی داد	بوقت غله مرا گفته که بار دهم	سرم فدا در رفت میندار خواهی داد

و اقاسی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

مطلع

هوشیاران عالم مرا دیدم دارند	دلا دیوانه شو تو اهم عالمی دارند

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعهٔ بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرف دیگر که در جانب خشکی است نوعی بمتانت و استحکام یافته که موج برجک زیران از اندیشهٔ خیال بیرون است این هر دو قلعه بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه و دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعهٔ دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای الخزر پیوسته بحور متردوین و دشت خزر و قبچاق و ارس و رسکنه آن دیار که در ولایت شیروان اند بخبر یک دروازه که در میان آب سد سد بدو واقع است بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست آن

باب یازدهم

سید کبیر

روضه او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده در لوح مزارش این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸	امیر دین کبیر اہل عالم	ز عالم شد برضوان همنشین باد	
	چو کردم فکر تاریخ وفاتش	چو رحلت کرد از دنیای فانی	
	خرد گفتا که بارحمت قرین باد	مقام و منزلش خلد برین باد	

میر نور الله شوستری

درسال هزار و نوزده هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی شتافته

تاریخ از محفل الواصلین

۱۰۱۹	میر نور الله عالی انتساب	زین زمانه با دل آگه شده	سال نقلش مظهر الحق زد رقم	عدل جامی میر نور الله شد (۱۰۱۹)

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعه اکبرآباد موجود است و دوره آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر پادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعه تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهن سالگی سوای حرفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرعه اول و آخر که از آن تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۰۱۹	پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه	شهنشاهی که از تدبیر او شد کار تقدیری	طلب کردند چون از خضر سال حوض گفتا	نهان شد از خجالت قعرم از حوض جهانگیری (۱۱۱۳ – ۹۴)

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمه قعرم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبرآباد قریب چمن چمن کتوره گورستانی است که در آن مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در اینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از انجمله یکی مقبره خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر پادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است ۞ اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستس میگفت و چون صاحب خیر بود هرچه با خود داشت بنده آنحضرت بفقرا ایثار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان ازبک پادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبدالله خان ازبک است و بعد فوت باقی محمد خان که برادر او بود به سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

برادرزاده خود امام قلیخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محلات آنطرف آب آمو به برادرزاده دیگر نذر محمد سلطان داد ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان بالاجبار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پیش آمدند و انواع اشفاق و مهربانی بظهور آورده اشعرا آورده شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چون گردش های چرخ منقلب ... گشت پیدا در بخارا انقلاب
شاه ترکستان ولی خان آنکه است ... زیب بخش مسند افراسیاب
رهنمون شد دولتش او را تا بهای ... رو بدرگاه شهنشاه مالک رقاب
شاه عباس قدر قدرت که است ... کامران و کامبخش و کامیاب
این قران سعد را تاریخ جو ... کرد هم راز اندیشه قدسی خطاب
ساخت روشن شمع مجلس و گفت ... ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹

۱۰۱۹

از مصرع اخیر هزار و نوزده استخراج می یابد موافق تاریخ توجه با ایران اما وقتیکه بعز ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بیست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بیست ترتیب افتاده

تاریخ

عباس شه آن سپهر احسان ... کز لطف او است زیب ایران
آمد بدرش ز روی اخلاص ... بر دست گرفته تحفه جان
قاآن زمان ولی محمد ... اورنگ نشین ملک توران
جستم ز خرد چو سال تاریخ ... گفت آمده پادشاه توران ۱۰۲۰

۱۰۲۰

میر حیدر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس جنت و ایران با خلعت فاخره بنام او صادر یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنام میرزا وارد شد و این واقعه در سنه یکهزار و بیست و یک هجری رو داده این مصرعه که تعمیه است در تاریخ وفات اوست

انگند پادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

سوی تخ و دو عدد زاید را الحسن تعمیه انگنده یعنی اگر از اعداد پادشاه سخن که هزار و بیست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر پادشاه سخن است انگنده شود تاریخ برآید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است مشهور به باره پله در عهد جهانگیر پادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بیست یک هجری بنا انداخته و این تاریخ آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

از جهانگیر شاه اکبر شاه ... آنکه عدلش ضیاست عالم کل
بنده را هر زمان سلطنتش ... جهد ها می نوشته آن مشکل
سال هفتم ز عهد سلطنتش ... که خیال بخیر گشت این پل
دوستان را چه ... است اثر ... دشمنان را ز ... غل
بوستانی است حضرت دهلی ... بوس از گل گرفته رنگ از پل
خاصه خاص مهربان آغا ... خادم قصر شاه خرم گل

بدیار دکن کشید و از جهت نظام شاه والی احمدنگر و بعد از او برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در آنجا بود و این دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردید و چون بوجه قابلیت ملا ظهوری در آنجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در عریضه خود از احمدنگر به اکبر شاه پادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که عدد از تزو ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

۱۰۲۵

ملک آن پادشاه ملک معنی — که باشش سایه لطف سخن بود
سوی گلزار جنت رفت آخر — که دلگیر از هوای این چمن بود
خیال آفاق گیر از کلک معنی — که چه پامالکش از قم تا دکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام — بگفتا دو سه اهل سخن بود ۱۰۲۵

در محاصره قلعه ایروان

در سنه هزار و بیست و پنج هجری سلطان احمد پادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ ها و عراده های بیشمار رومی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عهد فرمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشره ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صد پاشا دلیران روم را بضرب گلوله تفنگ مرفوع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیان از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ بیست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند و درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان و دواب بسیار خصوصاً از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از سید علی است مؤلف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را بمنافه عالی دلی بوزن در آورده و بدلوا در اتفاق بموافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز — سردار بصد هزار مکر و دغلی
زیست که ز یکمشش از لطف اله — سر زد به بیان خویش و امان علی
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست — لیکن مرا ز شور عیان با وسلکت علی
این نادره تر که این ندای غیبی — امداست ز بهر دفع لشکر جهان
میخواست یکی ز بندگان درگاه — بشنید ز هاتفی که گفت بغیب
تاریخ فنای او از لطف سید علی — فوجی ز پی وجود حق الصدق سید علی
در واقعه دید از ره خمار ربی — فتح از سید علی عباسی ولی

۱۰۲۵

بالجمله بیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال منسوبان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان کرد بر شاهد برونه از آسیب دشمنان قومی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید سپاه ایشان عید گشت چنانچه خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

۱۰۰۱

* در استفتاح این منشور نامی	نحو تاریخ ختمش از لطاسی *

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

و زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات او ست

* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلده لاهور بروز دو شنبه بیست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دو جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیره راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود و بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود و همراهان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدبختی پسر میرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر و بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند در راه لاهور بدار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبراباد گریخته بالله آباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلده الهآباد بفاصله یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور به باغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی میرزا خرم حسب الحکم پدر بتسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد در دوران و بار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در تخمیس بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر الهآباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعش او را بجهت احتقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که بعد از ان روانه الهآباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تنبولن است گنبد دوم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود و اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبد سوم بر آن تعمیر یافته تاریخ رباعی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک گردش خود آشفت	در زیر زمین آیینه خود بنهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت

سنه ۱۰۱۴ — ۱۰۱۴

کتبهٔ سمت مشرق

شد بحکم شاه نورالدین جهانگیر عظیم
سال تاریخش بهارگاه جای مستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطهٔ نجف و تسخیر نمودن قلعهٔ بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضهٔ شاهنشاه خطهٔ نجف و ائمهٔ کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه ضیار محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

در بیست که عزم نجف شاه ولایت
سید اشرف شهنشاه جهان با دل آگاه
چون گفت توکلت علی الله روان شد
اسباب تجهیز همه چون گشت مهیا
تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۱۰۳۲
گردید ز سر کرده قدم عازم آن راه

۱۰۳۲

در غرهٔ ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر مآثر بمحاصرهٔ شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعهٔ گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان ایشان در دامان بیرون رفته بود بنیروی اقبال بحیز اولیای دولت گردید

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است بروز شنبه ساون سکل ستمی سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سمبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بیست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بیست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

سنبت سوره سے اسی اسی گنگ کی تیر
ساون شکلا ستمی تلسی تجی سریر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبدالواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع تاریخ تولد او است در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ در آن هنگام سواطع الالهام را که تفسیر بیست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف مهمله بیان کردنش متعذر است و من هر چند ببحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بدستم نرسید شیخ احمد اگر چه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل خیال عبارت موزون و مسجع انشا فرمود که حیرت و تحیر شیخ در اندیشهٔ تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهرهٔ وقت خود می آورد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی ز خود باقی بحق رسیده اخذ طریقهٔ نقشبندیه نمود و تالیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده وفاتش سلخ ماه صفر روز سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعهٔ آخر این رباعی پیدا با یک زیاده میشود

تاریخ ۱۰۳۵

او محرم راز کعبهٔ وحدت بود — او منبع نور و مسند غوث بود
ممدوح جواد و معدن حضرت بود — برهان کمال بادی جنت بود ۱۰۳۵

و این چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفة الواصلین نوشته شد

تاریخ

انکه او جوهر خرد سندی است — احمد کابلی و سرهندی است
نقشبندی است استوده سیر — رونق افزای شهر [illegible]

بی شک آن شیخ عافیت محمود — از مریدان خواجه باقی بود
او مجدد با الف ثانی بود — واقف سر جاودانی بود

الف ثانی باو تجدید شد — و آنکه احمد بجای احمد شد
از مریدان اوست بس مشهور — پیر افغان و آدم بنور

خواجه صدیق و شیخ عبد الحی — داشت اقبال سرمد ازلی
او بسلخ صفر سفر فرمود — زین جهان سوی جنت آمد

سال نقلش بگو لعون احمد — نور اوج بهشت از احمد
مرقد او بشهر سرهند است — [illegible] سرهند است

میر عبد الله ترمذی مشکین قلم

از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف با اصول و اسلوب می نوشت و از حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز و مباهی شده چنانچه خود میفرماید ۱۰۳۵

ه

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من — این هر دو از شاه شهنشاه یافتم

منظومات بسیار دارد و در سنه هزار و سی و پنج درگذشت این مصرعه تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

ز دنیائی ولی قطب زمان رفت ۱۰۳۵

سلطان پرویز

پسر دوم جهانگیر پادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خویش زین خان کوکه بود در عمر سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتمد خان صاحب جهانگیرنامه که یکی از منصبداران پادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

۱۰۳۵
وفات شاهزاده پرویز

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر پادشاه بهند وارد شده و در سنه یکهزار و بیست و هشت بعهدهٔ ملک الشعرایی سربلندی یافته سخن سنجان او را باستادی قبول دارند و وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از آن تاریخ وفات او ظهور میدهد از مستند است

تاریخ ۱۰۳۵

داد الکی از مرد طالب جان داد — امروز بنای نظم از پا افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت — حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معلمان عالمگیر پادشاه بود و در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده بود بطریق شیوهٔ عالی

باب یازدهم

چه گویم نام وی گرجا تهم سطی
از این ماتم سر اجو خیست بر لبست

بعهد عهدش نام ونشان رفت
جهان غمگین شده او کامران رفت

گلستان جهان آن شد بی‌نشان
چو تاریخ وفاتش جست گشته

بهار دولت او چون در جهان رفت
خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت
١٠٣٦

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والداو سی و هفت سال و دو ماه و بست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بست و دو سال قمری و هشت ماه و یازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز نعشش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بست و هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از ان میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داوربخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بهمان خانه عدم شتافتند

سلطان داوربخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه اعظم خان وزیر بجهت انتظام ملک سلطان داوربخش را از محبس برآورده در راه جهنور بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بوقت رسیدن شاهجهان از دکن او را به سریر سلطنت نشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داوربخش را گفته اما یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

نوشتند سلطان داوربخش از
لبان حور بر وی تخت والا
عجب فکر سر بروم لبالش
خرد تاریخ گفتا تخت بالا
١٠٣٧

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت وآمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهت روز یکشنبه بست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بست و ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داوربخش گفته

تاریخ
١٠٣٧

شد سر جهان بادشاه داوربخش
چو بخت بست زعالم شاه ملکستان
سپهر چادر نیلی بسر کشید و گفت
نماند مالک اقبال بادر دولت

و در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یکسال و چند ماه بود
این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از لاطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بسریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان این معنی را قبول نکرد و سلطان داوربخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار که در لاهور بود استماع خبر جنت مکانی شنیده بتحریک آن خودست التصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده بهر کس آنچه خواست بسیلد در فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از اسپ گذرانید از اطراف صفحات داوربخش بر فیل سوار در روی عسکر کارزار نهاد و سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد و فرار نموده بقلعه در آمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داوربخش از دو چشم از نور باصره معدوم الفرع ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و سه واقع شده داده خود بنظم آورده

تاریخ

ز نرگس گلابی چه ارزد نشاید همه خون نشید ستم کشیده نداز نرگسانم گلاب + اگر از نور پرسند تاریخ آن هم بگو نور شد دیده آفتاب — ١٠٣٤

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز اراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبر شاهی موافق روز اورمزد و غره بهمن ماه جلالی سال یانصد و سیزده ملکشاهی مصادق بروز رس ماه ششم خورداد ماه قدیمی سال هشتصد و شصت و یک یزدجردی مطابق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری لاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت بکرماجیتی در بلده لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و بشاهزاده مرزا خرم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنابر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بسریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولد او گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع احاد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می شود

تاریخ ولادت

شاهنشه زمانه و کشور نگار شد روز یکه عالم پناه معظم صاحبقران	اسکندر بخشش صاحبقران ثانی می تافت از جبینش نور خدا یگانی از چار رو نه گیرند گر کس تا تحقق گر هم اند	وین پیر و معظم شاه جهان که باشد از چار رتبه بنیاد آگه آمد بسی تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی	از جبهه اش هویدا فر جهان ستانی کامد قرین جلالش تائید آسمانی

١٠٠٠

و شخصی دیگر این قطعه را نظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج مے آید

تاریخ

ز فضل شاه نورالدین جهانگیر خدا از بس کرم شهزاده داد بعهد دولتش آسوده گردید چو ابر بسر خود تمام شد جهان افروز شد چون شاه خرم	منور گشت از و دنیا بسے بر انداز در رسوم داد خواهی ز بس عدلش رعایا و سپاهی شهان را تیمه صاحب کلاهی بعصر دلفروز بادشاهی	باین شاهنشهی با دانش و داد بتخت بادشاهی چون نشیند شود شاه جهان از لطف یزدان بدوران اش نه بیند دیده دهر خرد تاریخ سال مولدش را	که در گاهش کند عالم پناهی کند تسخیر اش بار گاهی در بخت بلندش زین گواهی ز امر نافذش روی مناهی رقم زد ظل جاوید الهی

١٠٠٠

وعبادت ** خواجه محمد وارد ** نیز یافته اند و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس ** دو شنبه بست و پنجم بهمن ** یافته و شاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان ها مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه است از زر مسکوک گردانیده بودند و یکی از ان سکه که در ۱۰۴۲ موافق سنه بست و ششم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در هر دو طرف ان سکه این ابیات و غیره منقوش

ابیات سکه

سکه بر مهر دو صد مهری زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید روشن روی ماه

بدستور در یکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	دین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدستور در یکطرف

و اینچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سیوم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل سرفراز گشته به تنبیه شتر روانه شد و همت خان بخلعت و اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دولت سندی نگر و سلطان نظر بهادر و سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و بیک بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یکمهر صد تولگی دیگر و بنده ایمن فوران نقشبند و مناصب گردیده رخصت یافتند

حاشیه یازدهم ۱۱

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غره رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده

و این قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

نونهال چمن بادشهی | که بگلزار جهان گشت مقیم
ناگهان از پی تاریخش گفت | سال مولود وی از کلک قضا
هاتفی بادشه هفت اقلیم (٩٧٨) | چون رقم خواستم از اهل سلیم

٩٧٨

درسنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که مضعف البصر بود معزول ساخته و در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوسش از ظل الله ٩٩٦ یافته اند و بدین طریق در رشته نظم کشیده

٩٩٦

تاریخ جلوس

کرد بر مسند شاهنشاهی | چون جلوس آن شه والا جاه
سال تاریخ دل طلب میکرد | بود چون سایه خدای جهان
هاتفی بانگ زد که ظل الله (٩٩٦) | سایه انداخت بر عباد الصمد

٩٩٦

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس سنه ٩٩٦

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران | تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان

٩٩٦

چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضه رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرع یافته

سنه ١٠١٦

آب آمد بروضه داخل شد

١٠١٦

در سلسله صفویه مثل وی بادشاهی با فرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست بر نخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود سلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بوده و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام بادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنا بر آن استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده میکردند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان | ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر بادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی پسر پسرش سام میرزا ملقب بشاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از زوار دات طبع میرزا سنجر که از نواده [illegible]

قندهاری بیگم

صبیهٔ رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان قلاتی در سنه سیوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه طهماسپ نمود شاه بسلطان حسین مرزا برادرزاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از و چهار پسر از ان مانند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابوسعید مرزا و سنجر مرزا سیوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهند آمدند و از اکبر شاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد از ان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های بادشاه بنسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردید و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکور با شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمده بقندهاری بیگم مخاطب گردیده و باغی که در اکبرآباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست در روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی دلچسپ است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار پر ملال انتقال نمود و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می باید بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است از راسی نقطه خوانند

تاریخ

۱۰۴۲	شیخ فرارادہ بہ نور عفور باد		دلهامی زایران ورش غرق نور باد		تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد		قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

۱۰۴۲	بادشاه شاهجهان شد صاحبقران ثانی همیشه باد بزیر سپهر بوقلمون		که در جهان است از جهان پرور و سپهر جهان همی ضمیر منیرش پی صلاح جهان		بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل اگر ز سال بنا ایش شود سوال ترا		درین زمین بکرم منت زمین و آسمان حساب کن که بگو کسی محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرٹھی

مرشد جهانگیر بادشاه است در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرٹھ مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در بابش ساخت

تاریخ تعمیه

۱۰۴۲	در زمانم بملک هندوستان از مریدان او جهانگیر است		شیخ پیر است عارف بالله که شهنشاه هند و کشمیر است سال نقلش بگو لوا و بالله		خارقش همچو آفتاب عیان مولد و مدفنش میرٹھ دان که عطا شد ز شیخ پیر حصه		شاهد حال است پیر و جوان که به هند است قصبه چو جنان

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

در زمان شاهجهان بادشاه ابوالقاسم صوبه الله آباد بود و همدران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد
و درهمین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبدالرحیم خان همراه گردید و بمعرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرافراز گردید و چنانچه تاریخ آن + شد فلاطون وزیر اسکندر + یافته اند و در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عسنه یزدی تاریخ ارتحالش ازین مصرع برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی + و نیز علامی از دهر رفت + یافته اند و علامی تخلص او بود

۱۰۴۸

باقرخان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخی بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تقرب داشت بصحبت شعرا مانوس مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود

۱۰۵۰

غیرت خان

برادرزاده عبدالله خان فیروز جنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عسنه یزدی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

لفظ تاریخ ایمان نام همنام آن ۲۴۲ | باقی از آن بود در ابجد بگیر در شمار ۱۲۱۱

۱۰۵۰

سید عبدالقادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یکهزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را اندیده ام تا سنی
عارف ذات ایزدی بود شه

بود همنام شاه جیلانی
گوهر بحر سرمدی بوده
سال نقلش که هم بگو سفت

ذات او زینت توکل بود
ذات او بود با کمال و وقار
عقل شهباز عرش احمد بیر حقیقت

بر ریاض فنا نقش گل بود
منبع فیض و مطلع انوار

۱۰۵۰

تاریخ پیر جهانگیر غوری

در نزد دهلی درگاه سید کبیر قریب مقطع سلطان تاج در بلده اکبرآباد خوب شی است که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بر آن تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار

بعصمت ز زندگی کرد طی
خرد بهر سال وفاتش بگفت

شب جمعه و هفدهم از رجب
بهشت برین باد و او کی و

بفردوس جا جو شد جای او

۱۰۵۰

تا با امروز موجود است و مسلمانان بجهت قدیم بروز عیدین در آن مکان مجتمع شوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که همین پایه صاحب سخنان است سرفرازی یافته شیخ عبدالحمید صاحب شاهجهان نامه
در وقایع جشن وزن سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سریر آرای آسمان چهارم پرتو التفات
بر ساحت حال انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلی ساخته بود به میزان سنجیده
شد و مبلغ وزن را که هزار روپیه قصیده و پنج شده بود باو مرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع و اربعین و الف بعنوان
صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از سوختگی آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت
خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبدالله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری
داشت گفته بخدمت رسید و در مجلس ایستاده بخواند چون فارغ شد عبدالله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید
و خود با پیراهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره در وجه صله بدو بخشید
بعد از چندی قدسی قصیده رنگین تر از آن در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده
بود فرمود حاجی صله که عبدالله خان بتو داده است بجلس نمی تواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش از آن
پر کنند در تذکره حیرت الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در مرثیه او ترکیب
بندی گفته و این مصرعه تاریخ یافته مصرعه دوران بلبل قدسی چنین زندان شکست

شیخ کبیر عرف بالا پیر

۱۰۵۵

این شیخ قاسم قادری است و مزار شیخ قاسم در چنار گده است و روضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نی و آن عمارتیست
عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکی از آن تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت
و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر است و شیخ کبیر در روز دوشنبه
دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه
و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم است

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان المستو نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان غوریه خیل [illegible] عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر شد

در خانه سوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شد هجری سال هزار و پنجاه و چار	دوشنبه دهم دوازدهم از رمضان گشت وصل حق را اجابت [illegible]	[illegible] کامل قطب زمانه شیخ کبیر [illegible] از روضه رضوان	[illegible] علم و عمل بحر [illegible]

در خانه چهارم

۱۰۵۴

مات یازدهم

و یک ملک شاهی مصادف بیست و چهارم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهه عیسوی قدیمی در دوازدهم سال جلوس موافق
بلوچی که در بنیاد خلافت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الله وردی خان و مکرمت خان
با سایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل و شاه محل معروف بدیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه
و نقار خانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرصه نهه سال و سه ماه بصرف لکها روپیه بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول
سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسیده و موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب
قران ثانی همون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و میر یحیی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاه
گذرانیده و پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

۱۰۵۸

۱۰۵۸

و این قلعه مشتمل است بر چهار دروازه و دو کهرکی و بست و یک برج از انجمله هفت برج مدور و چهار برج مثمن اند
بر محرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا سعد الله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه

بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گویم که عرش سایان همت
بلند بنیان ستایش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف بلسان بیت العتیق بطوافش آیند رواست و اگر
نظارگیان الفس و آفاق مثل حجر اسود بتقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه والا که از
کانج کردن بر تربت در رنگ سد اسکندر و این عمارت دلکشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح
در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آینه جهان نماست و دانا را عالم غیب پرده گشا
و آبشارها که هر یک گوی سپیده صبح دم است با لوح آرا لوح و قلم و فوارها که هر کدامش دست نور را

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مائل بالالی منلالی است با انعام ببلیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر اصفا رشک
نور و چشمه خورشید روز دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم الهی مطابق هزار و چهل و هشت هجری
بجاملیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول
سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت انجمن آرای سپهر گیتی خدیو کیهان
خداوند باسعی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
در فیض بر روی جهانیان گشاد

ابیات که بر آب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان
اساس است تا کرد این نا

باقبال ثانی صاحبقران
بر تو قصر اقبال او عرش سا

در ایوان شاهی بفقه شاهم
زهی و نشیمن سپهر آراسته

چو خورشید بر چرخ باد امهم
بهشتی بصد خوبی آراسته

شرافت کی آید درشان او — سعادت در آغوش ایوان او
سجود در این سرای سرو — کند سرنوشت بدا ر چهره در در
ببالین سر صدق سر کسی که سود — چو دریا چون آبر دلیش زرد
زمانه چو دیوار او بر فراشت — به بیش از رخ مهر آمینه داشت
مدین روی دیوار آراست است — ز نقاش چین و نما خوبست است
چنان سربرش دست ایام گرد — که گردون بلندی از دوام گرد
نه دوازه دو حوض دریا نشان — بآب زمین شیشه زد آسمان
جو جای شهنشاه عادل بود — از ان بادشاه منازل بود

وا ندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است — همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعه اکبراباد است تعمیر ساخته جهان آرا بیگم دختر سومی شاه جهان بادشاه است که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد و سی ذراع و عرض صد ذراع و فضای صحن هشتاد ذراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت آن در ایام غلبه مفسده و جابجا بضرب گوله های توپ زایل گشته و مسجد مذ جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز بازمرمت گردید کتابه اینست کتابه این مسجدیست شریف خداپرستان روی زمین را و کعبه ایست منیف عبادت گزین را منظریست نور افزا دیده دران عبادت آئین را و سکینت دلکشا عارفان حقیقت بین را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب همت نقاب عفت سیده نساء زمان صاحبه نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت عهد صاحب عصر ذات ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه جلیل ایزد منان باعث امن و امان بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه مظهر کرم و جود برگزیده حضرت معبود فرمان فرمای بحر و بر دادده عدل گستر افزاینده بر و احسان جهانبانی ملک ستان مقنن قوانین رعیت پروری و پرورده نوازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکه روپیه که قریب هفده هزار تومان رایج ایران و بیست و پنج لک خانی ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته در دین پناه و داوالی انبانی این بنار فیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک بر فراز دارا د است اثار بانیه مبانی خیرات عام مراسم خیرات عاید گرداناد تم فی سنه

باقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بیست و شش درگذشت برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادرزاده او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

جلوس نموده هفده سال فرمان روائے نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور در کلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دوم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سر بلندی حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سیوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سربلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم یعنی بسال یکهزار و پنجاه و هشت هجرے در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغے که بعض از انقضاے ایام حکومت بر کنار دریاے بلده مذکور احداث نموده بودند مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه اعظم اولیا ۱۰۵۹ استخراج مے یابد و بلده قلعه اعظم گڈه که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده اوست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سرفرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبرآباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد | ۱۰۵۸

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه بر آورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعه سدیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرعه از خان ذکینان رسیده تفنگچیان قور چے باشی است مصرعه بود اولین فتح صاحب قرانے ۱۰۵۹ و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی یکشنبه قندهار ایضا دست ولایت مد نمود ایضا آه کیفیت مملکت هند قندهار ۱۰۵۹ بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاه جهان بادشاه براے تسخیر این قلعه بقندهار رفتند دستے نیل بمقصود مراجعت نمودند | ۱۰۵۹

شیخ محب الله الهٰ آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الهٰ آباد فوت کرده در ان بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب خزینة الاصفیا

شیخ عرفان پناه عالی جاه — مظهر فیض حق محب الله
سال ترحیل او بنه کلک — گفت تولیا الشیوخ مظهر حق
گوهر معدن حقایق بود — آنکه در جهه دقایق بود
رفت او بست در الهٰ آباد — منبع فیض و منزل ارشاد ۱۰۵۸

سید نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبرآباد فوت کرده در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب خزینة الاصفیا

سید نعمان که مظهر دین بود — تابع خاتم النبیین بود
زبده آل مصطفے بوده — قرة العین مرتضے بوده
عارف و زاهد و ابطال قوی دل — تابع اتقوی بکمالش دران
بود تاریخ سیزدهم صفر — گر ز دنیا شد آن ستوده سیر

سال نقلش سرورش فرمود	میر قمان ... دین بود	بروضه او با کبراباد است	تا قیامت بفیض آباد است

۱۰۵۸

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبداللہ مسکین است در سنه یکهزار و شصت ہجری در اکبرآباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب بحر الواصلین

میر صالح که اہل عرفان بود	صاحب کشف راز یزدان بود	ذات پاکش که از حق آگاه است	لمعه نور نعمت اللہ است
عقل تاریخ آن ستوده نژاد	گفت کشفی بخلد آب بداد	با سال وصال آن خسرو	را تاریخ خلد میر صالح گو
	مدفن او باکبراباد است	بر جوش لیغفر ایزدی شاد است	۱۰۶۰

۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی را که سراسر از سنگ سرخ است در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبرابادی محل زوجه شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت ہجری تعمیر ساخته بود بر دروازه اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و مدرسه راحت جا و حمام لطافت ادا و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای مترددان اقطار رشک ده اسمانیان و دار النفع زمینیان ست در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایه والا پایه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور بیهمال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرره سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت الیفای رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق مرافق داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر مرمت این امکنه احتیاج افتد آنچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعه مسطور بر بهند این منازل قیمه در عرض و و سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم ہجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یا رب العالمین

سید ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود ہجری ولادت یافته جد او امیر سید عبد السلام در زمان خلافت اکبر بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبه بنگاله بود بفوجداری بردوان قیام داشتند

بعد از انکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام
امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک سپاه گری
دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا باکبراباد آمدند در انجا دست بیعت بعم خود امیر عبد الله که هم خسر او
بوده دادند و امیر عبد الله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه با اشغال
بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بامامت و صوبه داری برهانپور ممتاز بود در وفات او
بتاریخ بیست و دویم شهر ذی القعده سنه [illegible] داده و قبرستش و قبر پیر او خواجه محمد یحیی بر کنار دریاے جمن
مقابل گهات بلده اکبراباد واقع هست بعد وفات او امیر ابو العلا بمسند ارشاد نشسته بذوق و وجد و سماع
مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلا رجذبه این بیت خواجه حافظ را مے خواندند بیت فیض روح
القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ٭ از جمله کشف و کرامات او که در کتاب
تحفة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکے اینست که روزے امیر ابو العلا با یاران
حلقه محفل معارف گذاری بسته بودند که ناگاه جوگے با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بیارند
یاران همچنان کردند آنحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطره چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد
آن سارک از قفس برآمده بزنے زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم
شد که دختر کی هنود بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته باخود مے داشت و
در شب باز بحالت اصلی او در آورده حظ نفسانی خود مے نمود آنحضرت آن زن را فرمودند اگر ترا هواے رفتن
خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزکی شما باشم بعد از ان
زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب آنحضرت زن را بحبالهٔ نکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی علی
نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود هست و نوشته اند که امیر
ابو العلا از دست عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استسقا آن صاحب فراش شدند در چند روز پیش از
رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک
هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه
بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع هست و چهار دیواری
وسیع دارد و متصل تربت او مرقدے چند اند هر سال بروز وفات زایران در انتظام برای زیارت
قبر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر ست و بران سبحان ربی الاعلی منقوش ست و بطرف پایین
یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات بطور تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل
احرارے کنده هست

تاریخ

آنکه مستند تجب [illegible] پیر یگانه [illegible] مرشد پیر کلان [illegible]	حیف کرد [illegible] نهان [illegible] [illegible] فانیان [illegible]	[illegible] ابو العلا [illegible] مرشد [illegible]	[illegible] [illegible]

وفاتش در سنه هزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان ایشان شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

قال العشق لم یزل بنی الملک	فیض الرحمن یگانه درگاه ذوالجلال	چون داشت نظام دل از رشد و نظام	تاریخ انتقال زین انتظام دل ۱۰۶۲

۱۰۶۲

مسجد موتی

این مسجد که اندرون قلعه اکبرآباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است آیت یا آنکه نورانی بیت المعمور ثانی کر صبح در جنب صفای آن شامی است تیره و نور تجلی از فروغ صفای آن خشتی است خیره کرسی پایه ارتفاعش با سماق عرشش هم دوش گنبد فیض بارش باروان فردوس هم آغوش بنیان عالیشانش بنیان اسسه اساسش علی التقوی و زر وره مسجد اقصی السنش ترجمان فاستو سلیم و بحر بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب بسته با فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرنگینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال ابروان عید جا داده اسپی هر اطراف قلعه جبل نام مستقر الخلافت اکبرآباد که بازم درین حصار سپهر مقدار بر شده است کوی بالا لیست در دریا ی منور که در فضا سحاب رحمت میزانی است سیمین پایه دایره لیست گرد مهر انور که برتر شیخ انظار است نشانی است متین بنای بهشتی قصری است ملاازیک لولوی لالا که از سرآغاز معمور دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بر روی کار نیامده و از بدو ظهور عالم صدی سرا پا منور و مجال النظر آن جلوه ظهور ننموده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان نبیل احترام چهره افروز سلاطین بالی مسانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه موسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که تمین قدمش زمین را بر آسمان سرا ایوان ناروا ز روز نوش آسمان را با زمین فراوان نیاز بخشت و دولت برار عشق خدمتش دوام بدار سیه ملک و ملت برا اجمال طاقتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش درویزه کری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش و فیه نور سه تا بنای مملکت زر و استواری ﷺ اساس عدل برا زره پایداری ﷺ علام از چشمه تیغ ظفر تیغ ﷺ کنه جهانه کنار گبر ﷺ خیابش را فلک خدمتگاری ﷺ جبینش را سحر آئینه داری ﷺ آفتاب آسمان دین پروری و کمر لطیفه نوازی مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لکه روپیه از آخر سال بیست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری پیرایه انجام دریده و تاریخ اختتام بر سر گرفته از در هیهال سپاس نیست حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق ادای طاعات و اقتنای حسنات روزافزون کناد و اجر دلالت و هدایت آنرا روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گرداناد آمین یا رب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیان گل لقب فضل موصوف و بعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ مرحلت او ﷺ
قیل او خلو بالسلام آمنین ﷺ یافته اند
۱۰۶۳

۱۰۶۳

میر الهی

شاعری از سادات رشید آباد من توابع همدان است در اواخر عهد جهانگیری به هند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته دیوانی مشهور دارد در مرآت جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

۱۰۶۴	منیت دور از انجمن صحبت اهل	که لب گور در آید بسخن / گفت تاریخ وفاتش طاهر	بر سر خاک او ارباب زبان / برد الهی ز جهان کرسی سخن	جامه پوشید سیه چون آن سخن

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ آباد شاهجهان آباد بسیار خوب یافته و بادشاه صلهٔ آن پنجهزار روپیه عطا فرموده وفاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوح قبرش نوشته اند * یکی از دشواری راه فنا ترسی نرس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است
* احیای سخن چو کرد یحیی جان داد * ۱۰۶۴

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان آباد بر راه دهلی دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و بر پیشانی آن این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۴	شکر الله که گشت این مسجد	از شرف سجده گاه اهل نظر	سال تاریخ او خرد گفتا	گشته آباد کعبهٔ دیگر

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه رفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۰۶۵	عمدهٔ دنیا و دین و قدوهٔ کون و مکان	قبلهٔ اهل جهان کعبهٔ عرش آستان / ساعت روضه سال مماتش عقل گفت	میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا / صبح شنبه پنجم شوال باقی دار جان	چون از این دار الفنا شد جانب خلد جنان

شیخ عبد اللطیف برهانپوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه به تسخیر حیدرآباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شد و در آن بلده مدفون گشت تاریخ اوست * آه از آن شیخ کامل ۱۰۶۶

شیخ اسمعیل چشتی اکبرآبادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در اکبرآباد فوت کرده و در آنجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب بحر الواصلین

۱۰۶۶	شیخ عالی مقام اسمعیل	بر ره اهل حیث بود و کمیل	گفت تاریخ نقل او هاتف	ماه فردوس و جنت اسمعیل

ایضاً

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدا عیان و نهفت	در سیصوم سال رحلت او	خرد هم قدوه مشایخ گفت

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش بعارضه قولنج در عمر پنجاه و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود و لطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخاطب منصب هفت صدی و صد سوار از نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده و کاردیده درگاه شاهجهان بود در سنه هزار و شصت و هفت هجری بمرض عارضه اسهال از همراهی بادشاه جنت مکان کشمیر که آب و هوای انجا بمزاجش سازگاری داشته یافته از ماچهواره بنابر تغیر حالت گشتی سوار شده بتهاره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پس نعش لاشش او را بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم و عبد الله و اسمعیل و اسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهده منشی گری انتظام داشت منشات و مکاتبات که باهل زمان بخود نوشته جمع ساخته و مجموعه رنگین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد و بیشتر اشعارش بطرز قدما است تخلصش برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرات الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در انجا در سنه الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد بادشاه گفت که از گفته خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلی است بکفر آشنا که چندین بار ٭ بکعبه بردم و باز ش برهمن آوردم ٭ بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر رساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه برند ٭ چون بیاید هنوز خر باشد ٭ بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از وست ؎

ببین کرامت بتخانه مرا ای شیخ ٭ اگر خراب شود خانه خدا گردد

مسجد جامع شاهجهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که تا الی نزار و لفاصله هزار گز بادشاهی از قلعه شاهجهان اباد سمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بعهد سعد الله خان دیوان اعلی و فاضل خان خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد و این کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان گیهان خداوند کشور ستان گیتی خدا وند گردون توان سکندر شان قوانین عدل و داد جمشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده اختر خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

منظور نظر عنایت الهی مورد کرامت نامتناهی ناطق بکلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة المستغنی بالمالک و السلاطین خلیفة الله الارضین

باب یازدهم

الخاقان الاعدل الاعظم والقاآن الاجل الاکرم ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی لازالت رایات دولته المنصورة و اعلام الحضرة منشورة که دیده بصیرت حق بینش از شعشعه انوار هدایت انما یعمر مساجد الله

بر دروازه سوم

من امن بالله والیوم الاخر مستنیر است و آئینه ضمیر صادق گزینش از اشعه مشکات روایت احب البلاد الی الله مساجدها فروغ پذیر این مسجد گردون اساس که گردون تماس که گر بمثل رالمثل به مسجد اسس علی التقوی بیان نمایان باید اراد و اسست و بنیه الثابت فی الارض بر واسی نشان نه تمه و کیوان آستوار ارد تمه فلک نشانش از طبقات آسمان گذشته بشمه قطعات

سپهر نشانش باوج کیوان پیوسته

بر دروازه چهارم

گر ز طاق دقبه مقصوره اسش جوئی نشان ❊ هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان ❊ فرد بودی قبه گر گردون نبودی ثانیش ❊ طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کهکشان ❊ فروغ شمسه پیش طاق جهان نمایش روشنی بخش مصابیح سموات پر تو گلشن گنبد عالم آرایش نور افزای قنادیل جهات منبر سنگ مرمر ش چون منبر مسجد اقصی مرقات

بر دروازه پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق گشاده پیشانی بشارت رسان و اقف جار منبر سر علم الهدی الواب رحمت آالیش صلای واللہ یدعو الی دار السلام به سامع خاص و عام رسانیده منار سپهر مدارش ندای کبیر الذین احسنوا الحسنی ازنه رواق گنبد فیروزه فام گذرانیده سقف رفیع باصفایش تماشا گاه روحانیان کره افلاک

بر دروازه مسافته کتبه یا پادسی بخط طغرا نوشته است

بر دروازه هفتم

صحن وسیع دلکشایش سجده گاه پاک نژادان معموره خاک روح فضای فیض انتما و طیب هوای روح افزایش از روضه رضوان حکایت کرده و نمود بست ما معین حوض دلنشین لطافت آمالیش از چشمه سلسبیل خبر داده در روز جمعه دهم شهر شوال سال هزار و شصت هجری موافق سال چهارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجسته

بر دروازه هشتم

و طالع شایسته سرمایه اقبال و پیرایه اساس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کار پردازان کار دانان کار گزار و فرط اعتقاد و اهتمام کار فرمایان صاحب اقتدار و بذل جهد و جهد استادان ماهر و فنشور و فور کوشش پیشه کاران چابک دست صاحب هنر و الفاق مبلغ ده لکه روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازه نهم

ابقر قدوم اقدس بادشاه ظل اله صاحب نیت خداآگاه زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید اداء وظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و بنیاد اسلام و ایمان را متانت و رضانت کرامت فرمود سیاحان ربع مسکون و سالکان لونزدان گوه و هامون را آراسته عمارتی باین رفعت و حصانت را بعید النظر

بر دروازه دهم

مات یازدهم

دمرات خیال مرتسم گشته دحقایق گذران وقایع دهر وفکرت پردازان نظم ونثر اکسوانح نگاران
بدایع ارباب ملک و دولت وصنایع شناسان اصحاب کشت وقدرت اندا فراخته تمامی بارین شکوه عفت
بر زبان قلم و قلم بزبان نگذشته فراز نده کاخ هستی وطراز نده بلندی وپستی این نشیبان رفیع را
که فقرا الیمن بینش وزینت بخش کارخانه آفرینش است

بر دروازه یازدهم

باید ارد استه صدای تسبیح سبحانش را هنگامه آرای ذاکران جوامع ملکوت وزمزمه تهلیل جهلالتش را نشاد او ای بر
معتکفان جوامع جبروت دارا دریکس منابر معموره جهان را خطبه دولت جاوید طراز این پادشاه داد گرین پرور که بیامن
ذات مقدس مبارکش ابواب امن و امان بر روی روزگار گشاده داشت اراسته دارد بحق الحق و اهله

کتبه نور الله احمد * قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته

تاریخ

این کنم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست
مسجد این بیت اقصی ... اساس ...
نیست در روی ... جاحل ... اهل ... عشر
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است

جلوه گاه عاشق مسجد این استان
خلوت ره جانیان ... شمع ... جان
... عالی جا حضرت شاه جهان
قبله گاه آرزو با درجا القبن جاودان

بر توانوار وچون عالم فروزی کند
دست ... از جانش ساخته
ور نشانی خیر این سعی که ... همتش
مسجد کان کعبه آنی هست تاریخش بود

صبح را کرد ... نقش آن ... در دیار
... سعید ... گشته زین کار
جا ... کان ... اخر ... کاین
قبله جاها آباد مسجد شاهجهان ۱۰۶۷

عادماده تاریخ از زر دی حساب ابجد هزار وشصت وهفت میشود و انجا مسش در سنه هزار وشصت وشش بوقوع امده ...
لیکن چون قلیلی از کارها که دعا با نده بود نظر بهبود تاریخ بحکم پادشاه دران سال داخل نموده شده و پیرون مسجد در کنج
خوب ... دار الشفا و مدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاه جهان پادشاه

ازانجا که شاهجهان پادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولیعهد خود ساخته بود شاهزادگان دیگر برادرانش
خصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سومی بود مدام باوی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه هزار وشصت وهشت شاه
پادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولیعهد بود نظم ونسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد و رفت اخبار از هر دیار بسته نمود
و بسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد و عالمگیر که در دکن بود در سه صد وجوانمردی که حق سبقت از برادران دیگر برده بود
و مدام خیال پادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامرا و دیگر امرا را موافق ساخته لشکری
عظیم از اورنگ آباد بر سر محمد داراشکوه که در قلعه اکبرآباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضع قریب سموگره
کرده کرده از اکبرآباد دست با داراشکوه رو نمود و تا چند روز هنگامه آتش ورکارسه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبرآباد شتافت
و از آنجا نیز شکست خورده بدهلی رفت و از آنجا از خوف عالمگیر سوی لاهور به لکر روانه شد و اورنگ زیب عالمگیر اکبرآباد رسیده دوازده
خالی یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظربند محبوس نموده مالک تخت و تاج گردید تاریخ این معامله
که موافق طریق تعمیه است خیلی ازمانی گفته بود دیده عالم تنگ شده

تاریخ

١١

باب یازدهم

٢٠١٤

کرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر گفتم این چه ابلهی یکی تاریخش زانکه	دل گفت که حیف این پدر می بینم همه اتفاق پسر افتند و نشر می بینم بی تامل سر ابی یک شد و فر مرد	داد این جا فقط نشیر از اشارت بدلم هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد لیس این را همه بدخواه پدر می بینم	مشکل این است که هر روز بتر می بینم هیچ مهری که پسر را به پدر می بینم

١٠٦٨ یعنی اگر از عدد مصرعه اخر که یکهزار یانصد وچهل میشود الفاظ تامل را عدد سراو که الف باشد وهر دو چهارصد وهفتاد و دو میشود خارج نموده آید تاریخ براید

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار وبست وهشت هجری که مطابق روز اسمان است هفتم مهر سال شصت وچهار الهی موافق روز شهریور چهارم ابان ماه جلالی سال یانصد وچهل ویک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال نهصد وهشتاد وهشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد وسی ویک اسکندری معانق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار ششصد ونوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیرفته واین قطعه ملک الشعرا ابوطالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بشاه شاه جهان نامش اورنگ زیب کرد فلک	حلقی بجو مهر عالمتاب تخت زین پایه گشت عرش جناب طبع درباب سال تاریخش	تاج صاحب قران ثانی یافت چون بآن مژده افتاب اجتنب تدرا زد رقم آفتاب عالمتاب	گوهر بحر از وگرفته حساب افسر خویش بر هوا چو حباب

١٠٢٨ چون در سنه یکهزار وچهل وشش هجری بتاریخ بست وسیوم ماه ذی الحجه مطابق بست ونهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان کرد سامان بزم نشاطی فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخشش	که کلبانگ عیشش بگردون رسیده سر افراز با عید جاوید دیده فلک گفت تاریخ جشن زفافش	قران کرد سعدین دولت بجوی نهال برومند شاهی که دولت دو کوهر یک عقد دوران کشیده	که زانسان قران چشم انسان ندیده چو اقبال در سایه اش آرمیده

١٠٤٦ وشاه نواز خان مذکور از اعاظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار وسه هزار دو اسپه سه اسپه سرفرازی داشت واز طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار وشصت وهشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت وفرمانروائی بدست خود آورد وپس از ده ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد وسه اکبر شاهی موافق بست وسیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی ودوم اگست ماه جدیدی سال یکهزار وششصد وپنجاه وهشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان جهلی ... در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند وبار دوم

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی
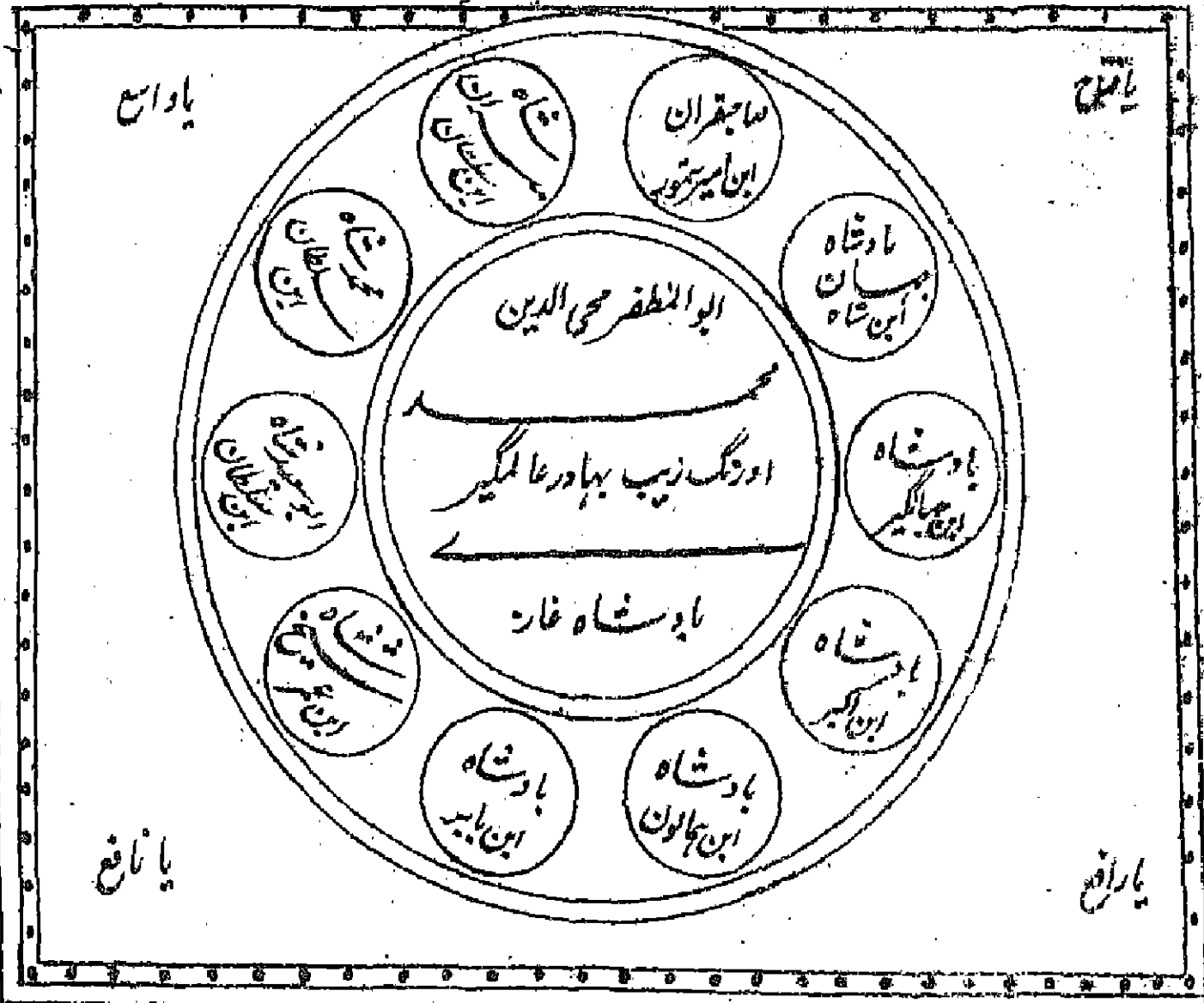
و مقرر فرموده بود که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسب بر روی اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنه قریب فالمنسی یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن * لوح محفوظ * یافتند ۱۰۷۷

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دومی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر سال هزار و بیست و پنج هجری وقوع یافته بعد هزیمت دارا شکوه باراده جنگ لشکری فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه داری آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرمود و عالمگیر این خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند و در آنجا که پانزده کروه ... از بلده الله آباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نه وقوع یافته و ضمیر شاعر که همراه آن [illegible] بود در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

ای خدیو توسو فتح مبارک باد		پیوسته ترا تاج مبارک باد		جستم زپی شکون فتح تاریخ		دل گفت شود فتح مبارک بادا

۱۰۶۹

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و پسر چهارم شاهجهان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله بزور گریخته در اراکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه آنجا یاراو و رابعه اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک قریب آمد

شهادت شاهزاده محمد داراشکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان و دل ایثار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت سنده گریخت عالمگیر هم در پی او رفت و بدل در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود آخر از آنجا بصوب گجرات رفته جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمده جنگ عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داد و بعد از آن بطرف بهکر رفته اراده فرار کرد لیکن بار ر[illegible] و که بتاریخ بیست و نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت و او را معه پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بیستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفته نهم شهر بور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضرآباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن داراشکوه شورشی عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بیست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد چند مردمان سخت جان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه آورده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است آن و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر آنجا مدفون اند دفن نمودند دارا و دو پسر بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در آن قلعه مقید ماند این تاریخ فقیر در شهادت داراشکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

عقل پای او بشب گرفت بگفت	قتل داراشکوه شد تاریخ

* و این تاریخ در شهادت او از مخبر الواصلین نوشته شده که از آن شش استخراج می باید *

تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال است		رتبه اش در مقام ابدال است		شاه داراشکوه نامش بود		در کمالات شیخ جا شش کرد
جمعه و غره مه عاشور		بود در روز وصال آن مغفور		سال تاریخ نقل آن شه چین		شد رقم صاحب بهشت برین
		مرقد آن قتیل عشق الله		هست در گنبد همایون شاه		

۱۰۷۰

و این اشعار ابدار از داراشکوه است که هنگام شهادت از زبانش سر زده

در وزی که شود [illegible] فطرت		داند هم که بود [illegible] کدورت		من دامن تو بگیرم اندر عرصات		گویم صنما بای [illegible] قتلت

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است
تعمیر ساخته سنگهای رنگارنگ در بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

شیخ مهدی که بود پیر جواد	ساخت مسجد خجسته بنیاد	گر تو خواهی عدد ز بنیادش	در حروف خجسته مسکن باد

۱۰۶۸

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر شاه

در دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان	شد بترتیب حسن باب الجنان	سال تاریخ از خرد جستم بگفت	داد خطر احضا حضیا بالامان

۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد دارا شکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دامنگیر شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر پیدا است اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود والله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کمر کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و در این باب گفته بیت کوه ماران بکمر لعل بدخشان دارد ٭ انچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد ٭ و آن باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای ازکوه می آیند و ملا شاه در ان باغ اقامت انداخته بتجمل تمام زیست میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصای درویشی گرفته بسیر جبال مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد از ین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط باو داشت و تعظیم میفرمود که در رسید دستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملا شاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل دارا شکوه متهم بالحاد شده و عالمگیر بادشاه او را از کشمیر طلب حضور فرموده لاجار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت والا فرستاد چون بمطالعه بادشاه رسید از تکلیف حضور معاف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد در لاهور رحلت نمود و مرقدش در انجا است و تاریخ نویسی بر لوح قبرش مکتوب شده ... داو ملا شاه بتوحید جان نمود تاریخ که در مجمع الواصلین مرقوم است و از ان سال هزار و شصت و نه استخراج می باید

تاریخ

مقتدای زمانه ملا شاه	نور الله قبره و سره	پیشوای محققان بوده	رهنمای مدققان بوده
از مریدان شیخ میر شه بود	جای عزلت بکاشمیرش بود	پاس انفاس کسب او بوده	منغمس عشق بی نهایت بوده
	عقل تاریخ آن خدا آگاه	گفت محبوب خلد ملا شاه	

۱۰۷۰

مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سر تا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

زانکه سر حقیقتش باور شد | خود هین ترا ز سپهر مینا در شد
ملا گوید که بر شده احمد بفلک | سرمد گوید فلک باحمد در شد

چون او را بقتلگاه بردند جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را به بندند سرمد از آن منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت توبهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت
ع عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز بتیغ از سرما وا کردند + لیس مردانه سر بزیر تیغ نهاد و جان داد
این دو تاریخ که یکی از آن تتمه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲

چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست | گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت

ایضاً تتمیم

۱۰۸۱

بعد سرمد این سر طاغی بگو | سال قتلش سرمد سرمست داد

تاریخ

۱۰۷۰

عارفی حق حکیم سرمد بود | ذات والای آن خدا آگاه
در همه عارفان سرآمد بود | بود بیشک قتیل عشق الله
همچو منصور فلک لعبه بازی | گفته ام سال قتل آن شیخ کی
بود ذاتش بپاکدامانی | بود مقبول سرمد مقتول

بنای پل سلیم گڈه

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نورگڈه که مشهور بسلیم گڈه است پلی احداث یافت تاریخ آن یافتند

اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳

نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سربلندی و نهضت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگ آباد معروف است و عمارت دلنشینی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست و هفتم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته از آن سال یکهزار و هفتاد و چهار بر میاید قطعه اینست

تاریخ

۱۰۷۴

حیف کز فوت قدوهٔ امرا | تا کند فتح ملک باقی را | دور زمان آفتاب صبح کمال
سبز داغ شد لفیت سیاه | رفت بیرون کشور حق آگاه | مردمک شد زگریه ابر سیاه | جست این مصرعه از زبان غنی
خسته از بسکه برق آه ازدل | آنکه داغ اندیشه تا ماهی | شد نفس ناله در گلو ما را | مرد اسلام خان والا جاه ۱۰۷۴
خرمن ماه مانند برگ کاه | همه آزاده دل گدا و شاه | همچو نی زین مصیبت جانکاه

نواب شجاعت خان خان زمان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش میرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ میرزا نبیره میرزا سلیمان والی بدخشان بود و میرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه شجاعت خان را بالقاب یار وفادار و خان سپاهی هم خطاب میکرد در اجین بشب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منها سه یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او +

تاریخ

در هزار و دوازده هم آمد	به یکم از رجب شجاعت خان	بازده چهارم از جمادی نخست	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال جملگی عمرش	هیچ عمرش کشفیع السن جانان	زین نشان شجاعت شد بحیا	رحمة الله علیه و الغفران

۱۰۷۵

ایضاً

به شب لیل احد چهارم از جماد نخست	هزار و خمس و سبعین شد بزرگ درست

۱۰۷۵

واز الفاظ خان عالیجاه شد و نیز از عبارت قضاء الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک الشعراء کشمیری است ع گفت بالفت شجاع زیبا رفت و تعمیه ع شجاعت خان لب از گفتن فرو بست
غم دل روی آسمان بگرفت

۱۰۷۵ ۱۰۷۵

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بیست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بیست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده دار الخلافه اکبرآباد وقوع یافت و در روضه ممتاز محل که مشهور به روضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بیست و شش روز لیکن مجموعه عمر آن و سریرآرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بیست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و چند روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از یکتخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم است

عبارت سر مرقد

مرقد منور و مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در شب بیست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و ششم هجری از جهان فانی بنزهتگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او لفظها گفته اند از آنجمله یکی این بیت را عالم سفر کرده شاه جهان ۱۰۷۶ از کی دنیا در هم شود و اشرف خان این بیت گفته

تاریخ

سال تاریخ فوت شاه جهان — رضی الله گفت اشرف خان ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات — برداشت بعزم سیر عقبی تخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را — گفتا خردم شاه جهان کرد وفات ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای داد ۱۰۷۶

و این چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

آنکه فردوس آشیان آمد
از رجب ماه بود بست و ششم

ثانی صاحب قران آمد
که ز شاهی شد بچرخ نهم
روضه او باکبرآباد است

شاه گیتی پناه شاه جهان
سال تاریخ رحلتش رضوان
همچو فردوس عرش بنیاد است

چون ز دنیا شده بقصر جنان
زو رقم عز خلد شاهجهان ۱۰۷۶

غضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاهی بود سه بار بحکومت سهارنپور لوای بهجت و سروری افراخته دو بار در زمان شاه جهان بادشاه بفوجداری میان دواب کامیاب گشته و مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت سهارنپور رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی ٹھٹھه سربلندی داشت هفتدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از ٹھٹھه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان غضنفر خان که بود — بر دلش سر الهی راز نهفت
دست جود او سحاب کرم — گرد حاجت از در دلها رفت
از سحاب فیض آن دریا نوال — گلشن جود و سخا گل شگفت
گوهر جان را نثار احتیاج — گرچه قیمت داشت لیکن در اوصفت
سال تاریخ مه روشن لقا — شد عدم از راه دلتنگ شده گفت ۱۰۷۷

باغ مرادآباد

چون عالمگیر بادشاه در مرادآباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافته‌اند

تاریخ

کرد باغی بنا شه عالمگیر — فیض بخش جهان چو مهر منیر
مهر تاریخ او چو کردم سوال — گفت هاتف که دیده باغ جمال

در این تاریخ اشتباه است اگر حرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت بر آید و اگر کمتر

تاریخ جمال بگیر نه سال یکهزار و یکصد استخراج یابد نه معلوم کدام درست است

شیخ حسن بن شیخ لطف الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر بخشی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد ؛ معشوق عاشقانها ؛ تاریخ وفات اوست گنبدی با شان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک از و یادگار است

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد او در سنه سبع و الف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون فراغ وافر گرفته وجایی در سلسله پدرانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین و الف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده ؛ رفته زجهان امام معصوم ؛ ۱۰۷۹ و ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چو آن آبروی خاندان نقشبندان — فسرده گشت دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد — وزین ویرانه آباد کهن بوم
ز دل پرسیدم از سال وفاتش — ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش میرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود در جودت طبع و ادراک و فنون علوم بر استاد خود ترجیح و شهرتی می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد میرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید بدین تخلص بسیار محظوظ بود در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن هند نمود و ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه تجن نه شد و بعد از سه روز فوت کرده میرزا محمد علی ماهر تتبعی میرزا جعفر معمایی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو داد از فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی — غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
غنی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش — که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

۱۰۷۹

ایضاً از سلیم که شاگرد او بود

۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که دل مسکین — هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پیر سند بگو — پنهان شده گنج سخن زیر زمین ۱۰۷۹

الصیف

دوش من گفت قائلی که چو مرد / نیست فانش چو انتقال ...
قلت اسکت انت لیس تدرکنا / کان لیقنا دطاهرا و نقیا
دل زخرد سال رحلتش طلب کرد
ان ولی الله حی غیر میت / زندگی دیگر ست ...
فال لنا ان تقول حی غنیا
... / مر دولی عند من یکون غنیا

۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبر است از همون سنگ که بران ایات قران ولوذوونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ وعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار وهشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال تاریخ فوت او جستم / از دل صاف پیر پاک شعر
آه سردی کشیده وگفت بگو / باد دائم مقام او بهشت ۱۰۸۰

۱۰۸۰

بای کوکلدی بنت لائم خان ۱۰۸۰ شنه

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق وحالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل لقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره بر کمر بسته باشد در دست سر جیابان میکرد وازصیدان باشه قوت حلال میساخت در اثنای سیاحت ملک بنگاله عبور افتاد ودر شهر اکبرنگر عرف راجمحل چو آمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص وعام آن دیار بوده است سر بر بالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی بدین شکل وهیئت مطهره بر کمر وباشه در دست خواهد آمد واو بیش نمازی کنید این گفت وجان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز وتکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری ازارباب طلب گرد آمدند وابو نصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان واکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند وشاه در موضع فیروزپور که از راجمحل مسافت چند کروه درسمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه بزار کابلی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند همدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید وفاتش در سنه هزار وهفتاد وهفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار وهشتاد استخراج مے یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه معالیجاه / نعمت الله مظهر الله
شده فیروزپور ازو معمور / ملک بنگاله گشت ازو پرنور
بود شاهانه دولت آن شاه / که ندارد بدین تکلف راه ۱۰۸۰
نارنولی است آن ولی خدا / ربع الله قدره ابدا
نعمت و دولتش ضیا بن شد / که مگر صاحب قران شد او
گفت تاریخ نقل او ایام / نعمت الله مهر عدن مرام ۱۰۸۰

ایضا

انکه در آفاق بود صاحب صدق ویقین / پر شده از نعمتش سفره چرخ و زمین
چون زجهان فنا رفت بدار البقا / سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

۱۰۸۰

باب یازدهم

میرزا صائب

امام غزل طرازان و سرآمد سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب در عنفوان شباب
و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرایی شاه عباس ثانی
یافت مرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صائب فوت
کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوسها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت +
بی کم و زیاده تاریخ بر آمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزلی از او که مطلع
اینست بیت در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بطریق تعویذ
بر سنگ مزار او کتابه قطعه مرمر است کنده شد. و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز صفاهان صائبا	رفت از این عالم بسوی خلد دار السلام	نامه آزاد انشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب شیرین کلام

۱۰۸۰

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی در صوبه اله آباد خدمت
صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هرگاه فتح بلخ بدست سلطان مراد بخش اتفاق
افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ محسن که مشتمل بر
مدح خان مذکور بود یافتند ازان روز از نظر پادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه
فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد همواره بدرس و افاده اشتغال داشتی و دیوانی ترتیب داده
مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال بود
وابستگی تمام بود اتفاقا در ان ایام ظفر خان ناظم صوبه کشمیر نیز با وی تعلق خاطر بهم رسانیده هر چند او را بجانب خود میل
خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از آنجا است بیت

خشت را بیدار سازد با دو دامان سبحه		مرده را زخمش آرد بوسه ای بابان سبحه
سینه چین سبحه شد شمله دستار شیخ		رشته تسبیح او شد تار پستان سبحه

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنابر ملاحظه حکومت ظفر خان ناخشنود شده
خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود
مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیابی سال فوتش را چو خوانی		محمد محسن شد محو فانی

۱۰۸۱

ایضا

چو نامش با تخلص همره شد و هم بر خوانی		شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی

۱۰۸۱

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار بملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت بهند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت بمنظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دارالخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر به پایه پنجهزاری رسید در مرآت جهان مرقوم هست که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردیده اکثری از احکام تحریفات اشاعه تکرار منمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود درگذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار ١٠٨١ و دیگری گفت

گفت نبی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبدالرؤف

در اکبرآباد متصل مزار میر کیلانی تربت خواجه عبدالرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم است

تاریخ

خواجه عبدالرؤف پاک نسب
سوی جنت بصد لطافت رفت
هاتف غیب گفت تاریخش
طائر روح آن خجسته نهاد
یکی از صاحب شرافت رفت ١٠٨١
زین گلستان بصد ظرافت رفت

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور در ملک آرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در جهان
شد خاطر جمیع محبانش شاد و شاد
تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من
ها تخن ان بهره بهار باغ حسین بنا نهاد ١١٣١ [illegible]

تاریخ سرای بختاورنگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاورنگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطرخواه ایشان گفته آورده باد شاه تا امرای عظام هرکه شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور برپیشانی آن سرای کنده شد

تاریخ

در جهان عهد عالمگیر شاه
رد نقش از گلشن مسجد فرود
زیب تاج و تخت و فخر دین او
آبروی دیگر از تالاب او
مهر تعمیر سرای دلکشا
چون شد این معموره گلشن بنا
خان بختاور که همت گستر است
عقل بختاورنگر نامش نهاد

شایان ملک الملوک و در ان استحقاق باخلاق الله البالغ کمل بالغ بل احیا و سینه رسول الله جنان بمرتبه ... پرداخت که خانه خود سر خانه خدا ساخت همایون ولی که از حصال سلطانی بصفات سبحانی گرایید مبارک منزلی که از دار الخلافت بهیبت الهی پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزا اورنگ کشورستانی گرش با جگیر چین و فرنگ تعمیرش مسجد کن کلیساهای اهل شرکت و نفاق و تحریمش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق بهترین امر گزیده عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بانی عالمگیرش گویند بسیار خوب است بنا لیکن بنا و اثبات دین کامل لا لیس لا ی لقی ... باطل بنای اسلام تاریخ بنا وش یعنی کلمه اشهد ان لا اله الا الله وحده و ان محمد عبده و رسوله بحساب سال بنیادش فقط حالا این عمارت سراسر از کچهری پرسته‌ نگی دیگر یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر پرسته باشند صاحب در اطرافش دکان بیوپاریان تعمیر کنانیده رونقی دیگر بخشید

۱۰۸۵

سکندر شاه

۱۰۸۶

پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او یافته اند + وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا در دا و دردا و بلا که از چشم جهان | در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
صد هزار افسوس و اندوه و غم و درد است و آه | شاه عالمگیر را از سوز فرزند ملال
خاک بادا بر سر این روزگار بی وفا | چاک بادا سینه این گیتی نامهربان
در دوشنبه هشتم شوال سال نقل او | شد رقم سلطان محمد صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

۱۰۸۷

سعید خان قریشی

نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معموره ملتان است در عنفوان ... ملازم سلطان مراد بخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمد آباد گجرات رفت و بکمال بذله در تقرب از تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بجهر ابشاهزاده سیرعنت دارو غه غسلخانه که سیکه از حلیه‌ها بود در راه نزد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه حیات تو جناب الله است + هر حکم تو چون حکم کتاب الله است + این حیله دیو فعل شاع درست + ابلیس صفت مانع باب الله است + سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک و خوانین و احاد الناس لمحه

فارغ ز دین و کفر شده بعد از این سعید		با دم نیاز دست خود و دست یار

و همچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنا بر خواهش سلطان دارا شکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود و پس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه با وجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسد خان دیوان اعلی وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان رفته بود از عالم رحلت نمود و در مقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی نی واقع است تا امروز موجود هست و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم هست عبارت

این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت خسرو دین پناه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸	گذشت شانزدهم روز از محرم ماه		شب شنبه و هنگام صبحدم بود	کز آن محمد مهدی سپرد جان بإله

این قبه پر نور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در شنه ا هجری تعمیر شد فقط

سید اسمعیل

در عمر هفتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل نما بر می آید چنانچه تاریخ فوت او «سید افضل زمانه یافته اند» یکی از مریدان وی این تاریخ گفته

تاریخ

مهدی دین رحیمی کز فیض عالم بود	دلهای تنگ و تیره باز یافته ضیا		چون آن سید روح شهر نفیس بباغ خلد	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

1088 ۱۰۸۸ ۱۰۸۹

ایضاً

شد ز جهان چو پیر من سوی مقام مرتضی		سوی مقام مرتضی شد ز جهان چو پیر من
طبع شده شیرین من از پی سال وصل او		از پی سال وصل او طبع شده شیرین من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم		از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود		عاشق شیر حق بود سال وصال پیر من ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجمین شوال میر من داخل جنت شده ۱۰۰۵

میرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو و پسر کسی بوده در اکبر آباد توطن داشت پدرش در سرکار میرزا جعفر بسطالی نوکر بود و میرزا بلطایف الحیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون ناهد

تاریخ

بود و بتنهای خود نموده در تربیتش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سایر شعرا عصر جهانگیر و شاهجهانی صحبتها داشته و از محمد داراشکوه بخطاب مرید خان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده [illegible] کرده بارادت آنجا بهم بخشید مرید خان خطابم بعد از فوت داراشکوه و میرزا جعفر بلباس فقر در آمده ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرده و دیگر نسبت و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت دانشمند خان که در مذهب خویش بتعصب هرچه تمامتر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی از زاویه مطلق گرفت و از خانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافت

تاریخ

حیف نیّر جهان معنی طراز رفت — مست بکنج عدم از تیغ موت شد
سرخوش عندلیب خوش صدای [illegible] زوال — گفت خرد آه آه ماهر با نوشید ۱۰۸۹

۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این است

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد — قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
خامه بفکر [illegible] زد از سال تاریخش رقم — سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و دو هجری باقر خان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

چاهی شد و حوض دلکشا رست — در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت — سر چشمهٔ آبروی دارین ۱۰۹۲

۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و چونیان بتربیت رای کانجه پدر رنجپور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

چاهی بنا نموده بهمت رای کانجه — تاریخ گفت هاتف لا زال خیر جاری ۱۰۹۳

۱۰۹۳

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از آثار محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن حیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که پادشاه آخر سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده [illegible] نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلنشین در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را چار محل موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی این است

تاریخ

خشت اول چو بر زمین انداخت		هاتفی گفت با امام رضا ۱۰۹۴	

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای الفاصله یک کروه شرقی از شهر شهجهان‌آباد است مردمان آنجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و ترتیبی دارد که بران هیچ نوشته نیست تا بدیکه مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

در دولت اورنگ شه عالمگیر	تعمیر شد این بقعه فردوس نظیر	اندر سنه هزار و تسعین و چهار	شد بانی همتا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴

بختاورخان

یکی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به بختاورنگر که قریب دهلی است بنا نموده او است در سنه هزار و نود و پنج فوت شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

دریغ از جهان بختاورخان برفت	نماند آب در گلستان سخن	خرد خواست تاریخ فوتش ز دل	بگفتا که گو هر دان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته مهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه‌ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دارالسلطنت گردید در آنجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بیست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از آنجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر ۱۰۷۷
و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیرخان که یکی از امرای عالمگیری بود آمد و در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته ۔ بازن و فرزند سنبها شد اسیر ۱۰۹۰ ۔ بعد از چند اوقات سیواجی که بتاریخ بیست و چهارم ربیع الآخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا آنکه باز گرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این علامه عنایت ۔ کافری جهنمی رفت ۱۰۹۹ ۔ یافته اند

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و بر ایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سرحلقه دزدی که ما بجی رام	از باد بروت بستم در دست	با هفت پسر که بود آتش	چون کوه سری بتیغ می‌بست
عمری در کوهسار میوات	می‌بود چو خرس از خود کی مست	با لشکر خان آسمان جاه	گردید طرف ز فطرت پست
یعنی به پناه قلعه کوه	بر جنگ سوار زان کمر بست	آتش ز ته سوار ان خورد	چندانکه ز سنگ چون شرر جست
بکجهت مصدر هزار تشویش	تا از دم تیغ بی امان رست	در تاریخ تخمیس شکر	فرمود دل نرو که شکست ۱۰۹۷

ایضاً تتمه

۱۰۹۷	تیغ شاه عالمگیر غازی	شنیدم ملک سلم بود شد فتح	پی فتح دکن بی پای افزار	نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تانا شاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه از پسری نبود در سلطنت و ذکای او مفتون شده او را دامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار و نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷	از نصرت بادشاه غازی	گردید دل جهانیان شاد	آمد بقلم حساب تاریخ	شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعه گولکنده و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده بجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و مشهور به قلیچ خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بساط حرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایة بست و چهارم ذیقعده سنه جلوس والا سطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاده در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل وجاء الحق + و منشی عبد العالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۹	ای شاه جهان جهانپناهی کردی	فتحی عجب از لطف الهی کردی	از مصرعه تاریخ شنو مژده نو	فتح البالی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما من گفت بنویس ۲ — مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

یعنی اگر عدد زبان کلک را که حرف کاف است با عدد لفظ من یکجا کرده با عدد مصرعه اخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر این تاریخ یافت — ۱۰۹۸

تاریخ

مددجو از علی آگاه بر گو ۱۱ — مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

۱۰۹۹

حضرت پیر محمد قطب دین ‖ چون ز دنیا با دل آگاه رفت

سال تاریخ شه مردوسرا ‖ گفت با الف عارف باالله رفت ۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید میرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

۱۱۰۰

شکر خدا که صاحب با فضل حق ‖ جمعیت اضافه اقبال بسر رسید

تا شکر این عطیه برد آن کریم نژاد ‖ تاریخ او مراتب بی‌حد ایزدی ۱۱۰۰

مات دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

میرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن امام موسی الرضا بوده در خوشخیالی و معنی طرازی و شعرفهمی و انشاپردازی نظیر نداشت در اوایل فطرت تخلص میکرد آخر موسوی اختیار نموده فرمودند که از من نسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب خانی هم برهمین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار میرزا معز بسامان گشته
چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از من شریف او پرسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمایند و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد میرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار بگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این است +

تاریخ

۱۱۰۰

کشید آه و بگفتا عقل تاریخ ‖ معز الدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۶

ایضاً

در دنیا جست هستی این سرا نیست ‖ معز موسوی خان شهنشان

ز حیرت خواست سال تاریخ فوتش ‖ خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و میرزا عبدالقادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج می‌یابد نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشک اقبال دارد امروز	همراهی جان سوی احیاد	۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دوران رسید بارش شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهر است زیور جاه	حاسد ماتمزده دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژده او خامه این فیض	عالم جنبت عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الف هم	مطلوب دوای سینه و شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون بمکان سوی خاص	شعری زده مصرع همزاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	ستاره ز الف دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفضایل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا	در رسته فتنه ستی بی تمیز	هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ۱۱۰۱	پیمانه عمر بود ناشش گویا

۱۱۰۱

تاریخ فتح قلعه ستهر

چون در سنه یک هزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

چو تاریخش ز عقل خویش جستم	بگفت انک شکست ای کنار ۱۱۰۲

۱۱۰۲

روح الله خان میربخشی

پسر خاله‌زاده عالمگیر بادشاه بود در تاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نوردید تاریخ وفات حیف ز روح الله خان ۱۱۰۳ بزیادت یکصد دیافته‌اند

۱۱۰۳

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائه و الف رحلت نموده مرقد او بست جنوب اورنگاباد مشهور است و زیارتگاه خلایق تاریخ وفات او نور فقیر ۱۱۰۴ یافته‌اند بعد از وفات او سید قطب الدین عرف متقی سجاده‌نشین او گردیده

۱۱۰۴

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب جانجهان بهادر در ایام صوبه داری صوبه الهاباد در آن شهر در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری باغی ترتیب ساخت روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت بدین سال تاریخش یافت

۱۱۰۷ روح الامین باغ فدک

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی

از اولاد قاضی بده بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب جان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه الهاباد مفوض بود و اقطاع سرکار بهار و آرل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ ظلم و نسق خوب نموده که نامش در آن زمین مخصوص در راجها ماتی ملک تبدیله شده و رسیده بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه اینها در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ الله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ ... شهر ... سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوست نعش ایشان را آورده متصل چوک شاه عبد الجلیل در الهاباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون شه سبحان | غازی اسحق و شیخ عبد السبحان | باید که بانتش زمین گردد تیر | خون ها بارد فلک بجای باران
افسوس و دریغ با جفای گردون | دایم باد آن سیه درونی را لعن | تیر سم که برای انتقامش تیر | موقوف شود قیامت ... دانان
تاریخ شهادتش ز شین آن بری | از هجر هزار و یکصد و هفت بدان

۱۱۰۷

ایضاً

۱۱۰۷ محمد اسحق شهید المرشد

میر محمد زمان متخلص به راسخ سرهندی

سیدی والا نژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی نوکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد وفاتش در سرهند بسال سبع و مائة والف واقع شده و میر خوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

۱۱۰۷ راسخ و هم بود محمد زمان ما و خرد او گفته

تاریخ

۱۱۰۷ محمد زمان راسخ خوش خیال | در یغا سبحان آفرین جان ببرد | چو تاریخ فوتش ز اهل تحقیق خواست | خرد گفت با دل که راسخ بمرد

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بود تخلص او علی است و مولد سرهند و از سلسله نقشبندیه بود قریب بشصت سال عمر یافت و باشاره محبوب دلی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت ورزید و چون بهم رسانید همدم از دوستی بوعلی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نموده در حوالی مرقد

سلطان المشایخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت نیز یادت یک عدد مصرعه آه آه از رحلت ناصر علی + و سر خوش این قطعه گفته ۱۱۰۹

وارسته علی بهبت بی پروا	از راحت رنج و پر مستغنی رفت	دایم چو توجهش سوی معنی بود	دل کنده ز صورت کده هستی رفت
	سر خوش ز خرد سال وفاتش پرسید	گفت آه علی بعالم فانی رفت	

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و مطالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نمود بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت لعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف تاریخ فوتش را + رحل جنت مثواه + یافته ۱۱۰۷

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر پادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و میرزا عبد القادر بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته بدو فرستاد

فقرات تاریخ

اقتدار بهار ملک و دل + استقلال اقتدام حلم و عمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال مدارج گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی منافت دوستان نوازی + جاه دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاهجهان آباد + سبحان الصاحب کواکب لوا مبارکباد ۱۱۱۰

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر پادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت	عقلم بسال فوتش مشغول کار شد	ناگه والقم چه گفت از روی حق		در صوبه جنان سوانح نگار شد

۱۱۱۱

فتح قلعه بنت گده

در دوازدهم جمادی الاخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بنت گده بتصرف اولیای دولت عالمگیری در آمد تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست ۱۱۱۱

فتح قلعه ستاره از عالمگیر پادشاه

چون عالمگیر پادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گده را فتح نمود میر عبد الجلیل بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را گلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت پادشاه گذرانید و مورد تحسین پادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح شاه هند + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می باید چندی از آن تاریخها نوشته میشود ۱۱۱۱

تاریخ

چو شد ابهام زین عضو آورد
زانگشتان شد پدید ابهام

لیک در اسم اعظم در شماره
وابر چهار الف گردم لفظ
چنین تاریخ گفتن احسن است

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکارا

ز تیغ او عدو شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

واین نوعه تاریخ را استنباط گویند که بصورت اعداد سال هجری بیان نمود یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری یعنی یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نموده ابهام شکل سنه که بران چهار الف نویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخی گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافتم +

الف تعمیه

چو شاه عالمگیر آفتاب عالمتاب
چنان بزلزله امد زمین ز هیبت او

گر تیغ او ست کلید فتح ستاره
که کوه گشت چو در با قلعه سندرا
۵۵ ۲۲۲
چو او درون ستاره شود دو بیت

ستاره قلعه گشت کنار ازمحاصره کرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر می‌کردم
۱۲۲
طلوع کرد در او آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
برآمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ چنو دو ستر که مذکر کرده شود و با اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب سفر انید تاریخ بر آید تاریخ دیگر از ان چهار مرتبه تاریخ استخراج می‌باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ منقوط

ستاره فتح فرمود از اشاره
جهان عاطل جهان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتی
محمد شاه اساس سطحه را کند

که زو شد چار تاریخ آشکاره
برآمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جداگانه بر می‌آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

خشتی پاره گیر فتح ستاره گره
نظاره کن جوانب اطراف بوستان

این بیت را بتعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ با لفظ شود از لفظ دبستان

یعنی لفظ حشن را اگر سه پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و ده عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است داده تاریخ الفاظ حشن و بی و نون است که هر یکی از ان حرف منقوطه است واین تاریخ نوشته می‌شود بسبیل تعمیه است

تاریخ

چو سلیه سنها در انگشت
تیغ شهنشاه گشت سیپاره

دالفها ی این احد با یکجا
تو تعمیه تاریخ فتح ستاره

یعنی الف الف سه بار و یک الف تام سنها دو الف اسم را که جمع چهار الف میشود و چون یکجا نویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر پادشاه است

تاریخ

ا مسعود بیشق القمر عیان شد
اعجاز نشر و حی با تیغ فتح ستاره

اگرچه این تاریخ نیز خوب است از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می یابد اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است بتصرف عالمگیر بادشاه در آمد تاریخ این فتح را نیز انصر الله ۱۱۱۲ یافته

۱۱۰۲

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

۱۱۱۲

زین گل که ز گلشن چمن شگفته	افسر دل طبیعت امکان رفت
تاریخ بهار او سر دش بتحقیق	جمعه دهم جمادی الاخر گفت ۱۱۱۲

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت اتفاق یافته و حسب خواهش خود شوهر نکشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قرآن بود و در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب المنشآت از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی ۱۱۱۳ تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست

۱۱۱۳

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت	غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

ای تفرج این چرخ بیدار اکن	نظر شاه جهان و بجمال ارا کن
فقفا فقفا نشو والیعز زمین هرگز	تو خواه قال به چنگ او تماشا کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید	یا دل از راه دیده می آید
بود عدم هم بعشق شوری هست	گل دامن دریده می آید

فرد

ای چون تشنه بمیرد سوی دریا منگر	هر یک قطره آبی جگرت نشکافد

ایضاً

آخته خون نشانم شفق از نگاه کیست	مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست	سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
در نهان خونم ظاهر کرد رنگ گل نازم	رنگ من اندر نهان آن سرخ گل سیماست
بلبل از شاگردیم شد هم نشین گل ز باغ	در محبت کامل پروانه هم شاگرد ماست
گسکه بار غم بدوش ناخنم سر روزگار	دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام
زیب و زینت بس همین نامم که زیب النساست	جان نیلی کرد این نام بس نسبت اوست

مصرعه از زیب النسا

از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

در سایهٔ ذوالفقار علی سر بنه	ناصر علی بنام علی برده پناه

لطف الله خان پسر سعد الله خان

درکتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده هجری عالمگیر بادشاه از بهادرگده که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کنرانه بکهزار آمد و چهاردهم ماه شعبان پای آن حصار نزول لشکر فیروزی اثر بهجت برین برآورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاودانی نهضت فرمود وفات چیزی که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرد و تاریخ وفات او یافته اند

صد افسوس ز لطف الله خان ۱۱۱۴

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و میرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارکبادخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ ۱۱۱۴

پیشگاه کرم انتساب + حشم کواکب فیاض رکاب + ناز و نعمت دستگاه + فائض صاحب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر استان + والی ملک کرم الله خان + بمنصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده والدالاکبا در سنه یکهزار و هیژده هجری در خانه او در عوض یکهفته پسری و دختری تولد شدند و میرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافت +

تاریخ

رسیدن طرب ماه و آفتاب برک ۱۱۱۸

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بیست هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هجده هجری که موافق روز تیر سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه و یک اکبرشاهی مطابق روز رسن پنجم اسفندارمذ ماه جلالی سال ششصد و بیست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بیست و یکم فروری ماه انگریزی تاریخ چهارم ماه تاریخ جلوسی سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمدنگر دکن بوقوع آمده لاشش او را در شهر خجسته بنیاد اورنگ آباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غره ذی القعده
روز جلوس پنجاه سال و بست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و هیجده یوم بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی
سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال و شش ماه و بست و هشت یوم و جمله
عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود ملقب از بعد وفات به حضرت خلد مکان
قرار یافته مستعد خان محمد شافی در اخر ماثر عالمگیری می نویسد که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام
خلافت پنجاه سال و دو ماه و بست و هشت یوم و این از غره رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است
که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ نعمت توجه فرمودند من رعنایت الله خان
از استیلای چنین واهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم
این غزل بر آمد

غزل

تا ز می خانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز بر آمده قضیه ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا
حیدر قاضی دار رشد نقل فال کردیم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستیم و بارها کشادیم مگر آن غزل
بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتیم می بینیم که گذارم بر قبری افتاد حضرت لطف قامت از آنجا بر آمد مرا خطاب
فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش
از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که
در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته
بود و با مید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح
مزارش منقوش است از آنجمله یک بیت اینست

بیت

از جفای چرخ و زبهر اورنگ
برد آخر آرزوی محمد اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود
و متخلص بخود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع بنسبت کسی نکاح نپذیرفت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و
زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در مسجد زینت النسا که بتعمیر
ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمدنگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت با لشکری عظیم از کابل رو بسوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هرچند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع از دو نیمان خود بالتقسیم نماید لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه قبول نفرمود و باراده جنگ از احمدنگر کوچ نمود و چون بهادر شاه با لشکر خود قریب اکبرآباد رسید در میدان دهولپور که دوازده کروه از آگره واقع است تلاشی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه بالبیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست

تاریخ

۱۱۱۹	شاهزاده دلاور دستی از درم	+	حقا که بنو و هیچ از رستم کم	⁂	دیدند سر و تنش جدا چون از هم	⁂	گفتند همه ای محمد اعظم ۱۱۱۹

ایضاً

۱۱۱۹	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی	⁂	آواز غیب آمد کی جنت المکانی	+	گشتی بفضل ایزد اختر شهید اکبر	+	تاریخ رزمگاهش شد کربلای ثانی

۱۱۱۹

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را اینچنین خوانند بهتر باشد

چون مقتل کربلا شد میدان رزمگاهست ⁂ تاریخ تو ازان شد گشته کربلای ثانی ⁂ مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه و بیست روز و در عزیمت جنگ امامور خان او را داخل بادشاهان ننموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال و کسری بوده

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد می نویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو در سند

۱۱۲۲ | از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او "آه آه امتیاز خان" ۱۱۲۲ یافته در کتاب عمادة السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور بمیر ابو علی بوریانشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال او پسری داشت خیلی باهوش و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر

چه قدر غنچه شود گل که نهالی تو شود ⁂ تا کجا آب خورد سرو که بیان تو شود ⁂

شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور شاهزادت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحبالهٔ نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که پسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسرزاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی است +

زینت النساء بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکے زیب النساء بیگم دویم زینت النساء بیگم سیوم زبدة النساء بیگم چهارم بدر النساء بیگم پنجم مهر النساء بیگم و زینت النساء بیگم در حین حیات خود مسجدے تعمیر ساخته مشهور زینت المساجد این مسجد عالیشان از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج بر کنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن این مسجد موجود است و لطرف بالای قبر آیة قل یا عبادی الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس ست + سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس ست + امیدوار حسن خاتمه طیبه زینت النساء بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازی انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجری

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صوری و معنوی امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سیدپور از توابع غازی پور ست باشاره پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسی دارد مسجدے که سنه هزار و هشتاد هجری تعمیر نموده تاریخش بقعة الفضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بیست و سیوم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف ست و بسن هشتاد و شش ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجری فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیی مشهور بشاه خوب الله که برادر زاده و هم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد ست +

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجری از بطن نواب بائی که هند و نسب بود در برهانپور تولد یافته و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام حیات پدر از دیگر خطابات بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر حقیقی او اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بجای پدر بزرگوار بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده وکیل مطلق به اسد خان و عهده میر بخشیگری برپسرش ذوالفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + ما آفتاب عالمتابیم + ۱۱۱۹ و دیگرے این مصرع یافته + شاه عالم بادشاه ۱۱۱۹ مالک و اورنگ جهان + ۱۱۱۹ و فضل الله در دلیش در تاریخ جلوس او گفت + الله بامعظم + و غیر ازین دیگران تاریخ کلمه خارجے بسیار گفته +

تاریخ

سنه ۱۱۲۰

کن سر اعظم جدا از تیغ خوان + ۱۱۲۰ زیب افسر شاه عالم بادشاه

تاریخ از میرزا بیدل

جلوس معدلت آثار بادشاه دین + باین مجمع اسرار واده امان + شبوت از فیض یزدان جلال قدرت شان + همان خلیفه جهان معظم دو جهان ۱۱۱۹

وچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجدهم هجری شمار
چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

نشست چون بسریر جهان بهادرشاه + رسید قره دولت بعالم بالا + ز منظر فلک آورده سر برون بالطف + بگفت سال جلوسش نظام ملک دلا ۱۱۱۹

بهادرشاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران
و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه
هفت شاهزادگان بدست راست و چپ وی می نشستند بدین بیان است پسر بزرگ او معز الدین جهاندارشاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین
و یکی دیگر و نیز پسر دوم وی عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت و محمد بیدار دل پسر بیداربخت ابن محمد اعظم شاه بدست
چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر
جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش و لد عالمگیر یعنی
محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادرشاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود
چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادرشاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او
رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت رو بجنگ آورد و کشته شد و بهادرشاه بتاریخ بست
و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت
بهم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

در وفاتش ای عزیزی یا شدند + بیفض فضل و نعمت و عدل و کرم ۱۱۲۴

یعنی اگر از سر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ
وفات او که نیز تعمیه بسقاط الحروف گفته +

تاریخ

گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادرشاه ۱۱۴۷ ۲۳

مدت سلطنت بهادرشاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز اگر بعد
از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال و ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او
بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادرشاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل حویلی
مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نموده
این بادشاه است و این بیت که از مصرعه دوم یکی آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

در خور بست الله بامر مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا ۱۱۲۴

متصل مجر او قبر عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع است +

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش
بهادر شاه مسه بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندار شاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع
الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیر الامرا
ذوالفقار خان یکطرف شده برسر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت میشمرد آمده شروع بجدال نمودند
چون عظیم الشان کشته شد بتخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیر الامرا ذوالفقار خان را
منظور بود که معز الدین جهاندار شاه را بتخت نشانند چنانچه بعد از سه روز بار آتش قتال و جدال مشتعل و فروزان شد
و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بلا مزاحمت غیری
در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان
محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقار خان بکشت اهل وفات تاریخ جلوس او از تاریخ هفدهم
ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادر شاه است نوشته اند

بیت سکه

زد سکه در ملک چون مهر و ماه ❊ شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مستقل در شهر پتنه برای
نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه
شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در پیکار به
جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف
بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر
خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم بسمت او فرستاد و فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او
سید عبد الله خان صوبه دار اله آباد و را که سادات بارهه بودند بعد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم
تا به کهجوه که پنجاه کروهی از بلده اله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود
و اعز الدین بتاریخ بیست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف آگره شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز
بسوی آگره روانه گردید چون در اکبر آباد رسید با جهاندار شاه بمحاربه دست داد و آخر جهاندار شاه
نیز بتاریخ هفدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته ریش و بروت خود تراشیده بطرف
شاهجهان آباد بشتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ بیست و سیوم ماه مذکور در اکبر آباد بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضر آباد که یک کروه از دهلی فاصله
دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسد خان را معه پسرش امیر الامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ که بعد
هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذوالفقار خان نخواست که پیش فرخ سیر برود لیکن پدرش
او را تسلی کرده و دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر او برد هرچند

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را همراه جهاندار شاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشان از تن جدا ساخته بر سینان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پاے بسته بر پشت فیل یکے اینصوب و دیگرے آنصوب آویخته با شان و شوکت تمام بسوے شهر کوچ کرد چون بدهلے رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست و سیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون هم درین سال که سنه هزار و یکصد و بست و چهار بود بهادر شاه هم جهاندار شاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ تعمیه یافته ۞ 1124

تاریخ

بهادر شد هم جهاندار شاه ۞ بیک سال زین دار فانی برفت ۞ سر مملکت دور کرده سر تیر ۞ بهادر برفت و جهاندار گرفت 1122

یعنے اگر عدد حرف میم که سر مملکت است از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ بر آید مدت سلطنت جهاندار شاه از روز وفات پدرش تا سوز[illegible] در اکبر آباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نهه ماه دیگر و لقب او بعد وفات خلد آرامگاه قرار یافته مقبره او در دهلے است نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

1127 این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر است تاریخ ولادت اوست ۞ زبرج اسد رونمود آفتاب ۞ چون بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجرے بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندار شاه بقتل رسید پدرش در غم فرزند که عمر نود ساله و کبیر سنے داشت وجوا[illegible] این تاریخ در شهادت او گفت ۞ 1124

حالت شام غریبان با دو چشم خونفشان ۞ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان شود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر در سنه یکهزار و یکصد و بست و نهه هجرے در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ۞

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر است که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازے داشت و مرزا ایزد بخش در فنون و علوم یگانه روزگار بود در اوایل عهد منشیگرے سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشیگرے عالمگیر بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیما بین شاهزادگان یعنے بهادر شاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد عظیم الشان پسر بهادر شاه که پدر فرخ سیر بود بمصاحبت اعظم شاه پرداخت شخصے بمرزا گفت که بلاے عظیم می آید یعنی عظیم الشان میآید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ۞ چون بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبید گفت که تو آنچنان کلام گفتی فیما بین پدران چه سروکار بود پس فرمود تا موے بر پشتش را یکیک از پیچ برکندند و در السوے بسته بصد خوار هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و بست و چهار هجرے بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه اگره موجود است که نایه مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تحصیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده عالمگیر بادشاه است ۞

[illegible] الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادر شاه

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هشتم ماه ذی الحجه سال یکهزار یکصد و بست و چهار ہجری بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروای جلوس نمود و بعد از ان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامرا ذوالفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبهچند دیوان امیرالامرا مذکور را بدست آورده زبانش بریده و بسیاری از امرا جهاندار شاه را گرفته بزندان کشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را اعمی و مقید گردانیده و سید عبدالله خان را بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت وزارت و خلعت امیر الامرائی به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود و بیت سکه و تاریخ جلوسش اینست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	بادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افراو   افتاب سپهر مملکت است   گفت الفت که سال سلطنتش   افتاب کمال سلطنت است

و چون که چند روز بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخی این بیت که از الفاظ ابد باد فرخ از یک سال مذکور برمی آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۶

بفرخ سیر تاج و رلا ستر یکی	خدایا ابد باد فرخ از یکی

در شروع سال یکهزار و بست و شش هجری جشن کدخدائی فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهوری بمیان آمد گویند این چنین طوی عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبدالجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنوری داده خصوص در مقامی که اسامی پرده های هندی در ضمن الفاظ پارسی آورده وسی التصنیع صد جلال بکار برده این چند بیت از ان مقام است +

ابیات

چو سید دل نهاد چون جنگ — اگر شالو ر یا خسرو چنانک امد
سرود از چهره میرا سا رنگ — بی این نغمه از حسرت ملالک ا...

شگفتنای دل از دست تار آ — شگفتن بخان سر سیر وار با
گران زلف کل پوس کار آ — که کردی سینه ها را صحن گلزار

مثل این نغمه را و آتش نیز زد — نوا گوید قوام سا حرسی امر
سر و صد چوب لا دلمه بی رنق — بی النغمه هم چون بیت سخن جز امر

چنان در نغمه با شد دلپذیر — بالفت جهدگر را داده باری
گر از افسون ان تشم ولی گیری — نواد سا ز از صحبت سرایی

ستکه کو بیت نرم قوت سخا بش — زشادی یکسینا مطربان کرد

در آن محفل بجا گرگوش میزد — نوالی کان شر راه هوش میزد
مغنی پیو از الیشان و ترزد — که از سروطها بالیش سر زد

نوالی نغمه گرم دلبری بود — نشطم کو سر بگو چیزی بود
اگر سینه سر هوا رد خوش نوا — بدالی حال او زین سو سرا

رلیس هر موش نرین نغمه شد ان — ندارد واله یا رسیده رفتار
نوالی نغمه لود از نغمه ها با — نباشد در نگار خور نفش ک

لب سرسا ز آنسنی اواکرد — که جشن شاه کام یار وا کرد
چنان از نغمه دل سینه زد — کمال اجمال کوس خسرو شه زد

باشتیادر لذات نرا شد — نراکانی بست این جشن شهنشاه کمالی

جهان شد زنده زاهنگ تبیره | گر از وی حالت موجی جان تیره
اگر دلها نماید فتح شاید | نوای زین به اکر گی سر آید

چو منقار از نی زرین چشن تر کرد | ره احسن کرا بر لغمه بسر کرد
بود در گلشن گل سبز بر لب | سر و خارکن بابت در آن شد

جوانے ابیات و ترنجین تار ساز و پس طنبور دال مهمله و یا مجهول سعیے مانند چکو نام سے ملکی است که جواهر را بدو نسبت دهند الهٔ بفتحین سرگشته شدن است اما ارکه بر کاغذ و جامه و شد و تقویم از و حاصل ادراک با لمد عیب یک لفتح یاء فارسی اسباب خانه نیز و دهل و نقاره کرا بالفتح مرغ چیزی چندیاری مرغ لوا منیح نیست اما لغه و مبالغه است یعنی شاد سے نوعی عام شد که جبار سے ہم از پیلے این چشن منقار تر کرده در نوا سنجے در آمد خارکن نام شخصے که لوای خارکن باو منسوب است بابت خشب کنده مشتق از بنوت و اسا ربیر دہاسے فارسے دوازده مقالم و بست و چار شعبه و شش اوازه و سے لحن بار بدنیز بیان کرده نوسعے که سے ملاحظه معنی اسے معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

دلت گر بر مقام عشق شید است | ز تار ساز راه راست پید است
باین لذت چو زاید شناشد | نیار نیگاه از وی قضا شد
بجا لغمه چون در دل ہی شد | لی از فیض نوا سر و ہی شد

کند سرپرده از عشرت نوا | چو معشوق برقع دلربا سے
مغنی لغمه چون باده آمیخت | بجام باده گل اصفهان ریخت
ز فطرت بسر نوا در چمن است | بمعنی گنج باد آورد این است

و فایده آوردن اسماسے لغات ہندسے و فارسے بکیفیت معہود در خاتمه داستان بیان سے نماید و میفرماید

اگران این گرابن آن نداند | کنا سیامعی کزنا رسائی
مثل باراک سندسی شناسیت | ببطلم بن معنی در نشانند
بموسیقی ندارد شناسائی | بسحر جسن ہندی اشنا نیست

جگر چون دانه یا قوت سفتم | که نام پرده با در پرده گفتم
نگرود گر زحسن صنعت آگاه | ز حسن نظم گیرد خط دلخواه
درین در یا شناسی باید | تلاش دست و پای باید

و میر احسن ایجاد تخلص که بنو بدنامه فرخ سیر مامور بود و بمعاسلے خان خطاب یافته قطعه تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتے ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷

ز باغ مهاراجه جسونت سنگه | بشکوی دولت در آمد گلے

۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال درمیان بادشاه و قطب الملک سید عبد الله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاہجهان آباد رسید هردو برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک ہجرے مطابق تاریخ ہشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که همدران روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نمود و مردم معتبر از نوکران خود جا بجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ ہشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هردو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در انجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاہزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجاسے او نشانیدند میرزا بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

تاریخ

دیدی که چه با شاه گرامی کردند	صد جور و جفا ز راه خامی کردند	تاریخ چو از خرد بجستم فرمود	سادات بوی نمک حرامی کردند ۱۱۳۱

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده +

تاریخ

باشاه سقیم آنچه شاید کردند	از دست حکیم هرچه آید کردند	القصه ز خرد بسنجه تاریخ نوشت	سادات دوایش آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبره همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف است تتمه +

تاریخ

سال جلوس و عزلت فرخ سیر عقل ۱۱۵۰	چون من سوال کردم اگه فت نکته دان	یکبار بست تخت و دیگر بار توزوش ٢٦ ١٩	از نام او بدر کن تاریخ او بدان

ایضاً

چو جوید کسی عزل و فلسش بگو	جدا رفت از اسم فرخ سیر ۱۹ ۱۱۵۰

۱۱۳۱

و غریبی دیگر در عزل یافته ۞ فاعتبروا یا اولی الابصار چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بیست و دو روز مدت عمرش سی و سه سال اقبال بود وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند +

مسجد قطب الاقطاب +

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی است و سه درجه دارد درجه اول را که خام است خواجه موصوف بحین حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه است و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده +

تاریخ

مورد لطف عنایات و الاجناب	خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب	ساخت ازروی ارادت ز اعتقاد	مسجد زیبا بنا معبد کاکی مآب
باسروش غیب هاتف گفت در گوش خرد		سال تاریخ بنایش مسجد عالی جناب ۱۱۳۰	

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گده که در آنجا محبوس بود بر آورده بر اسم نام در دهلی بر تخت شاهی نشانیدند لیکن حکم و فرمان [illegible] بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این است +

بیت سکه

سال تاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبراباد از تخت شاهی بتخته تابوت نزول نموده سر بالین خواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت برادر او دفن کردند از انجا که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک هجری بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ ایشان را باین عنوان رقم نموده.

تاریخ

۱۱۳۱ ۱۱۳۱
کردند سه پادشه بیکسال وفات + فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات
+ دیگر شه چو شد از جهان رفیع الدوله + تاریخ نقال نوشته شد زین حرکات

ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بیست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهار ده هجری در نواحی دار السلطنت غزنین از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان اباد که در انجا معه مادرش از هنگام وفات پدر خود جهانشاه و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبیداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفده سالگی در اکبراباد بر تخت شاهی نشانیدند و محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس او هست

تاریخ

۱۱۳۱ ۱۱۳۱
شد کشورستانی روشن اختر که بعالم + گواه آمد فروغ تخت زنام نامی او
در یخ دم که گوهر زد قلم تاریخ الفتح + سر آرائی جاه و دولت صاحبقرانی

ایضاً

۱۱۳۱ ۱۱۳۱
+ بهر تاریخ جلوسش ز خرد کردم سوال + گفت آمد سایه حق ظل سبحانی بجا.

و جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه بعد گشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن برادرش نواب عبد الله خان سرانجام یافته بود و صرت براسی ساعت نیک بود و شفیعی در صفت محمد شاه که هم از ان تاریخ این جلوس بر می اید گفته.

تاریخ

۱۱۳۲ ۱۱۳۲
+ روشن اختر بود اکنون ماه شد + یوسف از زندان برآمد شاه شد.

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر هیچ یکی بیت سکه مرقوم نیست اما میگویند بیت سکه او بود.

بیت سکه

زفضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور + درین عالم زده سکه بمهر و ماه و زر

چون از عهد فرخ سیر کار فرمایان باختیار سادات بارهه بود و تنزل بلقب شهریاری الیشان چنانچه حاکم بستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود با داشتند اما محمد شاه که بادشاهی عاقل و دانا بود این همه بی باکی ایشان را دیده خفیه نخجش خاطر داشت تا انکه بعد از چندی قابو یافته در ازاله ستم عدو خواهانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید.

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری اله آباد و سید حسین علی
خان بصوبه داری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار
شاه غالب آمده و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید
حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره
محمد شاه در اثنائی راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود
بتاریخ ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ
چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در حبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نهج
است که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر عیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت
نوشت که یکی از شاهزادها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و
سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب
الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را اسیر
خود گرفت و پیش بادشاه آورد و بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاهجهان آباد زیارتگاه خلق
است آثار او است نهر شیر گنج واقع شاهجهان آباد که از سببی آب حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان خود
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را [illegible]
احیا نمود میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته +

تاریخ نهر شیر گنج

نهر جو و سیف قطب الملک عبد الله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم
میر ان عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک بحر احسان و کرم +

١١٣٠

بالجمله بعد زهر خوردن دولت سادات مرحوم دو فرقه شدند جمعی ایشان را بنیکی یاد میکردند و گروهی
به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی
بزهر و دیگری بتیغ شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از و برادر بزرگ بشهادت رسیدند
و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صاحبی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب
میکنند و میگویند + بلغ وعدک + و ما غلب عدوک + یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد
شهادت حسین علیخان حساب کردند یکی ... تاریخ بود [illegible] یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند
غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

سال سی یا دو و با الف و صد از هجری نهاست	رحلت اوچ جنان کرده مع آله ذیشان

میر عبدالواحد متخلص به واحد بلگرامی

بود نیز تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و جواهر زواهر سیلاب شگفت اندیشه می سفت نسخه بستان خیال مشتمل نظم و نثر در وصف حلویات بدستور دیوان مرتب دارد در ایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راهون از اعمال دار السلطنت لاهوری میپرداخت ادرا با زمینداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبدالواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دوم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مائه و الف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت او قطعه نظم کرده و یک عدد زیاده را تعمیه برآورده +

تاریخ

میر عبدالواحد شیرین سخن	از زبانش آب حیوان میچکید	سید والا گهر صاحب هنر	نادر بالنظم و نثر او رسید
والد او حاکم راهون شد	در رکابش جنت آنجناب شهید	خطه پنجاب را از مقدمش	آبروی تازه آمد بدید
باز میداران کافر رزم کرد	از شهادت جرعه صافی چشید	در سخن واحد تخلص مینمود	لفظ ذوقی هم تخلص بر گزید

چونکه واحد رفت سال رحلتش ... کلک جوهر زد رقم ذوق شهید ۱۱۳۴

مسجد سنهری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر یافته بروج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنهری مسجد مشهور گردیده در چوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعهد پادشاه هفت کشور	سلیمان فر محمد شاه داور	به ندر شاه بهکر آن قطب آفاق	شد این مسجد بزینت در جهان طاق
خدایا نیست ملک از روی احسان	بنام روشن الدوله ظفرخان	بنا بخشش ز هجرت تا شمار است	هزار و یکصد و سی و چهار است ۱۱۳۴

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی ست اما بروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه پادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاهجهان آباد واقع ست بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شه خورشید سریر	ظل حق ماه زمین شاه زمان	ناصر الدین که محمد شاه هست	تیغ او کفرشکن در دوران
شرف الدوله بنا فرموده	مسجد و مدرسه عالیشان	این دو بیت الشرف علم و عمل	همچو سعدین فلک کرده قران
	سال تاریخ بگفتا خرد	قبله حج ارادت کیشان ۱۱۳۵	

ستاره دمدار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در بلده اشرف محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری در زمان

تا کسا ئیلطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسینی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری بارادهٔ معاش از بلگرام بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه او را منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

مرا از جناب خلافت عطا شد	ز روی کرم خدمتی عیش افزا
خرد گفت تاریخ تفویض خدمت	وقایع نگاری گجرات زیبا

و میر غلام علی آزاد مینویسد که در سنه یکهزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت در از خدمت را بدیانت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از بیگیهای قدرت اسلی در برگنهٔ جنوبی از اعمال بهکر ریزهای نبات القند بر آمد خورد و از آب باریدو کام و زبان عاملی را شیرین کرد انید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع بعرض بارگاه خلافت داشت +

فرد

فرخ سیران نهفته با برکات	رنج از لب او خنده شیرین بنگاه
در سند بهین عهد عشرت مهرش	بارید سحاب از برهٔ قند و نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان رتق و فتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظهٔ فرد وقایع بی آنکه حکم بتحقیق کند حمل برخلاف واقع نموده در اوایل سنه یکهزار و یکصد و بیست و شش هجری او را معزول ساخت چون از سند به شاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده بیا در خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی و او ندبادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمود نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق بحال فرمودیم شیخ محمد حنیف الحنفی وقایع نگار سیرگنهٔ مذکور که مرد بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان	بهار بهشتی چو باغ جنان	بجشن همایون جلوسش فلک	نثار شکر کرد از آسمان

در هنگامیکه میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

تمال امیر الامرا النعمه	ولی قدوم الولد السعید	ارخ فی ذلک عبد الجلیل	الحمد لله العمه کبیر

1126 | 1126 | 1126

در فارسی

گلی شگفت نو	زار خاندان حسین
زمانه شد بدوام اقبال او ضامن +	

و نه هجری به پایه بهشت اولین گردید موسوی تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

کنج بهشت بود کرد افلاک زیر زمین ۱۱۳۹

باغ ناظر روز افزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه که بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع ست و گرداگرد آن چار دیوارے ساخته اند مکانات خوب اندرونش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش ست

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک	بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دائم روز افزون	بحق سورهٔ صاد و تبارک	پی تاریخ سالش گفت هاتف	خدایا این بود باغ مبارک ۱۱۳۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن ست از فقرائے شعرا بود و مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد و سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست و هفتم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از دست

گشتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم ز دست برد غمزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع ست بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش ست و بر پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	تا رضای حق تعالی از طفیل مرتضی
صدر خاتونان که نیر فاطمه شد جهان ۱۱۴۱	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی ست چون میر قد جدا و میر عبد الجلیل در ماهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده و در آن مقام رفته سکونت اختیار کرد و در عاشوره سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بهار و رفت سوی منزل تقدس	زیست صحرا جهان محمل تقدس	تاریخ وصال او خرد کرد رقم	صاحب برکات واصل منزل قدس ۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از طارمان خیره کالان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود و در عهد بادشاه فرخ سیر بمنصب ششهزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته و در معرکه که با راجه ابهی سنگه راثور

ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه‌های چهارده گانه را که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ بدور دایره مرة بعد اخرے نماید باینطریق که عدد شمار رطاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهے مبدا شمارش میکرده باشند تا آنکه مبدا او اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتها او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمارش میکرده باشند تا که خانه سابق بر مبدا اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود و همین طریق تا نجد شمار هر عدد و یکه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده در اضعاف چهار و بیست و نه وار نهایا نباشد همه یکی شست

نواب خان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بجلدوے کوڑا و کڑا اسر فراز سے داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان اراڑ و کهیر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنجور دهلی کاتهه که یکے از ملازمان او بود منظوم آورده

تاریخ

دریغ و افسوس آه آه چرخ کجباز | شهید اسم و نواب چه تمکین بود | چه گویم از بزرگی و کمالش | سما تا با ملائکم همقرین بود
قضا را با چنان اوج و تمکین | که اکثر سکنه این سرزمین بود | شهادت یافت در جنگ از دغا ها | چگویم شرح آن مجمل همین بود
چنان شمشیر زد در وقت پیکار | که دشمن را زبان آفرین بود | یکی گوید بیا بستی چنان کرد | دگر گوید که تیر بی‌خطا این بود ۱۱۴۴
ز این فهمند او سید اسلحه | که انها سرنوشت اولین بود | پی تاریخ سال این مصیبت | خرد گفتا قضای حق همین بود

۱۱۴۴

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله آبادی

برادر زاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل الله آبادی است بحر امواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و شب دوشنبه یازدهم جمادی الاول سنه اربع و اربعین و مائة و الف در جوار رحمت آسوده. لقد رضی + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوی قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتی که در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوسی شخصی مطابق به بیست و اربعین و مائة و الف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین و مائة و الف احرام حرمین مکرمین بربستم و وارد هند شده شدم و در آنجا با میرزا محمد حسین بیجو ملاقات اتفاق افتاد و تقریبی گفت تاریخ طوسی شخصی مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد از آنکه از زیارت حرمین رخصت سفر هند یاری کرد بعد شبی با نواب مؤتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه داری اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولود مبارک ... علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و غرض و که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بر مرحله دور دست یکے

در ملک سند و سیبے در ملک گجرات سیوسیے و در ملک دکن و بنابر اینکه نام مولود مبارک علی است تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از امرا و قوم برلاس است پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و ثته و ملتان رسیده و آخر بالفوجداری غزلے قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار ثته شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی متعدد دارد و وقتے محمد عاقل یکتا لاهورے با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من است تخلص را این را باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شده هم بلکه دوتا شده هم و قرار داد که باهم غزلے طرح کنیم هر که خوب گوید تخلص از او باشد پس خان مذکور زمانے و مکانے تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلے که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صداے آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضرے درست کرد و بمهر و دستخط حضار انجمن رسانید و زین گردانید آفرین لاهورے این بیت دستخط کرد بیت برین معنی گواهم آفرین ما ، که احمد یار خان یکتاست یکتا ، دیگرے این مصرع ثبت نمود مصرع گوهر یکتاست احمد یار خان ، مطلع غزل مذکور این بیت است ه تا خطش طرح جهانگیرے دگا دسی ریخت ، لشکر زنگ حبور و مے بسر روسے ریخت ، وفاتش به بست و سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخے در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه بر آورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان	ذات او آئینه خلق عظیم	در فنون فضل یکتا بی گمان	زاده افکار او در یتیم
کرد از معموره گیتی سفر	ماتم او ساخت دلها را دو نیم	چونکه یکتا فوت شد تاریخ او	جای احمد یار خان بزم نعیم

۱۱۴۷

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه نهم جلوس محمد شاه بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش بر تعمیه خارج است

تاریخ

۱۱۶۷

سرگاه بان کمالش ببرا | الیس اگاه اشنا عبد الغنی

۱۱۴۷

سی و شش عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی بدر کرده شود تاریخ بر آید و تاریخ دیگر مولاے سید غنی است

۱۱۴۷

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعراے راست اندیشه و اطباے صداقت پیشه بود اصلش عرب است و در ایران نشو و نما یافته آخر در عهد آمده در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

احترام بسیارے بر دو در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سر بلندی یافت و در عصر محمد شاه احترام بیشتر یافت و بعد اداے مناسک حج معاودت نمود وفاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مائة و الف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۴۹

بی نظیر زمانه شیخ حسین		گوی سبقت ز نکته سنجان برد
یافتی از برای رحلت او		سال تاریخ گفت شهرت برد

میر محمد افضل الله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جو سینه سفید دستے ست که والا تخلص داشت در انتساب بمبدا ولایت علی فاضل بلکه افضل و در انشاے محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر مے برد و آخر دوازدهم ربیع الاول سنه خمسین و مائة و الف در گذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

۱۱۵۰

ثابت که سخن ز دستان برد		در راه سخن نبیه نظم سپرد
از بهر خرد سال وفاتش گفتم		فردوس برین برد رحلت احمد مرد

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که سید صحیح النسب بود می رسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است و در صغر سن همراه والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در انجا کرده بعد فوت پدر با سبحان علی خان بادشاه توران روشناسی بهم رسانیده آمد و رفت بدربار مے نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بودند بحسب قسمت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب ششصدی فایز شدند و بعد چندے بمنصب هزاری بالفعل و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگها برادرانش تردد هاے رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ سرفراز شده و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشتند و بعد چندے بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یکسال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شده یک تاریخ او نیست

تاریخ

۱۱۵۰

رسیده وصل عبد الصمد خان بحق

۱۱۵۰ تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رود خانه مسمی

بهاندا وکشته جورسے واقع شده در ایام برشکال بهنائے بهانداقریب بدوکروه وعرض دریائے کشنه جورسے بقدر نصف آن خواهد بود وآن قلعه برکناره بهاندا واقع ودو حصار قریب پاسه کروه تخمیناً خواهد بود که ازسنگ وخشت وگچ درکمال استحکام ورزانت بنا یافته وفاصله میان شهر گنگ وقلعه قریب بدوکروه است وخندقے عریض براطراف قائم است که نهنگان وامان سسے ماندند این قلعه از افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار وششصد وسه هجرے مفتوح ساختند وازان وقت بعمل سرکار کمپنی است درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد از تاریخے که بیکے از دروازه هائے آن قلعه مرقوم است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موهن سنگه پسر رکهناتهه سنگه که حکومت آن قلعه داشت این دروازه را در سنه یکهزار ویکصد وپنجاه هجرے تعمیر ساخته وتاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده

تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت وشوکت که رکهبر نامے
چو شمشیر دگنه گار زار سے
کند سنج دروازه بالای قلعه
جهاندیده دارو غه ساکن کژا

خارج اقالیم گیرد دوامے
بہ پیشش چه رستم چه زال چه سامے
ایمن فکر میداشت هرصبح وشامے
سورج علی رضا اهتمامے

خوشا کیور موهن سنگه بهادر
که حکمش قلعه دار افغان ایام
قائم آهنی بزخندق نهنگان
ز الف هر سید تاریخ گفتا

زبانش بود معدن جود وکامے
بتعمیر خویش باره بنهاد تمامے
بنادر ملاک عیداش دو دامے
که رکهناتهه دروازه قائم مدامے

۱۱۵۰

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدے وخمسین ومائة والف در بلگرام رحلت نموده وبر وفق وصیت درباغ محمود متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده ومیر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس کز آفتاب معنی | از حلقه آسمان برون رفت | تاریخ وصال او خرد گفت | علامه از جهان برون رفت

۱۱۵۱

ذکر نادرشاه بادشاه ایران وآمدن او بتسخیر هندوستان

چون نادرشاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او در ینمقام مرقوم باید در تواریخ مرقوم است که چون در ماه محرم سنه یکهزار ویکصد وسی وپنج هجرے محمود شاه پسر میرویس خان غلزائی که از افاغنه قندهار بود در صفاهان آمده شاه حسین صفوی پسر شاه سلیمان صفوی را محصور کرد واورا بدست آورده مقید ساخت وبر عراق عجم مستولی گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشست اکثر بلاد ایران را متصرف خود آورد واولاد واحفاد سلاطین صفویه را از صغیر وکبیر بقتل رسانید سوائے شاه تهماسپ که او را امان جان داده بود بقتل آورد ودر همان ایام ملک محمود سیستانی که والی ملک نیمروز بود بنظر برین ابتلائے محمود شاه ومحبوس شدن شاه حسین وبرهم خوردگی محالات ومعموره هائے خراسان وغیره در مشهد آمده بر مسند فرمانروائے متمکن گردیده وبر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه بود متصرف شد واورد وچون محمود شاه قندهاری رسید این جهان را پدرود نمود اشرف خان که بنے عم او بود والی ملک ومال شده شروع به دادگری ورعیت پروری نمود ومرزا مهدی کوکب تخلص منشی نادرشاه که او این بیت گفت

بیت سکه

باشرفی آن ز سکه زان جناب سید	اشرف بسکه اشرف با آفتاب سید

بالجمله بعد چندے افواج رومے برسر وسے آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته پیش
خداوندگار روم برند اشرف خان نبابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده بار درمیان طرح مصالحه انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان بر آمده در اطراف مازندران لقب شاهی
داشتند بنابر عدم داشت نادر قلی بیگ که مدتی بشیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
و دائم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ اندیشناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده روبخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم اشرف کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال و بیست و یکروز سلطنت ایران باز
بخاندان صفویه منتقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او در افغان بزرگ [illegible]
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در جهان است	طهماسپ وکیل کائنات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روے درهم و دینار را یکطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته معنی اینکه خیریت در آنچه که واقع شده چنانچه سکے از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

۱۱۴۸

بردیم ز مال از جهان بجمع	بتاریخ الخیر فیما وقع

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری عزم تسخیر هند نموده متوجه آن سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد بر آمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده در جنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیارے از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه بوساطت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار
برین یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والے ایران ملاقات نمایند و بدون نقد و جنس بمصالحه

نفرماید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده برفتن پادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمهٔ نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آورده اید بر آورید سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه پادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمهٔ خود مراجعت
نمود تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون بکشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهدهٔ امیر الامرای بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بان عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانهٔ پادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه بهانهٔ ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر وقت الصبیح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه
یکهزار و هفتصد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد و سیلی که از چند
ماه اورا عاجز ساخته بود بعالم جاودانی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخهٔ عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و آصفجاه
و اعتماد الدوله را بسرای خود طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سر انجام آن مبلغ که ده کرور روپیه است سخت نتوانند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم
کرد نادرشاه بر روی برهان الملک از غیظ تف انداخت و بر چهره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی بازده موجب عتاب
گردانید بعد برآمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند تحصیل اینقدر زر خطیر العقل نمی آید بهتر
آنست که کاسهٔ زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست
و جبلت زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبرهٔ سعادت خان که برادرش
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام
کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه یورش کردند و بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر برآشفته شده صبح آن سوار شده در مدرسهٔ نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان جان
حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده تا یره قتل
و غارت مشتغل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض واسلی ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون مفسدان شهر خود منجود اطفای نایرهٔ این
فتنه شدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد	نه که را منزلت ماند نه مه را

مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز باقی بود که برطبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان دهید بعد از رفع هنگامهٔ قتل و غارت سید خان نثار خان دوانا دنواب قمرالدین خان و شاه نواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استاده نموده بسیاری از مردم نادرشاه را کشته بودند بحضور طلبید اسپ و شال در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی فرستاد و بعد ازان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند

(۱۵۱) چنانچه سلطان نادرشاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را «کل نفی بجا ۱۰ دلی خراب شد» یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد ازان نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده نزد نواب ابوالمنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده حوالهٔ نادرشاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادرشاه از خزانه پادشاهی نیز آنچه که توانست گرفت مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوس که شاهجهان پادشاه بصرف یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختها مرصع که نادرشاه همراه خود برد حساب آن بجز خدا تعالی کسی نمیداند گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی بدریای نور بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه رسیده و شاه شجاع پادشاه کابل از اراده هنگامیکه از پادشاهی معزول شده و در لاهور رحل اقامت انداخته بود در سنه هزار و دو صد و بیست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک لک و نیم لک روپیه فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که عباسی و محمدی و شاهی و هزار دینار و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر سکه سازند

سکه

شاه شاهان نادر صاحبقران	هست سلطان بر سلاطین جهان

و این شعر نیز بر سکه او مقرر شده

پادشاه دادگستر نادر ایران زمین	خادم شاه نجف شد و تاج نگین

و بر نگین مهر نادرشاه که بر جمیع کاغذات و نامه‌های سلاطین ثبت میشد این شعر کنده بود

نگین دولت دین رفته بود چون از جا   بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادرشاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان پادشاه را بعقد نکاح نصرالله مرزا پسر نادرشاه درآوردند و پیش از قتل شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری تولد شده بود موسوم به تیمور مرزا مختصر اینکه نادرشاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانید و بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی ایران نمود بقیه احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسم شیر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلدمکان از ایران در هند آمده و چندے همراه نواب
سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و از آنجا رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت خسروانه بصوبه دارے اوده و
بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازے یافته و در محاربه نادرشاه حاضر بوده و بعد از جنگ
بتاریخ نهم ذی الحجه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے یک شب پیش از قتل عام نادرشاهے در شاهجهان آباد
از درد زخمے که خورده بود و سم از شدت درد و قلق جان بجان آفرین سپرد و بعضے از مورخان نوشته اند
که زهر خورده مرد و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادرشاه از میدان قتال کرنال در بهانه
ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده و الا اراده نادرشاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش نیز بادرت بعدد
چنین یافته اند بل سعادت ملک حرام نمرد ۱۱۵۱ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ
در مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ الله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظومهایش قریب هفت هزار بیت هست در رساله ثمر الغیب عثمانی
مرقوم هست که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان المخاطب به خانخانان
وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و شش هزارے
منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سعد الله خان خلف
خانخانان مانده و چندے نیابت صوبه اله آباد از طرف سعد الله خان داشت بعد ازان برفاقت نواب مبارز
الملک سربلند خان در صوبه اله آباد که در عهد بهادر شاه بنواب مذکور بود کارهاے نمایان کرده و بسیارے
راجه زادهاے را بر سر راج رسانیده و اکثرے را نیز انگشت پاے خود ... کرده راج بخشاده و بعد ازان چند
سال بحکومت بست و دو محال عمده پنجاب که سیالکوت و جالندهر ازان هست از طرف نواب مذکور در وقت
صوبه دارے کابل پرداخته در سخاوت و کرم مشهور بود و بسیارے از وطن و جوار نزد او رسیده باخلاق و کرم پیش آمدے
چنانچه یکهزار و هفت صد اسپ بخلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار
خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قلیش بلگرامے که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

سعد ان فضل و کرم روح الامین خان آنکه او ❊ از کرم بگذاشته شخصے که عالم ...
ترسکے و تازیے بسے بخشید خان با ملک ❊ در عوض نواب او را داد و فیلے ارجمند
آسمان رفعت حمل صورت زمین وسعت که ❊ نذر ... شام آسمان ... عنبر فند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب ❊ کرد الف الم ... او را به ... فیلے ارجمند
سال تاریخش زر و سے بخت بیدارے قوی ❊ از عجیب آمد بشارت ... با حفظ بلند ۱۱۴۳

هنگامیکه در سنه احدے و خمسین و مائه و الف پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال
با محمد شاه بادشاه و عسکر آن ایران سپه نادرشاه بادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

نواب برهان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ غلام الدین احمد عرف لسبی میان صالح تخلص تاریخ شهادت گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان آنکه او
ترک دتازا او اگر مریخ دیدی روز رزم +
لیک او با جود یک شاده سپهر بخشید زر +
عالم التفسیر قرآن و حدیث مصطفی
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام +
شد بزرم شاه هند و خسرو ایران شهید
سال تاریخش اوشنم صوری و هم معنوی ۱۱۵۱

القصه اعدا را به تیغ از لوح هستی کرده حک
آب گشتی زهره آتش از نهیبش بر اوج فلک
حاتم ثانش اگر گویم مبالغ نیست هیچ شک
ظاهرش انسان شمار و باطن او چون ملک
در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
ریخت شور ماتمش ۱۱۵۱ بر جان افگاران نمک
سال هجرت بد هزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرعه آخر را بحساب جمل شمار نمایند نیز تاریخ برآید

سید جعفر تخلص بروحی زنلپوری

سلسله نسب او بسید نعمت الله وساتی میرسد وفاتش در عشره رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زنلپور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنو اتفاق افتاده و در آنجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش حسین بود

تاریخ

۱۱۵۴

سید نکته سنج حق آگاه | کرد آهنگ بزم ستوده | سال تاریخ او شود پیدا | وقت تکرار جعفر روحی

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را که یکصد و هفتاد و هفت میشود دو باره بگیرند هزار و یکصد و پنجاه و چهار شود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زمان محمد شاه بعد عید اضحی ستاره دو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج حوت نمودار گشته بروز میرسید که بطرف شمال میر دو و قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا مفقود شد فقط و ایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار هفتصد و چهل و دو عیسوی

شاه گرامی

مشهور بمیرزا گرامی تخلص شاگرد مرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری است در شاهجهان آباد تلمذ را نمیگذراند لطیفه در عمادة السعادت مرقوم است که در ایام محمد شاه بادشاه سنه مشهور برابر روشن راسی که دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود ان مرد عجب حساب بود

طرزِ خود سے داشت ابن بسم بالطل خود سنجیده بود و میگفت که بیان من بحضرت داوار داسلمه دیگر انبیا نیست
و در هیچ دادسے محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت بارسے عرض میکنم و جواب دلخواه میشنوم
شاه گرامی مذکور یکے از مریدان او بود و سجع مهر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گرامی مرید روشن آرا
+ روزے میر ولایت الله خان برادر کلان حشمت علی خان حشمت تخلص مرزاے مذکور را ملامت کرد و گفت
که تو عجب بابا ے ایمان فروش هستی که مرید کافر شده و نام او در نگین کنده و اسے بر دین تو مرزا جواب
داد که هرچه میگوئی راست و معذورے زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریابی پس روز اول
مرید او شوے و هرگز تعجب من نکنے گفت من هم آرزو دارم که وقتے او را ببینم گفتگو ها ے دور از کار
او را نشنوم مرزا گرامی گفت که فردا بیائید و مهاراج را ببینید خلاصه اینکه فردا ے روز میر موصوف باتفاق
مرزا گرامی با راجه ملاقات کرد و در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز را میخواندم چون
برین شعر رسیدم شعر دل که آئینه صافی است غبارے دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن راے + سر از حیرت
گریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست با بجز این عقده در آن وقت حل نشد
بعد از آن در ایام ترک لباس بخدمت هر بزرگے که رسیدم و معنی این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم
در شب که خواب دیدم در عالم رویا بزرگے با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و به کمال ادب بر و سلام
کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتے که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن راے
همین راجه روشن راے است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده و حل
معنی آن شعر سے روشن راے از حرف حرف شنیده مسرور شده بمجرد شنیدن هفت هزار اشرفی میر ولایت الله خان
تواضع نمود فقط وفات شاه گرامی در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

۱۱۵۶

رند سبحے ازین جهان رفته +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و شش هجری
ستاره ذو ذنبی اول البلده نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس
اول شب ظاهر شده تا ثلث شب مے ماند و قریب بست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب
در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه میرسی
می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزے نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه
هزار و هفتصد و چهل سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوی غائب شده +

نواب اسد الدوله اسد یار خان الشان تخلص

هر دستے نیکو کار و هوشیار بود و شعر نیز در مرتبه خوب میگفت اسم اسمے او اسد یار خان بود و از محمد شاه
منصب شش هزارے یافته مخاطب باسد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده و در رساله او پنج هزار سوار

بداغ شمشیر ملازم بادشاهی شدند اما عمدة الملک بعد چند سال فرخ سیر بادشاه را از خود منحرف ساخته رساله شمشیر داغ برطرف گردانید وفاتش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجری واقع شده لاشش او را باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست

تاریخ

۱۱۵۸

چون امید خویشی ذکر نماسے	اسرار الدوله بهادر مرحوم	یافت تاریخ رحلتش سیاره	تفنگ انگلس کجا گوی بلی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او میرزا محمد رضا همدانی است بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هندوستان آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده و چندے رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمد شاه راه نواب نظام الملک آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود گجرات میرفت سد ساخته بمحاربه پیش آمد بتاریخ بیست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت در آن معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب بصورت انشا دو مدتے همراه نواب گذرانیده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین	رفت سفر بست ازین خاکدان	سال وفاتش دل آزاد من	یافته جان داده قزلباش خان

و محمد الحکیم حاکم لاهوری این مصرعه در تاریخ فوتش یافته ع که از قزلباش خان امید * اما بعد از سال وفات زیاده میشود *

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاهی است اصل آبائش از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یکصد و چهل و هفت چون نواب قمرالدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر سر مرهته رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود بسبیل زبانی این تاریخ گفته *

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر سر مرهته خوردند بسر گوه ها	تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر و ه

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرهته شکست خورده باز آمد امیر خان بزبان هندی این مصرعه که هم زبانی است گفته ع نواب آئے ہمارے بھاگ آئے * روزے نواب برهان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه حاضر بودند نواب برهان الملک به امیر خان طعن کرده گفت * پسر نوح با بدان بنشست * خاندان نبوتش گم شد * یعنی تو که از اولاد شاه نعمة الله ولی هستی بمذاق نامعقول دارے امیر خان در جواب گفت که براست است و سگ اصحاب کهف روزے چند * پئے نیکان گرفت مردم شد * یعنی تو که گمنام بودے بپایه رسیده سے بعد از مراجعت نادرشاه بطرف ایران چند سال صوبه داری الله آباد تعلق داشت و این حکومت صوبه داری نتیجه اخلاص او نبود محمد شاه بادشاه بود مطلق و سخط خاطر داشت نواب قمرالدین خان وزیر اعظم و نواب آصفجاه بود که باین تقریب او را از حضور دور فرستاده بودند زیرا که امیر خان مرد بی باک

۱۱۴۷

و منصوبه باز بود و بهر روز بادشاه را بانواع مصلحت بزرگسالی و مزاجدانی از نواب قمرالدین خان و ...
بدمظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه داری ... آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بود
او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را باز در چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد تا آنکه
که امیرخان احدی را در پله عیسی‌گی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر
سخن پاس او نمی کرد امرا را با ملوک باید تعمل سخت آورد چنانچه مزاج بادشاه هم از و متغیر شد تا آنکه بتاریخ بیست
و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم
داشت باشاره محمدشاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از آن بسبب
عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره ترتیب
چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود مانع ضبط اموال و دفن لاش او شدند بعد چهار روز که مقدمه
تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ بیرم تهمبه تحریر

تاریخ

چو پیدا از بهر تاریخ سالش	تامل نموده به تکلیف مردم	برآورده آه و ندا کرد بالفت	که تجهیز کردند روز چهارم

۱۱۶۵ ۱۱۶۱ ۱۱۵۵

چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ برآید مستخرج تاریخ شهادت او را نعم عمده
یافته لاش او را در مقبره خلیل الله خان جد آن مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر بسفاکی و بی باکی
و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناهی چشم مردم را بکار دارخانه چشم بر سر آورد و دو عنیف
کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب یازدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در
حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده اش بگولی تفنگ
و طپانچه و لنگر ب شمشیر کار در کارش ساختند با خبر رسانیده غرور شاهنشاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آورده و
سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از سه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد برده
روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور ظریفی
بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود بیت در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو * عالم پر است از تو و خالی است جای تو
هر چند مردم بجز خواندن خنده‌ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد باعث قتل جمعی
گردد به تعجیل حک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چنین پاسی بود در تاریخ وفات او گفته

۱۱۶۰

فی النار والسقر مع الجهد والبلد

بعد از شهادت او برادرزاده اش علی قلی خان با ستعداد طهماسپ قلی خان جلایر و دیگر امرا بر تخت نشست و خود را
ملقب به عادل شاه ساخت

ذکر احمدشاه ابدالی معروف به شاه درانی و آمدن او مرتبه اول به تسخیر هند

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزیی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان
قندهاری او را در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه او را مستخلص ساخته با ایران فرستاده بود در آنجا نیز مقید بود
تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد و احمد خان با وصف ارادهٔ فاسد افواج قزلباش همراه جنگی
خود از آن حبس صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی
بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت
کنان وارد لاهور شد شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و
شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن شاه افواج عظیم نگاهداشته عازم دهلی گردید

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب
گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرای
عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته
بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم
ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده
را چون خبر وصول ابدالی به سرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی
شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش
سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنین تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی
که کابل را تا قراباغ غزنین در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر
اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب پانزده روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بیست و دوم
ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در
خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گولهٔ تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی ۱۱۶۱
نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود مولف تاریخ فوت او در عبارت «آه آه نواب قمر الدین خان» یافته بعد کشته شدن
نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال
یافت و تا تاریخ بیست و ششم ماه مذکور همین آتش در کار بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند
شاهزاده احمد شاه و امرای هند و شتابان بر او قوع نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد
۱۱۶۱
شکست نادرشاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی بهای این فتح عظیم «فتح خداساز» تاریخ یافته ۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی
شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق [illegible] اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار هفتصد و چهل
و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته بجنت آرامگاه پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر فرخ سیر و حرم محمد شاه بود [illegible] نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلعت نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور رخصت فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرع یافته ع آه آه رفت از جهان محمد شاه ۱۱۶۱ و دیگری این رباعی گفته

۱۱۶۱

تاریخ

۱۱۶۱

شد فلک چشم روشن اختر از کار او	چو آفتاب جهان جامگی فروغ گرفت	بو شد بجای او فردوس برین سرای	آه سرو دل افکند علی که کو بهشت رفت

چون محمد شاه برطبق تحریر امرا هفت ماه و سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود پس مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا اغاز روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود و مدت عمرش چهل و هفت سال و یکماه و پنج روز بود که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر پدر حضرت بادشاه در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب قدسیه بانی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانیده و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد ازان بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد بر عقیده قاعده شناسان خوردبین معروض داشتند که بهادر لقبی است از برای مخترع صاحبقران و از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچ کس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به سپرستش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرمودند و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که اودهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب شش هزاری و خطاب معتقد الدوله بهره اندوز شد تاریخ جلوس

تاریخ

۱۱۶۱

چو احمد شاه جوان بخت بر سریر نشست	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش براب آورده	سپهر سلطنت افروز جلوه

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلعت نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب چهار هزاری سه هزاری یافته در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست و چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در دکن بضرب گوله توپ کشته شد و میر شهاب الدین خان که فرزند اوست خان

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه
دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائه و الف انتقال نمود پسرش نظام الملک در عنفوان شباب بطرح اصطناع عالمگیر
بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک
ملقب گردیده در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای عهد محمد شاه با سادات بارهه نبرد و غا باخته بر بعض صوبه دکن
تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت او را برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در
اوان دولت عالمگیر بادشاه بسبب ابای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج
وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش
قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست
و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در آن وقت بر علاقه صوبه
داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه
از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر
چهل و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن دیباچه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و اکنون غنچه بند قبا نظام ملک افتخار اهل کرم هزار شکر که بر مسند وزارت یافت	گره ز خاطر بلبل گشود فیض صبا قوام دین و دول آفتاب مجد و علا جهان که یافت بن عار از و علی ۱۱۳۴ هزار و یکصد و سی و چهار نص نشاط	فزود حسن چمن از سحاب گوهربار بود حسن وزارت از نظام الملک علم نوشت برای وزارتش تاریخ دو گونه جوهر تاریخ از و شود پیدا	خدا که شان وزارت بعمدة الوزرا نقش ثانی بهتر کشد نگار آرا ۱۱۳۴ ز زیر کشور هند آصف و دوام بقا

۱۱۳۴

در عربی

نطقت فی العربی الفصیح تاریخها	۱۱۳۴ حلی وزارة ساکب الربیع لنا

در هندی

۱۱۳۴

اس سمین کی کی نه دوی هون یون ست	۱۱۳۴ ره هی حکمت مون اجل بامن و ذریسا

بعد از ین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت
بمعتمد نظام الملک بهر خان افضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت
جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمدن نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب
حضور فرمود او خلعت الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت
فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

۱۱۵۰

سعد ملکی که ذات دین پناهی آمد	رونق ده ملک پادشاهی آمد	تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف	۱۱۵۰ گفتا آیت رحمت الهی آمد

و نظام الملک در محاربه نادرشاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود و از آثار خیر او سیف شهر پناه برهان پور است که در سنه یکهزار و پانصد و چهل و یک بنا ساخته به اتمام رسانیده و حوض هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی چهارم جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهان پور واقع شده عمرش یکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن لاش عزیز او خلق به نوعی که زمین و آسمان در لرزه آمد از ازدحام جنازه آن را در روش به روش بیداگی رسانیدند و نماز ادا کرده به روضه شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او به خاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته ۱۱۶۱ متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال یکی بعد دیگری وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

سه رکن مملکت از جهان رفتند + فنا و حیف سه در یگانه از کف دهر ۱۱۶۱ برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + تمام شد شاه و زمان باوزیر و آصف دهر

ایضاً بتعمیه

گذشت تاریخ چون گفتم ا + فرشاه و وزیر آصف جاه ۱۱۶۱

رفت وفات شش پسران ازو مانده بود بزرگی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دومی میر احمد ناصر جنگ سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دومی او یعنی میر احمد ناصر جنگ همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست برادر بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهده امیر الامرای قانع شده پیش بادشاه دهلی ماند بالجمله کشته شدن نواب ناصر جنگ مشهور است تا دکن فتنه بر پاست آبای خود را نالیق کرد رضا بر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته در تاریخ سوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را پدرود نمود و این واقعه هفتده روز از داخل شدن او در اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده رفقای او لاش او را به شاهجهان آباد آورده به خاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر به سعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرائی یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نمود

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یکصد و یازده در هند آمده در پای قلعه ستاره به ملازمت عالمگیر بادشاه شجاعت و منصب سرفراز گردیده تعیین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و منصب و جاگیر امتیاز یافته و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان او را به تقرره پنجهزاری به منصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون حسن قدمت او به نهایت رسید از خدمات التماس استعفا یافته بود و نادرشاه بعد از فتح شاهجهان آباد او را با اعزاز و اکرام تمام بعد رخصت خود در زیارت همراه خود برده بعد سیاحت در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... در دار الخلافت شاهجهان آباد رسید

گویند که از جملهٔ تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که حاوی اکثر کتب طب است تماماً تصنیف اوست و مسائل بدایع از و استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا ‖ از فیض تو درمان علیلان کام روا
خلقی میگویند که مسیحی کار مسیح ‖ من میگویم که مسیحی کار خدا

در رسالهٔ بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده الا ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام مرقوم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او سے ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتها باعلی مدارج اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب الاستدعای احمد شاه بادشاه با روهیله که سے حدود و اقوال بنگده که سرداران ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ آن ملک را خالی یافته در شهر رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادران اش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دارد و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین گذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در حین محاربه از ضرب گلوله بندوقی که به پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ ۱۳ ماه رمضان روز چهارشنبه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو بر آورده چنین بنظم کشیده

تاریخ

۱۱۶۳

روان کرد خون یلان جو بجو ‖ ازان کرد حق نمک مو بمو
ز تیغ روان رسید نور دو ملک ‖ بیاورد رای نول سرخ رو

سید غلام نبی بلگرامی

ابن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیره زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادتش دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

۱۱۱۱

حسیم میر باقر گفت با من ‖ چون گل خورشید در عالم دمیدم
سال تاریخ تولد خود بگفتم ‖ نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و دو صد دوهره گفته تا پایان عمر در رفاقت نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مفقود گردید و چون عنقا بسیر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بست و دویم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بود متصل مهتاب باغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ بر رسم تعمیه تا امروز باقی ست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد پادشاه دولت سرمدی + بهر کو در آنجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی +
خرد را بحیرت فرو رفت پای - چو شد فکر تاریخ را اهتدی + بگفتا سر ... از سر به تر ست + که بیت خرف مسجد احمدی

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقع ست از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازه میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

بشکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه + خلق پرور دادگر شاهان عالم را پناه + مسجدی کرده بنا نواب قدسی قربت + با دوام فیض عام آن ملک پاک سجده گاه
سعی آن بنیاد در حسب الطلب ... + ساخت تعمیر چنین چار ... عالی دستگاه + چاه حوض و صاف صحنش آب کوثر و زمزم + هر که از آبش طهارت کرد پاکیزه از گناه
سال تاریخش حق خور... از الهام غیب + مسجد بیت مقدس مطلع انوار اله +

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دوم نواب نظام الملک آصفجاه بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفر جنگ همشیره زاده خود که یاغی شده بود بکرناتک رفت و مظفر جنگ باعانت فرانسیس مصاف داد و شکست یافته دستگیر شد فرانسیس به پهلچری خزیدند و ناصر جنگ لشکری بر ایشان فرستاد و ایشان را شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

چون سنجی نظام الدین دولت ز بیم ... فلک سا به تنبیه عدو توجی ... ستاد	که دارد دشمنی عالم پناه ست از آن ... بود مه تا بماهی کرساز شستی اورا ... ست برآمد از زبانم سال تاریخ	زبان حال رایات بلندش عدو شستی و این دولت چو کوهی رسید این فوج و آن ... برد مبارک باد فتح فوج شاهی	چنین گویند والا دستگاهی ... شکست ... است و ... شکستی بر عدو آمد کماهی

چندی بعد از این سانحه افاغنه ... که با فرانسیسیان باستخراج مظفر جنگ ... عهد نموده نواب نظام الدوله ناصر جنگ بتاریخ هفدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار ... شب خون زده شهید ساختند شهادت او قریب قلعه جنجی بلا فاصله بست کروه از پهلچری واقع شد لاش او را در اورنگ آباد آورده پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد مرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عادل ... عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گر آه آفتاب رفت
و حافظ محمد سعد مکی این تاریخ یافته + انه لشهید و السلام ... + و میر غلام علی آزاد مصرعی یافته که بعد شهادت نواب ...

ولفقاری یعنی فرانسیس بدایت محی الدین خان را که مشهور بمظفر جنگ بود بسرداری برداشتند و ابتدای تسلط نصاری
در ممالک اسلام احداث مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم
ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر
انصار از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضه شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردید
چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر برسم حسن خاتمه بخاطر میر غلام علی آزاد القا شده و این رباعی در رشته نظم کشید

تاریخ

۱۱۶۴

نواب آنکه تا جهان با عدالت	محشور با جناب حسین ابن فاطمه	تاریخ خواستم ز دلی شادکش	ارشاد کرد سر خرد با حسن خاتمه

حافظ محمد اسعد علی

همان روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه بتاریخ
هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین نکرپیت علی فاصله
یک فرسخ از موضع رای جوتی و یک فرسخ از دهکار کالوه که در دامن بیت مشهور در نواحی کرپه موجود است تاریخ شهادت آزاد گفته

تاریخ

۱۱۶۴

مضی خیر الاسعد الانقیا	الا لا یری مثله واحد	لقد الهم الله تاریخه	وضیّ نجیب عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والقلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب
مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار
شد و بعد محاربات صلح اتفاق گرفت در ایام جنگ بیست نهم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت
میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته

تاریخ

۱۱۶۵

در فن سخن بلند تقریر محب	در معرکه آبروی شمشیر محب	تاریخ وفات او ز دل پرسیدم	فرمود بهشت محفل میر محب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم بنابر بندگی بخدمت نواب بایسته والده احمد شاه بادشاه اشتغال داشت
و بعد وفات محمد شاه بسفارش نواب بائی بخطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او میخواست که باتفاق والده بادشاه جمیع
امور مالی و ملکی را بلا شرکت غیرے بدست اختیار از خود بگیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بیست و
هشتم شوال سنه یکهزار و شصت و پنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده و بقتل رسانید و لاش
او را بدریا انداخت چون چند هزار هندوستانیان رفیق او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شدند اینها
نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز از ین سبب که نواب بهادر مدتی خدمت گذار او بود
تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون باین سبب تفرقه بسیار در ملک برپا شد
تاریخ وفات او را ۱۱۶۵ فساد عظیم یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

قبله ظلام حید خوب سجع از گفته های سعدی شیرازی برای نام خود تجویز ساخته بود ع دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست الحق فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مرد ظریف بود و در ان وقت حاضر بود گفت که مصرعه ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را تجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهدهٔ میر بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سنا ئله سنگه متخلص به بیدار تاریخش بتعمیه گفته

تاریخ

۸۱۵ ۳۵۰

حیف آن امیر نامور رفت جانی فانی
فردوس باد مسکن عبد المجید خان را
وا کرد بهر تاریخ او چو عنوان عدد مجید خان را
تاریخ رحلتش را سید اثر گفت

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد را نقیب اورنگ باد است شاه شریف آن را در سنه سته و ستین و ماته و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حرم جهان نما
۱۱۶۶

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر با دشمنان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت تغیر او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چندی رفیق نواب بود و آخر با در شهر رفته هنگامه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان عرف رام ... زمیندار علی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت و این نجیب خان است که در هنگام تشریف بردن شاه عالم بادشاه در الله آباد نجیب الدوله خطاب یافته و میر بخشی و امیر الامرائی سر بر آورده بود مختصر آنکه نواب صفدر جنگ با ده بیست هزار بیست هزار و شصت هزار ... شروع محاربه شد ... و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه به جات گردی مشهور گشت در این اندر گوشائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود در این جنگ کار نمایان کرد و بهرلیف کمیت از کشته پشته ها ساخت آخر بتاریخ نهم شعبان بر مورچه کالی پهار از ضرب گلوله ... کشته شد مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار از گرم داشت آخر چون دید که عزم بر هم زدن لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک شدند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که او ده باشد برود و چنانچه در ماه ... تادوخلع نموده بطرف اوده و الله آباد که تعلق با او داشت روانه شد سنا ئله سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته

تاریخ

۱۱۶۶

شکر الله که جات و صفدر جنگ
صلح کرد و نه باو به بیرون شد نام
ها تفی غیب با سال تاریخش
گفت الصلح خیر قال الله

۱۱۶۶

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمای وزارت بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

تاریخ

۱۱۶۷
روشن‌دل سحر نفسی پاک گوهری | وا حسرتا که رفت ازین انجمن نشاند
دل در طلبید سال تاریخ او کشید | سرایگانه میر نوازش علی نماند

شاه شریف اورنگ‌آبادی

در بیست ششم رجب سنه ثمان وستین ومائة والف فوت کرده عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته مرد با وجد بود شاه شریف ۱۱۶۸

تاریخ حوض

نواب درگاه قلی خان مخاطب بروشن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری اورنگ آباد امتیاز داشته در شکوه خود در سنه هزار و یکصد و شصت و نه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

۱۱۶۹
به جهان هرچند گشتم کو بجا | همچنین حوضی ندیدم هیچ سو
خواستم سال بنا آمد ندا | فیض خاص هست جاری همچو
سید بهر سالی کوثر آبرو | می چرد در تشنه مشک و سبو

قدم رسول

عمارتی هست عالی در شهر کتک مضاف صوبه اڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیر مرقوم است

تاریخ

۱۱۶۹
بدرگاه خدیو دو جهانی | پناه عالم النبی و جهانی
چو فرزند صالح دین محمد | که دیدار علی باشش برابر
سوال سال تاریخش چو کردم | سروش غیب گفت با هم برابر
در جنت گشت نوبت خانه دین | بعهد شاه عالمگیر ثانی
بدرگاه نبی این قصر آراست | خدا حاصل کند مقصود جانی
چو ظل کبریا سرشکی زد | ز نوبت خانه وین سال عوانی

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشته شدن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادرزادها و دامادهایش بودند و هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود و بیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد ازان بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پرنیه بود بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در پهلوی باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور بجهت تلخی ... و حسب الوصیت پایین مرقد مادر خود در خوش باغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت جنگ ... بامرزد ۱۱۶۹ یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

ماباسے چند است همین   تاریخ برای هر سه کسان سے لو آمد شد مدت حکومت مهابت جنگ شانزده سال
بود و مدت عمر هشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مهابت جنگ میگفت که اسباب ولایت
بران میکنند که بعد از سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواهد آمد چنین شد که او گفته بود
روزے مصطفی خان مهابت جنگ را ترغیب بمقابله جماعه انگلشیه و تسخیر کلکته نمود او اغماض کرده جواب نداد بار
دیگر خان مذکور شهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ جواب نداده
در خلوت شهامت جنگ و صولت جنگ را گفت که با مصطفی خان خود سپاهی و نوکری پیشه است میخواهد
که رجوع من همیشه با او بوده باشد شما چرا در چنین امور با او همداستان می شوید جماعه انگلش در حق من چه
بد کرده اند که من بدخواهی ایشان کنم الی الان آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نمی شود آتشی که در دریا بگیرد کیست
که او را فرو نشاند زنهار گوش با این قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فنا ندارد ۔

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر هیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مهابت جنگ است بعد وفات مهابت جنگ در ماه رجب سال
یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ناظم بنگاله و بهار و اڑیسه شد بعد از ان باراده برآوردن ملک پورنیه از دست شوکت
جنگ بطرف راج محل نهضت فرمود در اثنا راه خبر رسید که مردمانیکه در اگرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان
شهامت جنگ که بجهانگیر نگر عرف ڈھاکه رفته بود باز آمدند زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و مستر ڈریک حاکم
سرکار انگریزان حمایتش نموده میگذارد از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت
بمرشدآباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متیقن بود و اسباب حرب
چنانکه باید مهیا نداشتند لهذا القلعه قدیم که حصن حصینه بود را بغیر برخاستند چون مستر ڈریک صاحب عرصه را بر خود تنگ
دید خود با معدودی از سرداران بر جهازی کشیده جان بسلامت برد و باقی ماندگان لا علاج بمقتضای غیرت موت
را بر حیات گزیده تا با روت و گلوله بندوق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر پنجه سراج الدوله شدند
د اموال زرهای خطیر که احصای آن نعیر مقدور است انبار رفتند گویند که یکصد و چهل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند هنگام
شب آن بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از شش گز نبود و حالا آن مکان را بزبان انگریزی
بلاک هول میگویند بند نمودند هنگام صبح چون در دروازه مکان را کشودند بجز بیست و سه کس را زنده نیافتند دیگران
همه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مهابت جنگ بتاریخ
بیست و دویم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری که مطابق بستم ماه جون سال یکهزار و هفتصد و پنجاه
و شش عیسوی بود بوقوع آمده مسوده این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور یافته که از ان سال هجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکه نواب سراج الدوله و ظفر باگورنر
لی لیا چھین جب ہی کلکتہ کو سمجھا اقبال

تیغ جو تیغ ریا زنده بجز بیست و سه کس نرہے
اگر بانبہ ہر کسی نے تب ہیں بھیجے دیا گول

خانہ تنگ بلا کہول ہیں کیا رکیا بند
یکصد و چہل و شش انگریز تو جو بیجبی اشوال

باپی وشمر گنتی میں اور سرآمد کیتن کا سٹا
بہر تاریخ کہا میں نے خانہ تنگ بلا کہول

۱۱۶۹

سید کریم الله متخلص بغریب

وکالت مطلق خود و منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت و در سنه هزار و یکصد و شصت
و هشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی مرتبه امارت او را مراتب فرستاد و شخصی این مصرع تاریخ یافت مصرع از شاه بنده [illegible] ماهی [۱۱۶۸]
و هم علم [illegible] صمصام الدوله در فکر برانداختن نصاری فرانسیس که در آن ملک اقتدار تمام بهم رسانیده بودند
افتاد و نواب صلابت جنگ را اغوا نموده نصاری را از نوکری خود موقوف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد
و یک عبد الرحمن مخاطب بحیدر جنگ که صاحب اختیار سرکار موسی بوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگ آباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان برادر صلابت جنگ که دشمن جانی حیدر جنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حیدر جنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد و بطرف فتنه [illegible] لشکر افتاد و درین شور و غوغا واقعه طلبان
کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله مظفر جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر و پسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوبی شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک کردند و یمین الدوله با [illegible]
آبای او که پایش گنبدیست [illegible] دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته وجوه یومئذ مسفره [۱۱۷۱]
و نیز میر مذکور گفته

تاریخ

رفت صمصام الدوله ز جهان | سیوم ماه شریف رمضان
سال این واقعه آن سعید جود | گفت کشته عبد الرحمان [۱۱۷۱]

ایضاً مستزاد

صمصام الدوله آن امیر والا جاه نزد آگاه | تا حق شده کشته کمین گاه [illegible]
زاد بعرض میر نازتاریخ به یاران شهید | گردیده شهید با کسان حیدر را انا لله [۱۱۷۱]

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگ آباد
ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشیده

تاریخ مستزاد

دیدیم زمین هولناک صحرای خونبار [illegible] | ره پوش خبر و تیر بود خون شهدا [illegible]
گفتم که مصیبت این سال تاریخ دگفت آزاد | اولاد علی شهید کرد اینجا و عبد الرحمان [۱۱۷۱]

و میر رحمت الله [illegible] متخلص این تاریخ یافته

تاریخ

صمصام الدوله امیر کبیر بود | ناحق قتیل گشت [illegible]
روز خمیس و ثالث ماه صیام بود | تاریخ گفت عقل شهادت شده نصیب [۱۱۷۱]

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که [illegible] حضرت سلون جنگجو شده مضاف صوبه [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری
تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ

شد بنا در سلون روضه پرنور | که جهان را ز نسبتش [illegible]
داد الف بشارت از تاریخ | این بود آستانه اشرف [۱۱۷۱]

میر [illegible] یوسف

جناب سید محمد اشرف الحسنی الواسطی البلگرامی و دو خواهرزاده سید عبد الجلیل بلگرامی است او کتابی تالیف نموده جامع

الفرع الثانی من الاصل الثالث نقل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از خم معرفت کشید رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازهٔ تفکر عمیق
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق زهی توفیق	هست این نقش نقش این الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق
سال تاریخ این کتاب خرد		گفت شمع مجالس تحقیق	

١١٦٢

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة و الف در بلدهٔ لکهنو در گذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود یا ملحق مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیه او این تاریخ گفته

تاریخ

الهی شکیب تا کجا رفت	که کوهی بود در یکدم ز جا رفت	نماند اکنون امید زندگانی	که در وی قافلهٔ ما را دوا رفت
بیا بلبل بقمری تعزیت کن	که سرو از تاراج فنا رفت	عزیز مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بغلمان یا نمایان قدر بیتا	ز دستش طرفه لعلی بی بها رفت
اگر فردوس باشد خوش ندارم	که بی گلشن نسیم جانفزا رفت	کدورت انقدر یا کرد افشاند	که از سیاهی وقت من صفا رفت
شنیدم هر چه از من عید تقصیر	که با آن خوش سخنی تا آشنا رفت	شکوه سلطنت از دست من رفت	تو گوئی از سر من ظل هما رفت
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان یا رب ما یوسف کجا رفت	

١١٧٢

و شفیقی هم که این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

١١٧٢

میر یوسف گذشت ازین عالم	داغ جنید ین الم بدلها سوخت	اتفی در رسند تاریخش	گفت جان و دل احبا سوخت

١١٧٢

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین
جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بائی بود و بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کحل ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه را که شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه مقید بود از محبس برآورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری بسن سوم بعالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروای در شاهجهان آباد نشانیده و میر اولاد محمد بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

١١٦٧

بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله با طرز خواه شد	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد

١١٦٧

ایضاً

١١٦٧

شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بعین آمد	گشت چون جلوه گر بتوبه سریر	گشت تاریخ مظهر ایزد

١١٦٧

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود و سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم عماد الملک از دست سهون لک حرامان شهید شده بود چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان گفته که از مصرع آخر تاریخ بر سے آید ۔

تاریخ

۱۱۷۳

شقی بلخ و شقی کشمیر قاتل جان شاه و این وزیر

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل قرار یافته ۔

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشاره عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک [?] ستے قلی خان کشمیری را بحراست او گذاشته خود دلجمعیت در رفاقت دتا سندهیه در جنگ بود که نجیب الدوله را در سکرتال حسب الارشاد او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که خبر قریب رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتا سندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته بالشکر خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار جرار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه [?] و مذهب با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روز سے بار دهلیه باتفاق شده و برای تنخواه خود دها بر عماد الملک هجوم کردند و باشاره نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بعوض تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه بصد مشقت سوراخ [?] حویلی جابجا رفته در قلعه [?] مخفی گردید بعد از آن در شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله بر آب دریا روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا بانتربید رسید سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک ایشان در میان انتربید واقع شده خود را بالشاه ابدالی رسانیده و شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه با لشکر دتا سندهیه مقابل شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجعت القهقری نموده بمیدان باولی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته ۔

تاریخ

۱۱۷۳

کرد سلطان عصر درانی	قتل دتا بتیغ دشمن گاه	گفت تاریخ این ظفر آزاد	نصرت بادشاه عالیجاه

چون خبر کشته شدن دتا سندهیه به بلاشیو بهاو برادرزاده باجی راو پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان گردید و در غیبت احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نموده و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ساخت من بعد بتاریخ بست ونهم صفر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بر تخت نشسته بود معزول
ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بوسیله ولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند
فرمانروائی نشانید و خود دستوری عمر کرد احمد شاه ابدالی گردیده دران جنگ پانی پت که از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کروه دران مرتبه [illegible]
زمین رنگین بود چون شاه ابدالی [illegible] تا این فتح [illegible] تاریخ آن گفته

تاریخ

۱۱۷۴

شاه ابدالی از [illegible] نشست | کرد انجام [illegible] آغاز فتح
[illegible] تاریخ [illegible] | شاه درانی نموده باز فتح

بعد ازین فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بود و بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه به حضرت بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور [illegible] سلطنت
هندوستان بنام شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را جانشین
پدر بوسیله ولیعهدی گذاشته و نظامت وزارت بنواب شجاع الدوله تفویض نموده و از سر نو عهده امیر الامرائی به نجیب الدوله
بخشید و بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه مراجعت قندهار نمود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بکین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از الهآباد همراه گرفته بتسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام حتی چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و سوداگران انگریز [illegible] دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردید مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشدآباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده باوجودیکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخت و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست و سوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال سنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسید بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند تا یکسال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده بارادهٔ تسخیر بنگاله [illegible] داشت درین اثنا خبر [illegible]
پدر خود بدو رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروائی آراسته جلوس نمود و خود را بلقب شاه عالم بادشاه ملقب ساخت و عنان نظامت
وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرائی به نجیب الدوله [illegible]

امام بارَه در ملک بهار

این امام باره را میری راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

میری راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مرقد امام زمان	هزار و یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار	ز هجرت نبی آن سرور صفا و کبار ۱۱۷۵
	بگو بحضرت سرور بیا به سبطین	نجف اسعد مختار شافع کونین	

کشته شدن سورج مل جاٹ و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهٹه نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی سرفراز ساخته و عالیگوهر را بجای پدر او بر سریر سلطنت برنشاند و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد رفتن او حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جاٹ که مالک ڈیگ و کمهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اگره را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گوله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جاٹ است و بدن سنگه پسر چورامن جاٹ بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی میکرد و از این پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهار ده کروه از اکبر آباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه بجای پدر رسید و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده در زمان نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه تقویت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از شکست سلطنت بیشتر جاهای دیگر بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهاو در روانگی شاه ابدالی قلعه اکبر آباد را تسخیر نموده و در ڈیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و بیشتر ارکان نواب صفدر جنگ را بدل برادرانه کرده بود و چند توپ کلان شاهی که در قلعه اکبر آباد بود بر داشته و سورج مل سوار ام جاٹ را صوبه دار الخلافت اکبر آباد داد و هم زیاده بر تخریب آن شهر پرداخت و سورج مل غالب بهادر و سعد روح کیوڑ سنگ رشتیم و اکثر شاهجهان بادشاه به صد هزار روپیه تیار ساخته بود و صد توپ و صد بیستم شاد ضرب توپ کلان از قلعه اکبر آباد برده و در قلعه ڈیگ و بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل جاٹ کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه بعد از چندی او تا است قصد انتقام خون پدر از ملهار راو مرهٹه و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نمود تا آنکه نجیب الدوله عاجز آمده بار عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل طلب داد و چون جواهر سنگه آمدن لشکر احمد شاه را شنید بتوسط ملهار مرهٹه با نجیب الدوله مصالحه کرده بملک خود رفت و این سانحه در اوائل سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدر آبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدر آبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که پسر دختر نظام بود بعد از آن امرای افاغنه سید محمد خان را که مشهور به صلابت جنگ بود بر مسند ریاست دکن نشاندند بعد چندی برادر خردش نظام علیخان او را مقید ساخت تا ایام حیات بجای نشست ...

درهیا را از او جنگ آبا دمتوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را قریب پونه
رسانید و باو دیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان با آتش بازی توپخانه دود از نهاد مرهته
بر آوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و پنجم هجری که تمام ماه خسوف شده بود و افواج مرهته اکثر سرداران مشغول پرستش
خاص آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین قصه بر طرف کردن صلابت جنگ
فرانسیسی را از نوکری خود از گفته صمصام الدوله و کشته شدن صمصام الدوله از دست لشکر در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در
زیر احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال تا تاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و پنج بدست برادر خود نظامعلی خان مقید گردید یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بستم ربیع الاول سال یکهزار
و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بمالک ولایت دکن گردید
بیست و هشتم ماه شوال سنه مذکور قلعه بیدر که در دکن است مفتوح ساخت رای کیول کشن کا تیهه تاریخ آن یافته

تاریخ

۱۱۷۵

آورد ایالت مرکار از فتح بیدر کی سیر	در ره جود با عیش و یکی زماه شوال زیرک

۱۱۷۵ از سه مصرع آخر تاریخ استخراج می یابد بعد ازان چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک مرهته را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان
او اکثر عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد ذکا تخلص برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافته

تاریخ

۱۱۷۷

آصف جاه دوم سلیمان غلام	از آه دی قوم برهمن سوخت تمام	تاریخ شنو زشعله طبع ذکا	آتش زده پونه را سپاه اسلام

درین ایام پارسوام خلف بالاجی راو و رگنوباته راو برادر بالاجی سردار مرهته بودند

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

چون در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری میان صاحبان انگریز و نواب قاسم علیخان ناظم بنگاله کدورتی بهم رسید نا بران انگریزان نواب
جعفر علیخان معزول را بر اثر مصلحت باز بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیدند نواب قاسم علیخان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر
هزیمت بر هزیمت یافته تاب مقاومت نیاورده در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در الله آباد نزد شاه عالم بادشاه و نواب
شجاع الدوله که درین ایام تشریف داشتند استمداد و کمک خواست تا که مدد کرده او را بحال ملک و مال گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در اواخر سال
هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری باسپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند در عظیم آباد رسیده تا یک ماه اراده جنگ نظام کردند چون سال هزار و
یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید ایام برشگال بر سر رسید توقف را مناسب ندیده ازانجا کوچ نمودند و در بکسر آمده مقام کردند بعد
گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که درین ایام داشتند در
بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ بیست و ششم
ماه ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اکتوبر سنه هزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

میدان جنگ رو برتافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با چهار هزار سوار و پیاده در جنگ شریک نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیله ایتن برتافت در دامن کوه رفته باز طرح جنگ و جدل اندازد شخصی درباب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته ٭ کل مغل لون *** القصه افواج انگریزی بفتح و فیروزی تا به الهاباد و لکهنو و فیض اباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با پدسالای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا بالهاباد تشریف آوردند شجاع الدوله چون به بریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از روسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ اباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش شتافت و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ اباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی ملهار راو مرهته که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان اباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض اباد و اوده رفته بود از استماع این خبر در گهات شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهته نمودند نایره قتال از هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گوله توپ انگریز نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهته که هزیمت یافته و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود وقوع پیوسته از همین وقت پایه دولت کمپنی انگریز بلندی گرفت و ابتدای عملداری کمپنی انگریز از همین زمان تصور باید فرمود چنانچه تاریخ اغاز دولت انگریز در مصرع *** واقع اند

در بیان امیر شدن فرنگی

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان اباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن بیوفائی سرداران سپاه در درخواست فوج کمک خود بحضور احمد شاه ابدالی که موافق استدعای نجیب الدوله وقت محاصره راجه جواهر سنگه جات از کابل کوچ کرده تا بسرهند رسیده بود بفرستد چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده در فرخ اباد پیش احمد خان بنگش آمد اما بصلاح او پیغام صلح و مصالح بار دیگر سرداران انگریز در میان آورد و با جنرل کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بر ان قایم اند در میان آمد بعد ازان هر دو سرداران از انجا کوچ نموده تا بالهاباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که در ان ایام از ولایت مخاطب بلارد کلیو شده آمده بود سر آمد و بست صوبه بنگاله از کلکته تشریف بالهاباد آورد و منشی اعتصام الدین که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارد کلیو صاحب بالهاباد رسید با نواب شجاع الدوله قرار داد در میان آمد که صوبه الهاباد و مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوره جهان اباد خیر بان مع *** ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرج بادشاه حواله ملازمان او کرده شود و باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و ... غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرج سپاه لشکر کمپنی از نواب گرفته شد و قطعه صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارد کلیو صاحب بدست گرفته بدست نواب داده نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارد کلیو صاحب داده کرده با هم معاهده نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شدند و لارد کلیو صاحب

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید کرده اند حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بالطرق تمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر گردید که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دارد بعد این همه نوشته اند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی مطابق بیست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهم هجری ترتیب یافته بود لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الهاباد طرح اقامت انداخته
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز شنبه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهم هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه درگذشت بعد ازو برادر خورد او مبارک الدوله مسند نظامت را رونق بخشید

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسبش به پانزده واسطه بشیخ موصوف
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و مایه والف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی داد و شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دایر و سایر است در هنگامه نادرشاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردید و مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و دران بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که اینقدر دیر چراست و برای قبر لوحی از سنگ تراشید
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد و بر سر لوح اسم تبارک الله بعد ازان یا محسن قد اتاک المسیء بعد ازان العبد الراجی رحمته
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پایین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته بیت روشنا
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت است زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای ره پیمایی بسی سرگشتگی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له و ارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۹۵
تهی گشت ببهمات روی زمین ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج بعضی شاه پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ آن یافت + لان الصلوٰة معراج المومنین + و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

قبله دین پناه پیر پناه | ساخت مسجد بفضل ربانی | سال تاریخ او ملک فلک | گفت این هست کعبه ثانی ۱۱۸۰

ایضاً

محمد پناه اشرف الکریم | نموده بنا مسجد مستقیم | مذاکر و الف که تاریخ او | بگو خانه حضار رب کریم ۱۱۸۰

مسجد الٰه آباد

در شهر الٰه آباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در آن شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری تعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین | خلق پرور داد گستر حامی دین کرام
صاحب عدل و سخاوت بادۀ ذوالکرام | مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشند رونق افزای سپهر | زیر حکمش هفت کشور باد نصرت مستدام
چون حسام الدین علیخان خانه زاد بارگاه | ساخته تعمیر این مسجد باحسن انتظام
سال تاریخش سرودم از سر تحقیق | کعبه دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام ۱۱۸۱

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابوطالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع آن نخبه الدین | که بودی فخر از فضل علم و عقل و ادب
شنافته چون به جنت برین از عالم | و بیافت فضل فنا و جان باد رب
چو در داشت با همه کس روز را انوار او | بدون مهر شش روز عالمی تیره شب
دو تو عزم عظمی کادل افگار ان | چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو و سه بود ز حجه | جنان نوشت بالهام سال تاریخ و نسب
نموده طوف بهشت برین دوم تاریخ | زرد خرم و یقین آمد از روم عجب ۱۱۸۲

تاریخ مسجد الٰه آباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر الٰه آباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان خاصه دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی تعمیر ساخته و تاریخ بنای آن ابو محمد اجمل الکهاد

تاریخ

قریب قدم رسول ره سپر از سپهر نماز این مکان است | تعمیر بدور شاه عالم ان شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی کو سید فوجدار خان است | اجمل ز تو گر کسی بپرسد تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبه دین | تاریخ بنای این مکان است ۱۱۸۴

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ آباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد و فاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ آباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگیده

گشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدرجنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته و راجه نول رای را که نایب نواب صفدرجنگ بود کشته باز به ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری فوت شد و این تاریخ بر سبیل تعمیه در فوت اوست

تاریخ

۱۱۸۵

ملایک آه کشند از وفات احمد خان ۱۱۹۱	کنند گریه خلایق بناله وافغان

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه دور کرده شود تاریخ برآید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادرشاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است در مرقدا و این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۱۸۶

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود / مهر سپهر اندر طرف گوش بیخولان افق		در نوامیس امور سلطنت کسری دگر / از زبان خنجرش هردم هزاران شیر نر	از نهیب قیصران بی ستون حمله او / چون بعزم آن شتابید بدار البقا تاریخ بود	شیر اهور الشعیر بیش داوری هردو / سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که دارا و خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر مسند سلطنت نشست و بعد ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفاتش او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش پاینده خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروائی میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین اله آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد او غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت + نیکبخت ازلی بادا + یافته اند بزرگی خاندان ایشان مشهور است دیوان فارسی دارد نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته اشعار بسیار شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در الهآباد اقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت ناگهان فوت کرده و تاریخش منشی چکل کشور تمیز او شخصی گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت بادشاه بعد از قیام بست و دو روز از انجا کوچ نموده بعد طی
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بست
و باستمداد مرهته ها آتش جنگ و جدل در گرفت تا آنکه ضابطه خان هزیمت بر هزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده (?) که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بالنصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر بعد البشیر سید از سر نو یعنی که زفضل حق بفتح و نصرت	شادی و نشاط داشت تابی آمد دارای جهان فلک جنابی آمد تاریخ ورود او ز هاتف جستم	گوئی که سحاب فیض در مزرع خشک زینت ده تاج و تخت شاه عالم گفتا که زشرق آفتابی آمد	از یمن دعای مستجابی آمد با دولت و بخت کامیابی آمد

۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیرالامرا
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را الکای وسیع بود مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود ولیکن روز بروز کارش بتنزل داشت و
فتنه و فساد بهر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان و روهیله ها برآورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود داشتند تا بحدیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیرالامرائی و میربخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که از و بظهور رسیده بود عهده میربخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
باجابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردید و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گلوله توپ
کشته شد ۞ فوت رستم ۞ تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد هزیمت ۱۱۸۶
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را ایران (?) آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیرالامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهاباد و کره که برای مصارف بادشاه و از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها بران ملک نرسید وازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرگروه داران مرهته یعنی سیباجی پیشوا و مهاجی پتیل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی برین نگذشته بود که خبر از دکن
رسید که نارایین راو پیشوا را کشتند و رگهوناته راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارایین راو
پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بر ریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسبب
رگهوناته راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته
ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد و اگر شما شصت لکهه
روپیه بما دهند ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج مرهته
مایان وفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید داد و اگر افاغنه بدادن زر مسطور راضی نباشند شما متعرض
حال ما نشوید بنوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلب
استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود
بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما نویسید بنده این مبلغ را بعد از پنج سال انجام نموده
بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود انها زر گرفته بملک خود که دکن باشد
روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت
نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت گردن
افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود ببدعملی محض مقید و حسام الدوله را [illegible]
بادشاه محبوس ساخت بعد از ان به تسخیر ملکها که جاٹ بتصرف خود داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زر که نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را
از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اٹاوه را از دست هری پنت نامی مرهته
که از طرف بیساجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد و بعد از ان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت
هجری از اٹاوه بطرف شاهجهانپور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار پیاده و سواره از قوم
افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کٹره کمال زئی خان و فریدپور در میدان لاهی کٹره تلاقی فریقین دست داد
در انوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو
پلٹن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از لشکر
شکوه جبلی داشت بذات خود بیرق در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گلوله
هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان نیز همونقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد
صدای کوس خرمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هیبت بر سپاه روهیله افتاد عزیزی تاریخ این فتح سیم بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۸

	چو در لفظ طفه تاریخ دیدم		پی باقی سر حافظ بریدند	

یعنی اگر عدد لفظ ظفر با عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او اعزیزی در زبان پشتو که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ حافظ نادلی رشا ۱۱۸۸ + واین قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است ۱۱۸۸

تاریخ

۱۱۸۸

حافظ رحمت که شیر بود در میدان جنگ ۱۱۸۸ — بر سرش تیغ قضا آمد نشاند در عرق خون
چون بجنگ انگلیس سرو گردن جان باشد از تنش — یعنی در حرف نخستین هم در حرف آخرین
ز پی تاریخش جدا کردم دو بخش را که بود آن — دو در چون کردم ز تنش سال فوتش بیرون

نواب شجاع الدوله

ابن نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است بیت برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگرچه از مصرعهٔ اول تاریخ بر می آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ است مولف دو مصرعه دیگر بران افزوده باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴

چو آن خورشید دو اختر شد نمایان — بدولت خانهٔ نواب منصور
فلک بر گفت تاریخ تولد — برآمد آفتاب از مطلع نور ۱۱۴۴

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن باستمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً تحریر یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بند و بست ملک جدید که از دست روهیله ها بر آورده بود از شدت در دخیار کی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هر چند مرهم بر هم نهادند رو به التیام ننهاد و در دیگاه و سیزده روز در فیض آباد بیست و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیشش از این مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع صفدر منصور برپا شد جلال — رفت سوی ملک تا زین سرا بر گرفت
مسند شجاعت بی سر و با و سخاوت عزم — تاج خود از زمین گریه و زاری فکند

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸

چون شجاع الدوله با شوکت جهان — عالمی در ماتمش مغموم گشت
بود سال فوت آن والا نژاد — ترفت از ذیقعده بست و چهار روز
یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت ۱۱۸۸ — رفت زین عالم فانی از دست

و از این مصرعه بعد از دور کردن یکعدد تاریخ بر می آید ع رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جاٹ وغیره

در ایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اتاوه را از دست هری پندت مرهته برآورده بهنیه جنگ حافظ رحمت خان در اتاوه متوقف بود نواب نجف خان قلعه اکبراباد را که بتصرف راجه نول سنگه جات بود محاصره نموده داد تهور داده مفتوح ساخت و این واقعه در اخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت رو نموده و عزیزی تاریخ ان یافته مبارک فتح قلعه اکبراباد و جنگ نواب ۱۱۸۷ شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد ازان در سنه هزار و یکصد و نود هجری مرزا نجف خان قلعه دیگ را محاصره نموده و درین اثنای راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد و برادر خورد او راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل دیگ شده بر مسند حکومت نشست و تنگی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شنایدکه در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور معما یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان ناوک بود ۱۱۹۰ یعنی شکل گوله بصورت نقطه میشود و شکل بان بصورت هندسه نه و شکل سنان و ناوک بصورت دو الف میشود پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت ۱۱۹۰ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست جات وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت نیابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری بادشاه را بران آورد تا فرمان بنام مرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون درینولا کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است که هر قدر ملک که بدست آورده ازان ملکها القدر تنخواه در کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نماید غرض مجد الدوله این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد چار پلتن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب بر حال او بود هیچ نشد و نواب موصوف درهمین سال از اکبراباد بشاهجهان اباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دست او بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ

در فیروزاباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبراباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد و ازانجمله یکی مسجد خورد سمت مغرب شهر بنظر آمده که حالا چوکیداران ڈاک درانجا می باشند و قریب ان تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می گردد که ان مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور کتبه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا وی آمد
مرد آقا بزرگ پاک نژاد
نز بیش افکند نگس رسانی
ساخت تاریخ فوت ان مغفور

حیف صد حیف رفت فرو بینا
رفت از پیش بعرش علیین
هر دم از لطف خویش رب العالمین
فکر یا بر که بود در پی این
لفظ مستعمل بهشت نصیب

بجنگی نهاد سبزه تر
بر سر قبر آن فرشته خصال
ساخت آقا رحیم روضه را او
ناگهان هاتف شده الف
بود آقا بزرگ ساز قرین

رخت بر خاک رو نو نسرین
فاتحه خوان همیشه روح امین
داد بشارتانه خدا تزیین
گفت از فرط غم بصوت حزین ۱۱۸۹

بحلول او یخته شدن نندکمار مهاجنی مالدار

شده کار بر همین بود شخص شهر کلکته که مزید بی زر و دولت کسی با و نمیرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کلان جرمی
بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد
و پنج عیسوی او را بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخص اشراف دار الامارت بحکم انگریز باینطور کشته میشود قریب یک لکهه
از مردمان شهر کلکته بر گرد دار او جمع آمده ایستاده بودند احتمال آنکه او را نخواهند داد بحث هر گاه که او را بحلق کشیدند آن مردمان
از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود شستند که مایان از خون
او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او بحساب آمد
و مهر های بنام اعزه مردم که ساخته و پرداخته شده کار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و صنعتهای فاسده اش شیوع
و ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پسرش راجه گورداس شد مولف این تاریخ که تتمه ایست در حق او گفته

تاریخ

۱۱۸۹

مقام کرد چو بالای دار شده کار	سه بود مفتری جعلساز آن نحر دو
سوال کردم و گفتم زوال کیست بیا	ز دار عدد برون کن که کافری فرمود

لفظ کافری در آخر مصرعه اشاره بر حروف کاف است دری است که عدد آن دو صد و بست می شود اگر از عدد حروف دار عدد
منها کرده آید تاریخ برآید و برهمین دستور شخص معمای باسم کربادیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما اینست
ست ان کافر سیه که باشد از پا چو دامنش + گویا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف در
پا کشید کربا شد و حروف پا چون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله
بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادر زاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت
کل داده هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز
گردانید بعد ازان اقتدار مختار الدوله بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هرچه خواست میکرد کسی را مجال
نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد نواب شجاع الدوله
مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرود نمی آورد و دیگر تاجاقیتها با هم بگیر روی میداد تا آنکه
آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خود رایی او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه
سرا مذکور بعد اطلاع آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله
سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازش کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر
وساده ایالت خواهم نشانید چون این مشوره ها به تصمیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو تجدید نزد و بر بنای آشتی با
مختار الدوله مستحکم ساخته بهمانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید
بعد ازان فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد شمشیر کشیده اداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن
ولینعمت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند
چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همان وقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

آصف الدوله بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله درماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع امده و تاریخش نسبت بتقمیه

تاریخ

۱۰۹۰

مرتضی خان شهید اکبر شد	از جفای سپهر گردان شوم	سر قاتل گرفته با تفنگ گفت	بهر تاریخ سید مظلوم

شاه پیر محمد شاه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه پیر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری درگذشت این تاریخ منقبه در وفاتش گفته اند

تاریخ

۱۱۹۳

جنای فی الرسل پیر شاه آ	بهم ملحق چو جبر فات محمد	سروش بی سر اندیشه فرمود	مقدس سال او ذات محمد

سمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هندوستان وارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید سمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف انکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جزائل و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان با ختیار خود داشت بدر جسته بطرف اگره رفت و ملازم راجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و بیشتر از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد و نود و دو هجری بود از ترغیب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل چمن چمن کدو ره واقع اکبراباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج میشود بر ان مرقوم است

تاریخ

۱۷۷۸

فوت سمرو صاحب ان سرگروه نیکو سرشت	سیفیه فاق اندرش حسرت شتابد	سال تاریخش ز غیب مسیحی فلک	باد صبح گفت امید کو گل بن بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق اسمند عالی رانامی گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کار آزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب وکپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانامی گوهد نمود منشی الله یار بلگرامی حسب الایمای کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست	میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار	در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر بروس	سعی و محنت هر یکی کرده پدید از کارزار

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در اله آباد سکونت اقامت پذیرفت و چون نواب شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه جلال آباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد میرزا مذکور با چندی رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسبب منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله آباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده اوقات خود بسری نمود و چندی بتحصیل کوره جهان آباد هم تعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان آباد رفت و چون در انجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب ذوالفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرائی رسیده سر عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سنه چهل و نه سالگی در شاهجهان آباد فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده او بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات او گفته ع این قدم گاه شاه مردان نجف آباد کرد ۞ و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش است ۞ این تربت نجف ۞ ۱۱۹۶ و این تاریخ از مولف این اوراق است

۱۱۹۶

تاریخ

چون میرزا نجف خان سفر از جهان کرد	الف فلک جناب او شد واصل حرم خدا ۱۱۹۶

شاه نظر خان

عیسائی مذهب بود و در فن توپ اندازی استاد تربت او در اکبر آباد اندرون گورستان فرنگیان متصل چرچ تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج می یابد بر تربت او مرقوم است

۱۷۸۴

تاریخ تعمیه

شه نظر خان که ماهش شهره آفاق بود	منقش بر تربتش عیسی فرزند بود الف غیب از سر عیسی تاریخ او	[illegible]	رفت از سپهر جان چرخ کبود

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر تربتش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحه که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون میرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب خان که پسر خوانده میرزا نجف خان بود بخشید و او را بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت و از سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی میرزا شفیع که او نیز پسر خوانده میرزا موصوف بود و بعد وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از [illegible] ساخت و منصب امیر الامرائی [illegible]

بادشاه گرفت بعد یکسال و چند ماه مرزا شفیع در رکاب از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه
ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خانه نیز   نه افراسیاب و نه همراهیش
نماند درین دهر مرزا شفیع   شود حاکم نوز فصل ربیع   بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت
امیر الامرائی سربلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهاندار شاه پسر بزرگ
بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که در آن ایام مستر هستنکس صاحب گورنر نیز در آن شهر تشریف آورده
بود آمد و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته در آن بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او
پنج لکه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ هجدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور
حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه
را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید
بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر بر آورد و آنچه که
از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیمور به رسید ظاهر و مشهور است قدری از آن حال در مقام خودش ترقیم خواهد
یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان آباد آمده بود لیکن
چون استقامت خود در آنجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی
بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه   در آن بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر ست نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخی
که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ این است

تاریخ

۱۱ ۹۹

1199	بگذشت فخر الدین چون زین جهان سرای فانی	بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی	سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم	تاریخ گفت هاتف خورشید دو جهانی

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری
بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا داد و باسند خود نایب او گشته جمله
کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبراباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال
بر این بگذشت و فتنه از هر طرف برپا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرائی بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهته‌ها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بخیر احمت عنبرے بکار ملک پردازد چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده بهر بیعنی راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ هنگفتی برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن بیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست و سیم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید سکه

حامی دین نبی بیدار شاه سکه زد در هند از فضل اله

بعد ازان آن نمک حرام جفاکیش آنچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده‌نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی ازایشان از فاقه کشی جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور بیخ روهیله را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز آن نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهته‌ها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهته‌ها بشاهجهان آباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در تحت العمل سرکار کمپنی است جاری بود و ربیت سکه اینست بیت

حامی دین محمد سایهٔ فضل اله سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه

بالجمله مرهته‌ها بادشاه را بر تخت نشانیده بتعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسای خود دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خوارے ما
داد بر باد سر و برگ جهانداری ما

آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم
برد در شام زوال آه سیه کاری ما

چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد
تا نه بینیم که شد غیر جهانداری ما

داد افغان بچه شوکت شاهی برباد
کیست جز ذات خدا آنکه کند یاری ما

بود جان کاه زر و مال جهان اهرن مرض
دفع از فضل الٰهی شده بیماری ما

کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم
هست معروف که بخشند گنهگاری ما

کرده شه سال نظارت که مرا داد بباد
زود شد یافته پاداش ستمگاری ما

غسل و تمان بمیان داد و نمودند دغا
مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادم افعی بچه را پروردم	عاقبت گشت بجوز بگرفتاری ما
حق طفلان که بسے سال ترا هم کردیم	کرده تاراج و نمودند سبکباری ما
قوم مغلیه و افغان همه بازے دادند	بسکه گشتند مجوز بگرفتاری ما
این گدا زاده همدان که بدوزخ برود	باعی جور و ستم شد بدل افگاری ما
کل محمد که ز مردان بشرارت کم نیست	چه قدر کرد وکالت پی آزاری ما
تا هزار و سلیمان و بدل بیگ لعین	هر سه بستند کمر بهر گرفتاری ما
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من	زود باشد که بیاید بمددگاری ما
مادهوجی سندهیه فرزند جگربند منست	هست مصروف تلافی ستمگاری ما
آصف الدوله و انگریز که دستور من آند	چه عجب گر ننمایند مددگاری ما
براجه و جاه زمیندار امیر و چه فقیر	حیف باشد که نسازند غمخواری ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند	نیست جز محل مبارک به پرستاری ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم	باز فردا دهد ایزد بسرداری ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه

تاریخ ۱۱۵۲

هاتفی گفت با سر ناله کور کردند شاه عالم را

مختصر اینکه مرهٹه ها تعاقب غلام قادر خان نموده او را در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنے اول هر دو چشمش برآورده و گوش و بینی و دست و پاے او بریده بشاهجهان آباد فرستادند اما در اثناے راه بمرد و این تاریخ نیز درباب کشته شدن غلام قادر خان و کور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ ۱۰۰۴

کور چون کرد شاه را قادر ایں ندا از سما رسید یکبار سر و پای غلام قادر را ببر و بر فگن سر بازار

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان آباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود چرا که از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی اتفاقی امرا صوبه داران اطراف دست خود کشیده مالک ها شدند و مرهٹه ها دهلی و اگره را بتصرف خود داشتند و از خاندان تیموریه بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بٹهور

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین مرقوم خواهد یافت بنای امام باره و مسجدی که در بٹهور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باتمام رسیده و مولوی فایق تاریخ الف امام باره یافته ع آستان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته ۱۲۰۳

تاریخ

مفتخر گردان حضور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار یافت در عهد نیابت و حکومت
او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکھ روپیه برکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته
بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب
چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و نود و هفت هجری بوقوع آمد زوجه عفیفه
او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکھ روپیه نقد پیش این کنیز است
و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هر چه ارشاد شود بموجب آن عمل آرد الماس عرضی را خوانده بآب
کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم مارا چه کار است
بر پسران خود چرا تقسیم نمیکند چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان
و نواب باقر علیخان شدند و در سیتی در جهور و فتحپور بسر رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۹۷

چون وفات میر زین العابدین | خلق را افزود صد رنج و قلق
سال تاریخش نوشتن خواستم | از سواد خامهٔ غم بر ورق
ماه شعبان بود و هم یوم الخمیس | کز غمش گردید چاک سینه شق
گفت فایق با دو حرف حزن دل | گفته زین العابدین واصل بحق

۱۲۰۷

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت بر آید

تاریخ مسجد

۱۲۰۸

چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافتند

تاریخ

۱۲۰۸ ۱۲۰۹

کرد مسجد بنا چو حیدر شاه | رکن دین اختر سلیمانی
هاتف غیب سال تاریخش | گفت بیت المقدس ثانی

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سیندهیه در دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد
و نه هجری فوت کرد و تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبراباد در موضع تائی کی منڈوی واقع است
از سنگ مرمر ساخته اند و بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

۱۲۰۹

ذکا خان عالم قانون حکمت | که داری عقل کل بر دست او بر
خرد گفت از سر افسوس تاریخ
شب آدینه و بیستم ز شوال | شد از دنیا مسیح وقت افسوس
بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس

مسجد فتحپور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علیخان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور
که مابین شهر الهاباد و کانپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت شعار | مریم ثانی بخاتون قیامت صبر
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور | از برای گفتن تاریخ گشتم منتظر

گفت هنگام سحر هاتف که فارغ شو ز غم ... سجده والا بنا گردید اسجد و فتم — ۱۲۱۲

در وفات نواب آصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و چهارم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد ازان لکهنو را دارالامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد و در امام باره که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند ازانجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم ... شام استشمام حسرت می نماید در نسیم

آصف کین نه صدف رایک دُرِ شهوار بود ... آن دُر شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم

لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب ... شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم

دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد ... انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم

نقشبند کاف و نون بر سبز آصف نوشت ... تا بها روح و ریحان و جنات النعیم — ۱۲۱۲

ایضاً

کرد رحلت چو آصف الدوله ... مبتلا شد جهان بماتم و شین

هاتفی گفت سال تاریخش ... شد مقرّ آن سر بر پای حسین — ۱۲۱۲

ایضاً

بخلد برین آصف الدوله رفت ... مکان یافت در سایهٔ بوتراب

فلک سال تاریخ او گفت ... بزیر زمین حیف شد آفتاب — ۱۲۱۲

ایضاً

ای آفتاب زرد بزیر زمین شدی ... در ملک غیب والی تاج و نگین شدی

ای نوجهانیان لبغداد قیامت آمد ... فکر جهان نکردی بخلد برین شدی — ۱۲۱۲

ایضاً تعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند ... ملک و نسق و هیبت و همت کرم — ۱۲۱۲

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ بر آید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست
ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرده و این تاریخ نا شاه محمد اجمل الٰه آبادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افخم ... گرامی گوهری از ولد آدم

سلیمان حشمت و آصف شکوهی ... فریدون صولت و در حلم کوهی

کسی از فتنه جستی گر پناهی ... بدیدی کشورش آرام گاهی

نیاز آتش بحضرت کربلا رفت ... نه پنهان پاره پاره بر ملا رفت

غلام همت او حاتم طائی ... بود از بندگانش معن بن زائد

ابا عن جد امیر ابن الامیری ... ابا عن جد وزیر ابن الوزیری

جناب آصف الدوله که در جود ... نظیر او بعالم کمتر کس بود

هزاران مردم از اقصای عالم ... هزاران با فلکند از دی در ای هم

بمشهد نوری آورد آن یگانه ... که باشد یادگارش در زمانه

سراپا مظهر جود و سخاوت ... ز نوشیروان فزون تر در عدالت

چو خورشید روی من تابنده بشتافت	جهان از بخشش او زنده بشتافت	اگر چه خانخانان کهان همی بود	امیر عالی من هم غم کم بود
درین ایام بودی خان خانان	از و میخواستی انعام و احسان	دریغا رفت آن میر جوان نجیب	دریغا نیست ازین دار الفنا رخت
دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	بتنگ آمد ازین دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان نمود ناگاه	ربیع الاول بیست ششم بود	که رحلت آن سپهر جود نمود
مرا ستغفار این غم چون رسانند	شنیده همه ماتم چون رسانند	چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
در انحالت بخود هرگز نماندم	بجز شیخ بیفغین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	نبوده با من بیمار ناتوان هیچ
بدل حسرت بچشم اشک و لب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم دران شب	دعا هم بود از آه هم لبالب
از انجمله شمردم چون دو صد آه ۱۲۰۰	فزودم سیر آن دو آه جانکاه ۱۲	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود سال رحلتش گواهم ۱۲۱۲
۱۲۱۲ دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم با صد آه ۱۲۱۲	دگر تاریخ گفتا جان برفت	سلیمانی نماند آصفی رفت
۱۲۱۲ بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲ آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذو الکرام	گفت هاتف عمده ماتم آه ۱۲۱۲

ایضاً از مولف

۱۲۱۲ شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله و کرب بر غریبان چو بود پنجشنبه	بست و هشت ربیع الاول بود سال فوتش بجوز لفظ غریب	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب

بزبان هندی

۱۲۱۲ ایک سہس اٹھ سے چھ پن سنبت کا بیان ۱۸۵۴	بارہ سو بارہ سن ہجری جانت سکل جہان ۱۲۱۲	کوار پاس اپ اسٹ جمعرات مدہیان	اٹھائیس ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند از انجمله چندی بودند که انها را نواب مذکور در حالت حاملگی در محل سرای خود جا داده بود و چون فرزندی از ایشان پیدا می شد شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگ ترین از همه پسران وزیر علیخان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب سی لکهه روپیه خرج نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته ورا باییکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشورش آب و هوا مشهور است چنانچه شخصی در صفت ان شهر بیتی چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده بیت آب شور و زمین شور و سپهر شور شور فرمانروای کلکته ❊ بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراشی پسری بود بنا بر ان مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز ہر یک سرداران کہ دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجہ سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدولہ مرحوم وراجہ ٹکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مہر کنانید بعد ازان وزیر علی خان راکہ ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیدہ مقید ساخت وبعد از چند روز با دارالطرف بنارس روانہ نمود ونواب سعادت علی خان راکہ برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بستم ویکم ماہ جنوری سنہ یکہزار وہفتصد ونود وہشت عیسوی کہ مطابق سیوم ماہ شعبان سنہ یکہزار ودو صد ودوازدہ ہجری بود بر مسند امارت نشانیدند گویند کہ بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریہ وزاری کردند وبعضے شعرا تاریخ ہا درباب عزلت او باین عنوان گفتہ اند

تاریخ

از سر نام سبقت کو نمک
باز تحسین کہ باد لعنتش
الحذر دشمن جسیم و لحیم
راجہ ہم داخل لعان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات وہم زمین وملک
جہل بسیار ودانش اندک
کردہ این نمک رضا طلک
مہر کردند بر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنہ پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنگہ نادان
دادن دختر دغا کردن
خود سگے شدہ زیر فلک

سرگروہ ہمہ حرام نمک
کہ شیاطین پیش اوست ملک
دست بردار شد ازان کودک
شرف خود شناخت ان فرقہ

ایضاً

اول بنا بہ پشیمان
بیگم خورد وبزرگ ہر دو
پیدا شدہ این یزید ثانی

دویم برانکہ گشت دیوان
دیگر مرد ک شرف علیخان
یعنی مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش برآمد

سیوم الماس بود خناس
تحسین کہ بر دو ہزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
لعنت ہمہ بر نمک حرامان

لعنت بروی ز حد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
از مکر وفریب وکید شیطان

ایضاً دریختہ

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانہ
بیٹا کیا وزیر علی کو جو وہ ہے مردانہ

ٹکیت وتحسین اور تفضل اشرف سمسر دیوانہ
سری حرف ان سا تار وہن ہی تاریخ شہانہ

ایضاً

سات حرفون نے کیا خانہ خراب تین تی اور دو الف یکی دی

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجہ سرا وٹکیت راے راجہ دو الف یعنے الماس علیخان خواجہ سرا واشرف علی خان خسر وزیر علی ایک سے یعنے حسن رضا خان نایب دیکھو سے یعنے بہو بیگم مادر آصف الدولہ

الماس علیخان ۱ ۱
تحسین علیخان ۴۰۰ ت
تفضل حسین خان ۴۰۱ ت
حسن رضا خان ۸ ح
بہو بیگم مادر آصف الدولہ ب
ٹکیت راے ۴۰۰ ت
اشرف علیخان ۱ ۱
۱۲۱۲

۱۲۱۲

۱۲۱۲

فسخ کردن بونا پارتہ بادشاہ فرانس ولایت مصر را

دراوائل بونا پارتہ مردے بی نام ونشان بود بعد ازان سپاہ ورفتہ رفتہ ولایت فرانس از بادشاہ خود

یاغی شده آن بیگناه را بتاریخ بست و یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بردار کشیدند و ملکه را نیز بعد از چند ماه همچون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود سرداری قبول نمودند اول اورا به تسخیر ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوجی عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده بولایت مصر رفته و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست و یکم ماه جولائی سنه یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه ان ولایت را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک های دیگر را نیز فتح نموده بود اما ازانجا که با بادشاه انگلستان نیز خصومتی داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوجی عظیم در پی آو فرستاد و اورا شکستی فاحش داد بعد شکست بونا پارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهای مردانه از دست او برآمده بود سرداران ان ولایت متفق شده اورا بر خود بادشاه ساختند در جباری و قهاری بادشاهی مثل او بهم نرسیده اراده ان داشت که تمام روی زمین را تسخیر نماید اما دستش بهم نرسید یکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی نظم نموده

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

١

للدهر عصر الست فلک السعادت فیه دار
وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الهانار
یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

٢

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار
الشهم بونا پارته اسد الوغا ذوالاقتدار
من فاق قدرا وارتقی اوج العلی وسما الفخار

٣

مولی شدید البطش من عده جیل به الدمار
ملک توالی ریثما خضعت لها القوم الکبار
مولی عمیم نواله بحر تنزه عن قفار

٤

ندب توحد بالورى بشهامة ذات اعتبار
قهر الممالك جمة وتقفى المراد بما اشار
واتى بجيش وافر ومراكب طوته البحار

۵

وتملك الاسكندريه سرعة دون اعتبار
بمحرم شهر حسن اقتتاح وانتشار
وملا الاراضي عسكرا حول الكنانة واستدار

۶

من كل صدات وستى يوم القتال له اضطبار
صف الصفوف بحكمة وفنون حرب واختبار
وسطا بشده عزمه على الجيوش الغزغار

۷

واثار نار الحرب في يوم تشب به الصغار
ولوى الفنان لعليهم وسقاهم كاس المرار
وارعهم يوم شديد الحرب فيه العقل حار

۸

يوم القتال بحقه لله ورك من نهار
وتبددت تلك الجماهير العديدة في القفار
وردو الميتة فوقهم قد امطرة جمرات نار

۹

والبطش منهم وفي الفنى طلب الهزيمة والفرار
والكرب حل بهم وحاق الويل في تلك الديار
وعتر لونا بارتة والغنزولت بانكسار

۱۰

والشتت امراونا وعذت بذل واحتقار
وفتوح مصر كان في صفر وامر السار
وبيوم سبت فيه قد ارخت تم الانتصار

ٹیپو سلطان والی میسور و سرنگاپٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است و حیدر علی خان در اوایل عروج سپاہی پیشہ بود در

ملازمت یکی از راجه های ولایت میسور که برکناره دریای شور است نوکر بود در آخر راجه را در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری معقید ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود و سکه

لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار	بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگه پتن قریب باغی که موسوم بلعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می گردد که از الفاظ + حیدر علی خان بهادر + تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

۱۱۹۵

سکه

شاه ٹیپو سکندری ثانی	سکه زد در جهان باسانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است

انی اتیکم بسلطان مبین

تاریخ شد نام و رسم حیدر شه سلطان زمانه + چون آفتاب بمهر بود زیر نگین من جهان

در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره بطرف جد او ست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا و یا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نمایند سال جلوس او برآید و ٹیپو سلطان بتاریخ بیست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نهم عیسوی بود در جنگی که انگریزان با و داشت کشته شد و از آن وقت سرنگه پتن بتصرف کمپنی انگریز درآمد و ولایت میسور یکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگه پتن است تاریخ شهادتش او

تاریخ

۱۲ ۱۳

ساعی دین شد زمانه برفت		سال تاریخ او شهید گفت		حق باو منصب شهادت داد		شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	۱۲۱۳

تاریخ

استیج واعدل بحق لارڈ بہادر کہ — محضر امیران ملک سنا می خلق خدا
ادست معلی جناب انع خیر شکوہ — ناظم ز نواب عہد صاحب تاج ولوا
تاز ایکی مدرسہ کرد بکلکتہ طرح — خطہ ایوان شود سنہ بکلکتہ را
شکر خدا را کہ شد فیض امیر کبیر — بہر معاش ومعاد بہر ہمہ رہنما
مصرع تاریخ آن بی کم وبی کاستی — آخر این قطعہ گیں تا شنو مرحبا

نظر کند خامہ ام ہمہ ہم نامش جہان — زانکہ بود اسم او جامع القاب ہا
عقل کل از عقل او بہرہ ورانی برد — نکتہ از عقل او نقل کند جا بجا
از شش آئین نہاد کسب علوم وفنون — عالم ہر علم وفن خواستہ از ہر کجا
گفت سروش بمن خوشتر ازین مدرسہ — نیست درین کہنہ دیر نو بنا
عام مسیحی شمار صوری وہم معنوی — ہشت صد و یکہزار شمار وسالش بجا

۱۸۰۰

این تاریخ صوری وہم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعہ آخر از روی حساب ابجد بگیرند ہمان تاریخ برآید

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدولہ سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم است کہ در سنہ یکہزار و دو صد و شانزدہ ہجری نواب گورنر جنرل مارکوئیس ولزلی صاحب بہادر از کلکتہ بہ کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکہنو رفتہ از ملاقات یکدیگر مسرور شدند چون دران ایام معارفت بادشاہ انگلستان از سبب نگاہداشتن فوج دیگر برای دفع سپاہ بونا پارتی بادشاہ فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچہ گورنر جنرل بہادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیہ درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دوآب و روہیلہ بار کہ جمع یک و نیم کرور روپیہ میکشید تفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نمودہ بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست کہ دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مسٹر ہنری ولزلی صاحب را بطرف لکہنو فرستادہ بود کہ فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عہد و پیمان ترتیم یابد چنانچہ نواب صاحب بسبب ازالہ اقساط قدیم و حال کہ بر ذمہ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دوآب را مثل کوڑا و اتاوہ و فرخ آباد و گورکھپور و صوبہ الہ آباد وغیرہ کہ جمع آن یک کرور سی و پنج لکہہ روپیہ بود تفویض اہالی کمپنی نمودند و این عہد تازہ بتاریخ دوم ماہ رجب سنہ یکہزار و دو صد و شانزدہ ہجری موافق دہم ماہ نومبر سنہ یکہزار و ہشتصد و یک عیسوی در بلدہ لکہنو تحریر یافتہ شخصی تاریخ این معاملہ را چنین گفتہ و از مصرع آخر تاریخ برآوردہ ❊

تاریخ

۱۲۱۶

خود بخود این ورود زمین گرفت — ملک ز نواب فرنگی گرفت

۱۲۱۶

ذکر روضہ حضرت عباس در لکہنو

گویند کہ در لکہنو میرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانہ او علمی بود کہ آنرا العلم حضرت عباس شہرت دادہ بود و خاص و عام ہمہ بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدولہ آن مکانی بود مشتمل دیوارہای خام سقف خام و صحن مختصر سنہ یکہزار و دو صد و ہفتدہ ہجری باشارہ نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در انجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساختہ دیوارہای پختہ و صحن وسیع را احاطہ نمودند دروازہ دارد کہ سر بآسمان کشیدہ تاریخہای متعدد برای گنبد مذکور گفتہ اند از انجملہ این مصرعہ از میرزا قتیل است

۱۲۱۷

این گنبد عجب بنای سعادت است ❊

۱۲۱۷

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را معتقد ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال از راکشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود و اصل اوست که حیدرآباد را دار الاماره خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هجده هجری بود رحلت نموده بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشست مولف در تاریخ وفاتش گفته *

تاریخ از مولف تتمیم

ابن نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیری که نظام علی شد نامم سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هجده بود از هجرت با سر گریه چنین گفت که فردوس نظام	که برون شد ز جهان بجهان کرد مقام

۱۲۱۸

ایضاً

پاس الم را بگیر و باز سر سوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیسی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از آن در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سیندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت کرده سلک ملازمان برادر زاده او دولت راو سیندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی مامور شده و حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غره ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل چمن جمن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر در روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد *

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا گفتا بلهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ	دولت خود بهادر وداع از بدار گه تا روز و بعالم سر آگه بهم یا رب	دوش چو بدیم هولند به پیش تو الخ چون روز و سال سر از سال عیسوی	در خدمت امیر شد او فضل کبری ملهم بگفت تاریخ بستی یکم جولائی

۱۸۰۳

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعهده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده و چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

ایضاً

برفت چون ز جہان میرزا ابو طالب | در دیدہ در غم او لمش بہجر نشست
بگفت ہاتف غیبی ز بہر تاریخش | کہ بود حال ز ناکش ہزار و دو صد و بست ۱۲۲۰

ذکر در وفات شاہ عالم بادشاہ

بعمر ہشتاد و دو سالہ بتاریخ ہفتم ماہ رمضان سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجری کہ مطابق نوزدہم ماہ نومبر سال یک ہزار و ہشتصد و شش عیسوی بود در شاہجہان آباد برحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او کہ صرف نامے بود چہل و ہشت سال قمری و پنجاہ بود از انجملہ دوازدہ سال و پنج ماہ در صوبہ بہار و الہ آباد گذرانیدہ و ہفت دہ سال با دو چشم بینا در شاہجہان آباد بسر بردہ و نوزدہ سال کور شدہ بر تخت نشست بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافتہ و پسر او محمد اکبر بلقب محمد اکبر شاہ ثانی بر تخت جلوس نمودہ و قبرش در درسہلے متصل حجرہ شاہ عالم بہادر شاہ واقع ست و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند ✤

اشعار با تاریخ

شد سپہر اوج تاجوری خصلیش غبار | درد اکہ از غبار کسوف اجل نہان
سبید نوشت خامہ سحر طراز من | ہیہی کہ سال آنست ہم مصرع عیان
سبیلے کہ شاہ عالم عالم پناہ کرد | دری نقاب سبزہ زمین دو تہ آرمید
بیرون تا عالم اقبال بر رفت شد نگہ جہان | شد آفتاب زیر زمین آہ و اجہان ۱۲۲۱

تاریخ وفات تعمیہ از مولوی امام بخش صہبائی

تاریخ

حضرت فردوس منزل شاہ عالم باد شاد | رفت از ین دار فنا و کرد در جنت مقام
سال تاریخ وفات آن شہ عالی گہر | دل بر دیگی گفتا ہفتم شہر صیام ۱۲۲۱

اگر عدد ہفتم شہر صیام را با عدد حرف نون کہ روی نالہ باشد یکجا نمایند تاریخ برآید ✤ و این تاریخ از مولف ست

تاریخ

چو شاہ عالم رفت از جہان بدار بقا | بلند شد بفلک آہ و زار در غم او
زبان خلق بگو ہاتف چو از سر آہ | فغان آہ و دریغا شنیدہ ام از ہر سو ۱۲۲۱

ایضاً

شاہ عالم بادشہ چون سوی خلد برین | عالمی در غم او زار گشتہ و حزین
سال تاریخ وفاتش چون ز ہاتف خواستم | خامہ من رقم شد جا او خلد برین ۱۲۲۱

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاہ ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ تیموری

ولادت او بتاریخ شب چہار شنبہ ہفتم رمضان سال یکہزار و یک صد و ہفتاد و سہ ہجری از بطن مبارک لعل بائی بوقوع آمدہ و بعد وفات پدر بعمر چہل و ہشت سالگی بتاریخ ہفتم رمضان سال یک ہزار و دو صد و بست و یک ہجری کہ مطابق نوزدہم ماہ نومبر سال یکہزار و ہشتصد و شش عیسوی بود در دہلی بر تخت نشست مولوی امام بخش صہبائی در تاریخ جلوس او گفتہ ✤

تاریخ تعمیہ

ببر چو کرد لباس خلافت اکبر شاہ | بشر عرش و دولت اقبال عز و ناز
سر شش عیب ز روی بہید بیگانہ | جہیز تخت شد بپر ویز گفت سال جلوس ۱۲۲۱

بیت سکہ

بسیم و زر زدہ خورشید سکہ جہانبانی | چراغ دودہ تیمور اکبر ثانی

مجلس خانه

این عمارت در محله درجوار درگاه شاه مردان واقع است آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری تعمیر ساخته هر سال در ماه محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیه میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانه میگویند و این تاریخ در باب بنای این عمارت در انجا نصب کرده اند

تاریخ

۱۲۲۳	بدرگاه شاه پیشهی شد بسر	علی شاه مردان ولی خدای ز شیدایم سائل سال آن	بحکم شه اکبر نامور همین زور رقم داد ناظر بنای ۱۲۲۳	چو عشرت علیخان بنا کرد جای

متصل این عمارت در محله نقارخانه ساخته اند که آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت تعمیر نموده تاریخش در مقام خود یافته خواهد شد ٭

میان مٹھو

پیرزاده بود ساکن لکنئو خادم تربت مینا شاه شاید که در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار یا که در سال یکهزار و دو صد و سی هجری فوت کرده در مور ستی در روضه اش این تاریخ مرغوب که بطور تعمیه است گفته ٭

تاریخ

۱۲۲۴	قفس جسم را میان مٹھو	بپرید و پرید از درگاه	رفت نو کرده دم و باز نشست ۲۶	از حق الله و پاک ذات احد ۱۲۵۰

ایضاً بزبان اردو

۱۲۲۴	میان مٹھو جو ذاکر حق سے تھے	رات دن نام حق رٹا کرتے	گر یہ مرنے سے جو آوا با	کچھ نہ بولے سوائے حق کے

امام الدین خان حکیم

یکی از منصب داران پادشاهی بود در زمان محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار هجری فوت کرده

تاریخ

۱۲۲۴	عالی نسبی امام دین بود	طبیب دم ذات و حکیمی	تاریخ وصال او خرد گفت	مرحوم برحمت کریمی ۱۲۲۴

در ذکر وفات نواب یمین الدوله سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدوله ابن نواب شجاع الدوله بود بعد وفات برادر و معزول شدن وزیر علیخان بسعی مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری که مطابق بست و یکم ماه جنوری سال یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی بود در بلده لکنئو بر مسند امارت نشست و بعد حکومت قریب هفده سال بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و بست و نه هجری موافق یازدهم ماه جولائی سنه هزار و هشتصد و چهارده عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات ۱۲۲۹ تاریخ آه شد گنج سعادت در زمین ٭ تاریخ دیگر دستور جهان بجنت آمد ٭ ایضاً هاتف بگفت آه شده لکنئو خراب ٭ ۱۲۲۹

قطعه تاریخ تعمیه

کهف الوزرا ملاذ دوران
زیبندهٔ مسند وزارت
از عرصهٔ دهر ناگهان شد
آرایش ساحت جنان شد
فریاد برآرد گوی تاریخ
از تودهٔ خاک روح پاکش
شد کالبدش بخاک پنهان
فخر وزرا ازین جهان شد
با فوج ملک بر آسمان شد
خاکی بسر جهانیان شد
۱۲۲۹

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروے

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و بست و نهم هجری رحلت نموده مولوی فتح سلطے جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته ✤

تاریخ به تعمیهٔ تخرجه

نجم الدین قاضی قضات
چونکه در باغ جنان با حور عین همدم گشت
سر فرو بردم پی تاریخ در گوشم رسید
علم و فضل و درس زبده دین را رو پوش گشت
۱۲۲۹

چون عبارات علم و فضل و درس و زبده دین روپوش شوند یعنی سر یکی ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ بر آید ✤

ایضاً به تعمیه

نجم ثاقب سپهر علم و دین قاضی قضات
رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع
هاتف غیبی بگوشم بهر تاریخ گفت
روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع
۱۲۲۹

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات
هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب
از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم
بر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن
در نود بس دوازده افزای بروی ای فهیم
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند و زن بده
یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
نه نه در او بس بر خوان که تاریخش بود
اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم
۱۲۲۹

پل نوبسته

راجی چینی لعل در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای موسخ تاریخ آن به تعمیه یافته ✤

تاریخ

چشمهٔ فیض سخا راجه زمان چینی لعل
ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول
سال تاریخ بنائش سر دین یافتم
پل نوبسته براه قدم پاک رسول
۱۲۳۰

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ✤

تاریخ

در غم مولوی فهیم الدین
هاتف غیب گفت وای دریغ
۱۲۳۱

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنا بر فیض صحبت ارباب اسلام

اتفاقا نون ملت مهرست درآمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می برد از
از اشعار وی دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری
استسقا علت کرده و حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش آورده

۱۲۳۲

تاریخ بتعمیه

۱۲۱۲

خود آن کافر بگفتا با سر کفر — قتیل کافر ایمانی ندارد
ز صاحب سر که مورخ این تاریخ یافته

تاریخ

۱۲۳۳

شد کتاب عجیب ربا یزد	ہاتفی گفت سال تاریخش	آه بسیار آب خورد و بمرد	داشت مرزا قتیل استسقا

۱۲۳۳

ایضا بتعمیه

۱۲۳۳

زبان و عقل و عصا دگر بیا تا هم	شده بهر سر و پا در وفات او ماتم	نمود کوچ مکان برای عالم	شهر حیف که مرزا قتیل رحلت کرد

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته
مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و هفتصد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در
بلدهٔ بنارس فرستاد در انجا تا یک سال گذرانید بعد ازان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری
سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیدنت آنجا مع سه انگریزان دیگر را
کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد ازان از شهر بنارس
بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده
سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد
و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری بود درگذشت و در کاشی
باغان نزدیک مزار یکی از پسران ٹیپو سلطان مدفون گردید قصهٔ او مفصلاً در کتاب عماد السعادت
مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند

تاریخ

۱۲۳۶ — ۱۲۳۲

نوای وای دریغا ز جن و انس و طیور	بگوشتم آمد تا که بشور شیون و شین	چو سوی خلد برین رفت زین سرای غرور	وزیر شهید وزیر علی آصف جاه

در وفات جارج دی تهرد یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعمر هفتاد و سه سال شمسی بتاریخ
بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای
جد خود بر مسند سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان
قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد
و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هشت ماه شمسی بود

بزرگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری درگذشت و این تاریخ رحلت او از مولوی فرزند است ❖

تاریخ

۱۲۳۶

از جهان چون محمد اجمل شاه	رفت سوی جنان چو پیراز تو	بسال تاریخ رحلتش از فرد	گفت هاتف برفت در فردوس ۱۲ ۳۶

و مرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته ❖

تاریخ تعمیه

۱۲۳۶

غیبه زد چون محمد اجمل شاه	سوی ملک بقا ز منزل زشت	از زمین تا سماں برخاست	در غم آن کریم نیک سرشت
فکر کردم که کاتب قدرت	ثابت از سال رحلتش به نوشت	باغبان ارم ز روی ادب	گفت آمد برای سیر بهشت ۱۲۳۵

زیرا که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ برآید و این بیت بطور تعمیه از مولف

تاریخ تعمیه

۱۲۳۶

چون ز هاتف خواستم تاریخ سال شاه	شاه اجمل کرد رحلت گفت و آهی برکشید ۱۲۳۲

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند ❖

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع	ساخت بر آستانه حیدر	سال تاریخ آن بنا صادق	گفت نقار خانه حیدر

کپتن پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطه گورستان فرنگیان که متصل چمن چمن کتوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است ❖

تاریخ

۱۸۲۲

ز دنیا رفت چون کپتن پدرو	رئیس نیک نام و اهل خوش خو	بسنش هشتاد و شش شهود والاد	و فاتش موضعی خلد برین جو ۱۸۲۲

از پنجاه و پنج سال بهند در عمل جات وارد گشته چندی رفیق شمرو صاحب زمانی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفت ده سال کمیدان رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو و دولت راو سندهیه بهادر بخطاب کپتان پیرون صاحب بصوبه اجمیر سرفراز مانده و صوبه مذکور سپرد بالا راو انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جرر دلارد صاحب بهادر جهانگیر موضع ارسنیه دستها مباحی شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه مارچ بیست مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادون بدی اماوس سمت ۱۸۷۹ بست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ❊

مارکویس هستنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارد مایرا بهند آمده بعد ازان بخطاب مارکویس هستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نهه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنو را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات در تاریخ روانگی او نظم فرموده ❊

ابیات

چنیری که بود مشهور در مجلس کنکس ❊ از هند گرفت مارکویس هستنگس
یعنی بنثار فرق شاه جم جاه ❊ چتری زده تا خلق دارد همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارد هستنگس ❊ گردید بخلق او جهان شاد
در غره جنوری بلند دن ❊ کلکته گذاشته روان شد
آن عزم سفر نمود از هند ❊ دریا برکاب وی روان شد
نه سال و سه ماه ماند در هند ❊ زین ملک چو دانه بعد ازان شد
او شد بجهاز و خلق بگریست ❊ گویم که چه حال آن زمان شد
سال تاریخ رفتن او ❊ زین شعر که گفته ام عیان شد

۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دوم وی ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد ازان از سرکار انگریز چهار لکه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلٍ برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود در باندہ وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ❊

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلاء جلیله (?) حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دو صد و سی و نه هجری فوت شد و این تاریخها در باب رحلت او گفته اند ❊

تاریخ تعمیه

حجت الله ناطق و گویا ❊ شاه عبد العزیز فخر زمن
مهر نصف النهار در عرفان ❊ شمل بدر منیر در همه فن
در شنبه و هفتم شوال ❊ در میان بهشت ساخت وطن
باسر لطف و علم تاریخش (?) ❊ رضی الله عنه گفت حسن

۱۲۴۰

۱۲۳۹

ایضاً از مولوی شاه رؤف احمد

شاه عبدالعزیز مخبر جهان	عالم علم و آیت قرآن	صبح یکشنبه هفتم شوال	از بدن گشت روح او پران
سنه هجری که جستم از رافت	گفت ای نکته سنج وقاد جنان	سال فوتش ز سر عدد پیدا	از عدها الوف زین عنوان
خواهی از سر عدد که تاریخش	اولاً چار چند کن پس ازان	یک هزار و ضرب کن د . ده	پس بکن طرح بست و بست ایجان
در صد و بست و چار باستی را	ضرب فرما تو ای فهیم زمان	پس بنقصان بگیر دو دو بار	فوت آن مفخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکے از عمده سپه سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و همت مشهور در سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی دهلی را محاصره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست سندهیه و مرهٹها عاجز آمده بود رهانیده و از بادشاه دهلی بخطاب نواب ناصر الدوله بهادر ممتاز گردیده وفاتش بتاریخ بست و پنجم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و بست و پنج عیسوی که مطابق بست و هفتم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری بود در بلده میرٹهه واقع شده و در ان شهر مدفون گشته و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده ٭

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم	اختر برج شجاعت ماه افلاک کرم	روز آدینه بطالع شور در برج ...	بست و هفتم ماه ذیقعده از سنین هجری بهم
بر هزار و دو صد افزون بود هجری چهل سال	بست و پنج ماه جولائی ورود زیر الم	گشت ضعف از گردش گردون نیرنگی ...	از طلوع اوج هستی مائل ملک عدم
	چون قلم از بهر سال عیسوی در فکر شد	از فلک آمد ندای دل که روشن اخترم [۱۸۲۵]	

۱۸۲۵

فتح قلعه بهرتهپور از لارڈ کمبرمیر

چون لارڈ کمبرمیر بتاریخ هیجدهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجری نقب زده پارهٔ از قلعه بهرتهپور را بهوا پرانید و راجه درجن سال در قید افتاد منشی نتهے سنگه سرشته دار کچهری نظامت ضلع مراد آباد تاریخها در ان باب گفته ٭

تاریخ عیسوی تعمیه

شد ظفریاب لارڈ کمبرمیر	شهره آتش در همه جهان افتاد	جنوری ماه و هیجدهم تاریخ	کامدران روز این حصار گشاد
شد گرفتار و قید درجن سال	تخم آتش داد خانمان برباد	چون پی سال عیسوی در فکر	شد نتهی سنگه در مراد آباد
	سر دشمن شکسته هاتف گفت	نصرت بهرتهپور مبارک باد [۱۸۲۶]	

۱۸۲۶

ایضاً

حصن ملک گران بدرجن سال	بود لاحق غرور فتح شده	سر دشمن کشید گفت سروش	قلعه بهرتهپور فتح شده [۱۸۲۶]

ایضاً

بهرتهپور فتح کرد جنرل لارڈ	شد بدرجن نصیب بربادی	ملهم غیب بهر تاریخش	گفت فتح عظیم با شادی [۱۸۲۶]

ایضاً

بهرتهپور فتح شد از لارڈ معلی القاب	قلعه مسمار و عدو خوار و مقید گردید	شاد از عرش برین داد بشارت هاتف	ظفر و فتح نمایان شده تاریخ سعید [۱۸۲۶]

مورخ در تاریخ جلوس او گفته ؛

تاریخ جلوس

۱۲۳۴ بر تخت چو بادشاه غازی بنشست　　صد شکر خدا داد زبان مردم
تاریخ جلوس او مبارک باشد　　ماه ذی الحجه شنبه با سیزدهم ۱۲۳۴

در سکه که بنام او مضروب شد یک طرف این بیت نوشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن　　غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

و طرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر بمقابله یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزودند که در عهد سلطنت انگریز باین پایه بلند صعود نموده وفاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه ؛

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ جانت بود گرچه رو بیابنده زمین　　نوشیروان بحر و بنگی چو نام یافت
تاریخ انتقال شد از پایه نیاز　　رضوان بگفت جنت علیام یافت ۱۲۳۶

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ؛

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن　　گوئیا عالمی هلاک شده
دیده ها شد بماتمش نمناک　　سینه از آه دردناک شده
۱۲۴۳ گشت تاریخ مصرعه استاد　　دهر گردید بهر ماه و زرخ
رفت وا مان صبر از دستم　　امی بسا آرزو که خاک شده ۱۲۴۳
به بهشت آن جناب پاک شده　　جیب صبر و شکیب چاک شده

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته ؛

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شیر غازی جو اس دہر سے　　گیا باغ جنت کو سارا ہرا
جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی　　تو کہہ دنیا او سے کہ آغا مرا ۱۲۴۳

و این رباعی از مؤلف است ؛

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن　　با غم سر دل کم میدارند نابود علم
چون شنیدم آبرو برسیدار غم هاتف بلند　　گفت سال رحلت شاه زمن شد با غم ۱۲۴۳

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده ؛

تاریخ

۱۲۵۶ چه نجم چرخ هدی حضرت غلام علی　　شده ظهور که گلشن جهان شگفت
سراج لاو شده لفظ چو جست از دل　　مهر هدایت شده طلوع بگفت ۱۱۵۶

درسنہ یکہزار و دوصد و چہل ہجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جہان فانی رحلت نمودہ و در پہلوے مرشد خود مدفون گردیدہ و عبارت نور اللہ مضجعہ تاریخ وفات اوست

نواب معتمد الدولہ ملقب بضیغم جنگ مشہور بہ آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اودہ بودہ و خانہ ہزاران کسان خراب ساختہ چونکہ عالمی از جور و تعدی او بجان آمدہ بودند سلطان بخاطر داشت رہا یا ارا در سنہ یکہزار و دوصد و چہل و دو ہجری معزول ساختہ محبوس نمود صاحب راے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفتہ ع آج اس گھر کا سیہرا ... و بجان آمنا

بعد محبوسی چند ماہ از قید رہائی یافتہ بکانپور رفت میر فرود رانجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدولہ یعنی ضیغم جنگ + حشم میں کی ہی ... و آج حشمت ہے + حسد سے چرخ کے جفا جو نے ... یوسف دہ + فریب و مکر زمانہ میں پڑ گیا ناگہ ولی تھا فضل الہی سے اوسکی شامل حال + چلی نہ غیر کی آگی خدیعت رو بہ + چھوٹا جو قید سے وہ عزیز مصر دل + کی ولیکن ... دکی تاریخ نکلنے کی جگہ سروش غیب سے آئی ندا کہ سال خلاص + محاق ... نکلا وہ ماہ کنعان کہہ

تاریخ نائب شدن فضل علی خان

گویند کہ فضل علی خان پیش ازین نیز عہدہ نیابت در سلسلہ فیلیانان سلطان اودہ منسلک بود بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدولہ در سنہ ہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری از سفارش عمہ خود کہ نفیس النسا نام داشت بعہدہ جلیلہ نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معاملہ باین نوع گفتہ

تاریخ

باوج مسند عزت نشست چون نائب + ز فیض حجلہ نشینان برج عصمت + شوخش بسیر فیل فکر رفت رنگین + گرفتہ از سر انگشت بر ... ۱۲۴۳ ... آمد است

سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر بادشاہ

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم ربیع الاول سنہ یکہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری کہ مطابق بستم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و ہفت عیسوی بود در دار السلطنت لکھنو جلوس نمود و حکیم مہدی علیخان کہ نائب او گردید و این بیت براے سکہ او گفتہ

سکہ

سکہ زد بر سیم و زر از فضل حق ظل الہ نائب مہدی نصیر الدین حیدر بادشاہ

و بعد ازین شخصے دیگر این بیت براے سکہ او بہ نظم آوردہ کہ مضروب گردیدہ

دیگر سکہ

سکہ زد بر سیم و زر تابندہ چون مثل مہر و ماہ + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاہ

بیت سکہ

بہر سکہ شاہی زدہ ز لطف الہ + سپہر شد ... سلیمان جاہ

و تاریخ جلوس او قاضی محمد سعید الدین خان متوطن قصبہ کاکورے بتعمیہ گفتہ و تاریخ عیسوی بر آوردہ

کرد مخفی چو نقاب زمین	ساخت پنهان چشم ظاهربین	شده پوشیده صورت تجرید	رفت از دهر شیخ توحید
شیخ این ماجرا عجب کریم	چهره از آنکه بود می‌شد یتیم	شه ملک ایست عرفان	عبدرحمان صاحب القرآن
شده گلگشت ساز باغ نعیم	گشت واصل بذات ملک قدیم	باد مروا ببین خفی و جلی	بود درویش افروغ آمد
چون ارادت سرشت عبدالله	از فروغ گرفت تا الله	بکرامات شیخ دین پرور	یافت از سال ارتحال خبر
	گوهر مغفرت نثارش باد +	شاهد قرب همکنارش باد	

افروغ ادرسے الی الله ۱۲۴۵

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما از آنجا که بعضی اوقات جهت طبع آزمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ‌هائی که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سرزده این است

تاریخ

گل شگفت بباغ مراد ز احسانات	کشید صدر ز جو ملم باغ جان و روان	گلی چه گفتم ای نی خجسته فرزندی	که ساخت خانه دل را چو شمع نورافشان
دو شنبه [illegible] ذیقعده [illegible]	گذشته شانزده انجاه آمد بجهان	نهاد مشفق لقب نام جان ولیم بیل	از آنکه بروز [illegible]
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم	بریست دسته گل باغبان از دنیا	ز نرگس و گل نسترن گلاب و گل سوری	ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
	دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد	بگفت سال عرب بین بهار [illegible]	
پی سال میلاد درباغ فکر	چو در فهم شنیدم من از باغبان	ایضاً گل سوری و یاسمن نسترن	بگیر و بدان سال هجری از آن
	چو خواهی که دانی سن عیسوی	بفرمای صد برگ ریحان برآن	

۱۸۳۲ / ۱۲۴۷ — ۱۲۴۷

ایضاً

بجو سال میلادش خوش خصال + ز فرخنده فال بدیع الجمال ۱۲۴۷

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل ۱۲۴۷

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش ببر خوردار دل ۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتی بعهده نیابت شاه اوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد از آن معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و در آنجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجری

مطابق ہفتم ماہ مئی سنہ یکہزار و ہشتصد و سے و دو عیسوی فوت شد و دران بلدہ مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص *

تاریخ

والا نواب ضیغم جنگ امروز
گذشت از دار فانی ناگہانی
نوشتم سال تاریخ وفاتش
دو شنبہ پنجم ذی الحجہ ابوا ۱۲۴۷

۱۲۴۷

ایضاً از میر نذرو بزبان اردو

جب معتمد الدولہ پناہ عالم
دنیا سے گذر گیا وہ رشک حاتم
تاریخ کی فکر میں ارم کی دربر
رضوان نے کہا بیاوزیر اعظم ۱۲۴۷

۱۲۴۷

شاہ پیر کریم عطا

پیرزادہ حضرت سلون است و پسر شاہ پیر محمد پناہ ساوسے فی درسنہ ہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری فوت شدہ تاریخ وفات او ازین قطعہ دریافت گردد *

تاریخ

چون خور چرخ جنت برج آمد
غرب ملک بقا سندیدہ
گفت پیر فلک بلرزہ تمام
قطب العالم ز جا جنبیدہ ۱۲۴۸

۱۲۴۸

ایضاً بنظمہ بزبان اردو

ڈوبا جو وہ نیر درخشان کریم
تاریک ہوا جہان بچشم احباب
چلائی نکال کے یہ اہل افلاک
جنبید ز جا ہمی کی لیقی قطب الاقطاب ۱۲۶۱

۱۲۴۸

حکیم مہدی علی خان

نائب سلطان اودہ بود چون درسنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری از عہدہ نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

افتاد حکیم از مراتب
تاریخ بطرز نو رقم کن
از جاہ حکیم ہشت برگیر
سہ مرتبہ نصف نقد کم کن

۱۲۴۸

سید ناصر علی سحر تخلص

درسنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری غرہ ماہ ذی القعدہ رحلت نمودہ شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ درباب وفات او گفتہ *

تاریخ

سید عالی نسب ناصر علی
عزم سیر گلشن جنت نمود
گفت ہاتف سال تاریخ وفات
حیف روز اول ذیقعدہ بود

۱۲۴۹

مرزا کاظم علی خان

درسنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی سفر نمودہ مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشتہ *

تاریخ

آہ جا کہ گل حقیقت در ماتم آن گل سحر خیز	فرمود ازین جہان بغیب گوید ہر بلبل ہریف تاریخ وفات گفت ناسخ	ازداغ وجود پیر یا بود مرزا کاظم علی محقق بود آہ ابوذر دگر حبیب	بشناسند غیرت قریب دو کردوبالظم دگر حبیب

۱۲۴۹

ایضاً

خضر راہ یقین و ہادی دین	پیرو شرع و عالم و عامل	کرد سوی رفیق اعلی عزم	بست بر ناقۂ اجل محمل
فرع بنمود سوی اصل رجوع	قطرہ در بحر رفت از ساحل	ہست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینۂ دل

۱۲۴۹

و این تاریخ بر روضہ اش منقوش ساختہ اند ۱۲۴۹

روضۂ عالیہ میرزا کاظم علیست	آدمی صیت کہ تا کہ بود شیخ انام	بہ ریاضت چو ابوذر بہ تقاوت سلمان	ہمچو رستم بہ شجاعت بہ سخاوت حاتم
خود فرقان پیر و ورع احادیث بسیر	زانکہ او داد بافلیم شریعت احکام	بود در صنعت موجود و صانع	تنفکر شند بر بتا مل دائم
سرور حکما بود حکیم حاذق	علم او بود بمقام صحیح و سالم	خشک نان پارۂ شبانگاہ تنہا وی کرد	ہمچو ماہ رمضان بود ہمیشہ صائم
نصرت از جملہ لذات جہان فرمود	آنچہ لازم بنمود خود بگرفتہ لازم	گفت روح القدس فکر شنیدن فوتش	یا الٰہی بجنان باد ہموی کاظم

مولانا شاہ ابو سعید

۱۲۴۹

نسبتش بشیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی میرسد بایں طور شاہ ابو سعید پسر صفی اللہ ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجہ محمد معصوم ابن شیخ احمد سرہندی و مولانا ابو سعید از خلفای اعظم مولانا شاہ غلام علی بود بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشستہ و بعد ازان بزیارت حرمین رفتہ و ہنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدہلی آوردہ در پہلوی مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یکہزار و یکصد و نود و شش ہجری است و سنہ وفات یکہزار دو صد و پنجاہ ہجری بروز عید و عبارت ٭ بنور اللہ مضجعہ ٭ تاریخ رحلت است و این قطعہ نیز از تاریخ انتقال او خبر میدہد ٭ ٭

تاریخ

۱۲۵۰

امام و مرشد ما شاہ بو سعید سعید	بعید فطر عید شد و اصل خدا جدا	دل شکستہ و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتادہ ز پا

۱۲۵۰

از حلق آویختہ شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنہ فیروزپور و لوہارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان کہ یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبہا مستر ولیم فریزر صاحب کمشنر دہلی را گرفتہ او را بزخم گولی طپانچہ ہلاک ساخت این واقعہ بتاریخ بست و دوم ماہ مارچ سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماہ ذی القعدہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ ہجری بوقوع آمدہ بنا بران بحکم انگریز اول کریم خان را بحکم کردہ بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ ہشتم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چہاردہم ماہ جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری بعد تحقیقات جرم نواب موصوف را نیز بیرون شہر دہلی بردار کشیدند پوشیدہ مباد کہ ہرگاہ در سنہ یکہزار و ہشتصد و سہ عیسوی بمقام موضع سیواری از کمپنی پیرون صاحب ملازم مہاراجہ دولت راو سیندھیہ و افواج سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بہادر جنگ واقع شدہ در آن جنگ مہاراجہ بختاور سنگھ و پیش احمد بخش رفاقت سرکار دولتمدار نمودہ مورد تحسین و آفرین گردیدہ و جنرل صاحب افسر فوج سرکاری چٹھی نیکنامی و رضامند

خود نوشته بایشان داده بود از آن سبب تنزل عزت و توقیر بختاور سنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار ریواری جاگیر بنام بختاور سنگه و چند محال فیروزپور
وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شدند و پرگنه لوهارو راجه بختاور سنگه از طرف خود بوی عنایت نمود
منجمله پرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین
پسر کلانش مقرر شده بود بقصور خون مسٹر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهارو که عنایت کرده
راجه بختاور سنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند
تاریخ وفاتش ازین عبارت برمی آید ✣ حیف ز شمس الدین خان ✣ (۱۲۵۱)

۱۲۵۱

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی است و از خلفای شیخ ضیاء الدین تا تاریخ هفتم محرم سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده در موضع مغل پوره مضافات شاهجهان آباد مدفون گردیده
و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه بنظم فرموده ✣

تاریخ

از سر پاس گفت اهل جهان	شاه آفاق رفت از دنیا (۱۲۴۱)

۱۲۵۱

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد از آن که
نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود و بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در آگره تا امروز
موجود است مدتی زنده بود و ملک سردهانه در جاگیر خود داشت بعمر تخمیناً نود و هشت ساله بتاریخ بست و هفتم
ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و
پنجاه و یک هجری بود فوت کرده در کلیسیایی که خود در حین حیات در سردهانه تعمیر نموده بود مدفون گردید
ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکهه روپیه قیمت آن
بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکی از دختر خوانده‌های بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد
و تاریخ وفات سمرو بیگم مسوده این اوراق چنین یافته ✣

۱۲۵۱

تاریخ

سمرو بیگم عفیفه نیک سرشت	جنت بگزید و کرد آنجا منزل	آمد ندا بگوشم ناگاه	تاریخ وفات اوست دائمی منزل (۱۲۵۱)

ذکر جلوس کوین وکٹوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قائم که هرگاه بادشاه آنجا بلا وارث فوت کند عنان
مملکت شخصی را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکی با بادشاه مرحوم داشته باشد بر خود بادشاه سازند
اگر بادشاه دختری گذاشته باشد آن دختر را بر تخت می نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه
پیش ازین در عرصه سه صد سال آخرین چهار ملکه بدولت بادشاهی رسیده اند و ملکه وکٹوریه پنجم است
و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین آن دختر جیمس ثانی لاولد بعد حکومت دوازده سال و

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزاده‌های
ملک جرمنی را که جارج نام و هشت نسبش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بر خود
پادشاه ساختند از دودمان او چهار پادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروائی ولایت مذکور رسیدند
نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی بپادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروائی
نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بیست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج دوم پادشاه شد و مدت
سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی
را پدرود نمود بعد از و پسرزاده‌اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او
کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آورد و تا پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز
سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پسر مهین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه پادشاهی کرده بعمر شصت
و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر
دومی اش ولیم دوسری فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال
بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از پادشاهان انگلستان اول اوست که در هندوستان سکه
چهره شاهی بنام او مسکوک گردیده بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی
او دختری بنام وکتوریه هیژده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرموده
او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار
و دوصد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند بنظم
آورده یکی از آنهاست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه اش بگیرند یعنی عدد لفظ تفقد را
نیز گیرند سال عیسوی بر آید ✤ ✤

تاریخ

۱۲۵۲	ملکه بلقیس ثانی تاریخ خورشید طلعت چونکه گشت هژده ام از نام او وکتوریا سال تاریخ جلوسش تفقد جستند دل	شد چو بر اورنگ شاهی پا در ایران و چاه تخت و دولت سیم بر گاهش شاه و انجم سپاه عقل گفتا باد زیر سایه فضل اله	هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او ملک مغرب تا بمشرق باشدش فرمان پذیر ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت دار الملک آن گیتی پناه بحر و بر در سجده گاهش تاج و بخشش مهر و ماه سال عیسی نه هجری گردد آن پی شاه

ایضاً بتعمیه که از آن سال عیسوی بر آید

۱۸۳۷	چون نشست بر سر شیر از ملکه جهان	سر برگشت خلق و امیر و گدا و زیر	تاج شهی چو بر سر شود گردان زمان	تاریخ آشکاره شد از زینت بسر ۹۳

ایضاً بتعمیه

۱۸۳۷	ملکه وکتوریا بخت جوان چون ز سپهر خرد و سر سیدم	گشت رونق فزای مسند هست سال جلوس او چقدر	یادگار از هند و انگلستان با سر دوق گفت سال مسیح	زیب جلوسش همیشه تازه و تر تاج شاهی نهاد ملکه بسر

ایضاً بتعمیه

با سر و پای عقیدت گفت تاریخ جلوس
ملکهٔ بلقیس ثانی مالک بحر و بحر

ایضاً تعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست
وکتوریه اگمند رینه
شاهان جهان زهند تا روم
پیشش همه خادم کمینه
زآسیب سپهر باد محفوظ
معمور ز دولتش خزینه
تاریخ بگو ز شوکت دل
بر تخت نشست زانکه او بود
گردید عجب مطیع حکمش
شهزاده را دختر مدینه
مردود ز خلق باد آنانکه
استنبول و مکه و مدینه
وارند از رعنا و کینه
وکتوریه اگمند رینه

ایضاً

چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید
بر آمد از پی تاریخ این نصیحه
هزار و دو صد پنجاه و سه سنه هجری
۱۲۵۳
هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح
۱۸۳۷

ذکر وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عمو یش بود ملقب بمعین الدین محمد علی شاه گشته بر تخت نشست ❊

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

این نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب بود چون برادر زاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد پسرش مناجان بی استرضای حکام انگریزی بصلاح مادر خود رفته بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند و هلاکت چند کسان مقید گشته بقلعه چنار گده فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنؤ بر تخت نشست این بیت بر سکه او مضروب شده که از آن تاریخ جلوس نیز بر می آید

سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان
محمد علی بادشاه زمان

سه تاریخ که مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است ❊

تاریخ جلوس از مؤلف تعمیه

بادشاه زمان معین الدین
آن محمد علی شه اعظم
غازی دین نصیر دولت و ملک
معدل عدل و داد و بحر کرم
چون بمنصوری و سعادت و فتح
بر سریر اوده نشست چو جم
سال اجلاس با حروف فتح
شرف خاندان برهانی
آنکه در فضل آصف ثانی است
هاتفی ناگهان زد لیم سبیل
خلد الله ملکه گفتم
۱۲۵۳
مالک تخت و تاج و جاه و حشم
در شجاعت فزون تر از رستم
جست تاریخ این دم خرم

ایضاً

شاہی کہ ہست شاہ محمد علیش نام گفتم جلوس سال یکی رحمت خدا ست	منقاد حکم او شدہ شاہان روم و شام خواہی چو دوری طلب از تخت نشین دوام	چون در او رہ نشست بتخت شہنشہی شاہا دعا کن خیر و سنہ عیسوی شنو	جستند سال ہجرت میمون خواص و عام باد اسپر و تاج مبارک ترا مدام ۱۲۵۳

۱۲۵۳

ایضاً تعمیہ

شاہی کہ رتبہ اش ز سلیمان فزون تر است بر تخت سلطنت بنشست آن شہ زمن	نامش محمد علی ابو المظفر است نہ چرخ چتر او شدہ خور تاج انور است	فیاض و عادل است و شجاع و سخا کرم پرسد اگر کسے ز تو تاریخ این جلوس	در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است بامی حکم شکستہ بگو ابو المظفر است

۱۲۵۳

در وفات محمد اکبر شاہ ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دہلی بروز جمعہ بست و ہشتم جمادی الثانی سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و سہ ہجری کہ مطابق بست و ہشتم ماہ ستمبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر ہشتاد سالہ بمرض استسقا در گذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاہجہان آباد در وفات او بتعمیہ گفتہ ❊

تاریخ

۱۲۵۳

چون برفت از جہان شہ اکبر	شد سیہ آسمان ز دود جگر	بامی شادی شکستہ احمد گفت	سال تاریخ او غم اکبر ۱۲۴۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاہ مقرر شد و پسرش محمد بہادر شاہ بجاے او بر تخت نشست قبرش و تربت پدرش نیز متصل محمد شاہ عالم بہادر شاہ در دہلی واقع است ❊

ابو المظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ بادشاہ غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاہ غازی

ولادت بہادر شاہ بتاریخ بست و ہشتم شعبان سال یکہزار و یکصد و ہشتاد و سہ ہجری روز سہ شنبہ از بطن لال بائی بوقوع آمدہ و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم جمادی الثانی سال یکہزار و دوصد و پنجاہ و سہ ہجری مطابق بست و ہشتم ستمبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی در دہلی بر تخت نشست یک لکھ روپیہ ماہوار برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است

بیت سکہ اش این است ❊

سکہ

بسیم و زر زدہ شد سکہ بفضل الٰہ	سراج دین ابو ظفر شہ بہادر شاہ

و مولوی شیخ امام بخش صہبائی در تاریخ جلوس او این قطعہ نظم فرمودہ ❊

تاریخ جلوس

از نشہ دولت بہادر شاہی	شد سبز زمی طرب ایاغ دہلی تاریخ جلوس آن شہ والا قدر	بنشست بتخت دولت افزون سنہ ۱۲ آمد بلب خرد چراغ دہلی	سرسبزی نغز و واز و دماغ دہلی

۱۲۵۳

و بادشاہ یازدہ پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاہرخ کہ از زینت النسا بیگم بنت مرزا سلیمان شکوہ تولد شدہ اند سوم مرزا فتح الملک مشہور بمرزا غلام فخر الدین چہارم مرزا عبد اللہ پنجم مرزا اسد ... و مرزا فرخندہ شاہ و مرزا قویاش و مرزا بختاور شاہ و مرزا ابو النصر مشہور بمرزا بلاقی و مرزا محمد ... و مرزا خضر سلطان ❊

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بیست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بیست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبرشاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمر است و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است ٭

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه	روان از فنا سوی ملک بقا
بذی قعده بیست و نهم زین سرا	بسال دو صد الف و پنجاه و سه
وزان هم ز هاتف ندا این رسید	بگو کرد بر شاه رحمت خدا ۱۲۵۳

۱۲۵۳

لوح منوره مرشدزاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک نقاشی بود از قوم کهتری ولیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او گماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه بآن مشحون است اطلاعی حاصل نمود و از تعصب کیش آبای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن درمیان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون ناغذ صحیح دارد و خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جاها بلکه همه شهرها و دهات تکیا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و دران سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر بدو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت و به سیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کدارک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تام بفقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او یند یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امر داس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم رام داس نام داماد خود را بجای خود نشانده هفت سال زندگی کرد بعد او گرد ارجن پسرش سجاده نشین

پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از و بهادر گذشت بعد او گرو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی
نمود بعد او گرو هر رای نبیره هرگوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرو هرکشن پسرش در عمر دو سالگی بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرو هرگوبند بجای او نشست و گرو رام رای که برادر هرکشن بود همواره بهیجانات دا
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده نشینی نموده در قید امرای عالمگیر او فتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجری مطابق ۱۶۷۱ء عالمگیری حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیری از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندی جماعه کثیر مریدی و پیری خود بهم رسانیده
هر دو کس شیوه اخذ و جبر و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند وقائع نگاران بادشاهی بعالمگیر برنگاشتند که دو فقیر
یکی هندو و یکی مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار ایشان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
مواطن افاغنه آن طرف اٹک و پشاور سر و نشید و نگذارند که باز این طرف عود تواند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آوردند و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و گرو رام رای که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجری فوت کرده قبرش در میان دهره دون که در زیر کوه
سنمور واقع است بتکلف تمام ساخته اند و چون که درین مقام یک دهره ساخته گرو رام رای است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند دون آن زمین را گویند که درمیان دو کوه واقع شود ازین سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز درمیان دو کوه است گویند که گرو رام رای مقام
سماد خود را بمشابه کعبة الله ساخته بود درمیان برج میانه آن قبری است که گرو رام رای دران مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرو رام رای بران می خوابید بر دروازه این روضه شرقی
سی و شش گز طول استاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را می پرستند
و عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگی است که بران تاریخ وفات او نوشته
اند و مصرعه تاریخ اینست شعر گفت که هیهات گرو رام رای ۱۰۹۵ بعد از ان که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت ۱۰۹۵
به بهادر شاه رسید و بقولی در اواخر عهد عالمگیر گرو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده برهمراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست و پای خود را از و شروع بتگ و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران صوبه
تادیب او پرداختند آن بدبخت خود گریخته بجای رسید و دو پسر او اسیر پنجه تقدیر گردیده کشته شدند

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
برسانیدن مبلغ گران بشرط رسانیدن در ان مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موی سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه باحترام می‌آوردند هر که از احوال او می‌پرسید میگفتند
که پیرزاده او چه است چون بجای مهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید پاس هیأت را بحال داشته تغیری
در ان نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد از ان آشفتگی در حواس او بهم رسید
هوش نه داشت و بهمین حال در رغم انتقام پسران خود مجرد بعدها و فرقه سکه که پیروی مسلک او نمود موی ریش و
بروت و سر از ابتدای تولد مطلقا نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هر چند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از یکدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه الحال فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگزیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گروگوبند
است بعد گروگوبند بنده بجای او نشست او اقتدار بسیار بهم رسانید و چون کینه پاسی دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گروگوبند در دل داشت به دیهات و آبادی اهل اسلام هر جا بیت او میرسید تاخته از سکنه آنجا
هر کرا می یافت ابقا نمیکرد و هر چند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده بچه ها بیرون
کشیده میکشتند بهادرشاه از استماع شورش او نموده افواج بتنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی
هزار سوار او را در کوه گره محصور نموده او از آنجا بحیله و جرات بدر رفت کره ثانیه محمد امین خان و اغرخان و رستم دل خان
وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بنده اسی مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشت اکثر بطور چپاولی و قطع الطریقی در اطراف و جوانب دیده یکجا نمی آسود و هر جا که قابوی می یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان تقصیری نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود
که بهادرشاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاه زادگان با همدیگر روی داد و سکهی بحال سکهان پرداخت از جهت
اقتدار بنده نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بنده با اسلم خان ناظم دار الملک لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ بنده برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و بنده از نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر کشاده گشته آنچه نبایست بعمل می آورد
و همدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند بارادهٔ مدافعه بنده برآمده در لشکر خود اقامت داشت وقت
نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بنده مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکبارگاه
بخیمه در آمده بایزید خان را در همین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
بنده مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و اغرخان و دیگر فوج منعلیه و رساله والاشاهی و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار
بر سر بنده رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تا انتهای سعی متواتر بنده اسی متمرد را مستاصل ساخت و بنده با جمعیت

جنگ صعب با عبدالصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بجرأت امیر دو سه شکستهاے
پے در پے خورده در قصبه گورداسپور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسید محصور
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور که خلق کثیرے بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان
ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند تدبیرگاه بطاقتے از حد گذشت و بسیارے از ان فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعاے آمدن بلشکر نمودند عبدالصمد خان نشانے در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بے یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبدالصمد خان همراه دستگیر نموده
سرکرده هاے لشکر خود سپرد و بر لب همان دریا که مابین گورداسپور میگذرد گردن زدند و سرِ فرقه مذکوره را
بر شترهاے بے پالان و خرهاے عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت
قاصد لاهور گردیده آنجماعه را پیش پیش سوارے خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور
از لاهور کوچانیده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدارالخلافت فرستاد چون نزدیک
شاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنداے مذکور را تخته
کلاه و رو سیاه نموده بسوارے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر در آرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را از آن
گروه و بر وسط چبوتره کوتوالے و در سته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوے او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
بر بنورهاے آهنے تاب داده پارهاے گوشت او را از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بے تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامه نادرشاه چون شوکت بادشاه دهلے کمتر شد باز آهسته آهسته سر برآوردند تا آنکه در زمان
احمدشاه ابدالے از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامه قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از بادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجرے احمدشاه ابدالے فوت شد و کسے دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتدارے
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خود قسمت نمودند و مدتے بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سردارے مهاسنگه نام بر همه مستولی گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتے تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسان در خدمت او نوکر بودند از انجمله موسیو شوالیر
جنرل کورٹ صاحب و جنرل ونتورا صاحب سرداران نامور کارآزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از سی سال باستقلال فرمانروائی
نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجرے بود در لاهور فوت کرد چهار زوجه گان او با هفت کنیزگان همراه لاش

او سوخته شدند و چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاهجهان آباد و اکبرآباد و الهآباد و دیگر جاها در ماتمش بقدر عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعده فالتش راجه کهرگ سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ درگذشت او از مؤلف است

تاریخ منتقیه

هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود ... که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم
اگر ز سال مسیحی ترا کسی پرسد ... گرفته پای او بنال ... سهر تا حشر
بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم ... ز مرد راجه رنجیت سنگه کرد رقم ۱۲۵۵

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد و پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروا بود و بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه بادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در انجا فرمانروا است میگویند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر و مستولی گشته او را از انجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریز مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را اسیر گرفتند این واقعه بتاریخ بیست سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظیم از مؤلف چنین گفت ❊

تاریخ از مؤلف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان ... خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی ... لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
ز آتش و باروت بکشودند باب غزنه را ... فتح غزنی در دو ساعت کرد آن مردان جوان
هشتصد سی عیسوی بد بر هزار و سی و نه ... پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بدان
بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم ... چون سر شین را شکستم فتح غزنی شد عیان ۱۲۵۵

یعنی حرف که حروف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ برآید باید دانست که صدر خان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مؤلف تاریخ دیگر بسم تعمیم از لفظ غزنه برآورده ❊

تاریخ از مؤلف

ثانی عرضه ... چو خنده کشید	او بار و ... نقش همه بر لفظ نهاد	انگریز رفت لفظ ... را ...	آن ... بکار ... گشاد

یعنی که سال فتح چو دست تفحص شست	از لفظ غزنه نقطه دوم بباد داد ۱۲۵۵	

۱۲۵۵

ایضاً

واقف تاریخ فتح غزنه ولا از زبان شیخ	از لفظ غزنه نقطه دویم چو برکنی	

۱۲۵۵

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت در خود ندیده بے جنگ ازانجا بدر رفت و لشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بیست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را باز بر مسند آبائے او نشانیدند تاریخ فتح کابل را مسود این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی ازان استخراج می یابد ؁

تاریخ از مؤلف

چو شه بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی	فراز تخت زرین تاج بیست نقشه زد و بافته	از فتح ذهن هشت سال عیسوی جستم	شجاع الملک کابل را گرفت بامداد از غیب ۱۲۳۹

۱۲۵۵

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندران دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور مگناطن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندے مقید مانده همراه یکے از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بیست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید همدران سال بتاریخ بیست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مگناطن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رہائے بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید ؁

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بے کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز شنبه سال یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفتدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود ؁

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش این است

بیت سکه

در جهان سکهٔ شاهی بتائید اله	ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه	

میر نصیر خان والی حیدرآباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه یکهزار

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت بعد و پیاسی که میان کمپنی انگریز و بزرگان او بوده بود بکفلم چاک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده متصرف سرکار کمپنی آمد و فقط بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق نوزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضهٔ غشی بر میر نصیر خان طاری شد و جان بحق تسلیم نمود چون بعد ادای فرائض هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل تاریخ وفاتش بطور نظم گفته و آن این بیت ٭

تاریخ

۱۲۶۲

چو میر نصیر خان یکایک	ده گفت و سفر سوی ارم کرد
افکند قلم سر از الم سال	ده میر نصیر خان رقم کرد

۱۲۶۱

بعد فوت جسد او را حسب وصیت با انواع روائح و عطریات مروج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند ٭

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن و لایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود در گرفته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از هجمکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده و بیرا سنی چاند کنور زوجه کهرگ سنگ که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک و مال گردیده بود دستوری گشته بر وساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه و پسر خود راجه پرتاب کشته شد بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون اطلاع چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال خبر یافته و اندرون قلعه تقصیر دار اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندی از همراهیانش کشت و عمر چیلی رام را نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با سوسای و ملکی می پرداخت تا آنکه بعد از یک سال و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگر را گردن می‌نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریزیهم کشیده بر بدعهدی کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع تاخت و تاراج نمودند تا بجای که انگریز لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکر بر سر ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روی آب ستلج آمده راه عبور انگریز مسدود نمودند و دست به تاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روی نمود آخر شکست بر فوج سکهان افتاد و انگریز لوای ظفر و فیروزمندی را افراخته پل سکهان را که بر روی آب ستلج از بار و انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد راجی راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمونواله و سرداران دیگر پیش لارد صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساختند و عذرخواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارد صاحب ترحم فرموده و تقصیر ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ خرد و کلان بدست انگریزان افتاد همه روانه کلکته شدند از ان جمله بعضی توپ با این نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی ازان توپها مرقوم بود اینست

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سری اکال پورکهه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دوام ملکه و سلطنته بسعی مهاراجه صاحب نهراج بهادر ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۰ از راجه بکرما جیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر ریخته شد

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالع شاه رنجیت سنگه
فتح جنگ شد در زمانش طیار

همه ملک را زیر کرده چو جنگ
که به هیجده صد و هشتاد و چار
بموجب صلاح لاله جیسنگه یار

کهرک سنگه شهزاده عالیمکان
جمعدار این توپ شد راهی [illegible]
غلام نبی گفت تاریخ دار

که دانا کنوران بود مادر آن
که در جانفشانی ست اول در جنگ

سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر تاریخ پنجم ماگهه

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ اژدهای ماران

از دم خود شرار برق افشان
متفتح قلعه سخت چو جنگ

بیک آواز خود کند ناگاه
زین سبب نام گشت نصرت جنگ

بخت دشمن چو دود گشت سیاه

سمت ۱۸۸۷

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه

در حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه

شد توپ طیار ظفر جنگ شاه پسند

شد در عهد توپخانه جرنیل تیج سنگه

ضرب سورج ملهی سمت ۱۸۹۷

پهلوانان لشکر اعدا
بسکه از کشته پشته ها گردید
این بنای کشور ایران است

همچو عصفور پیش چنگل باز
آسمان گشت باز زمین همراز
که ز لاهور گشته است آغاز
کف برآورده گفت ملهم غیب

مهر گشته پائمال شدند
فتح انگریز شد نصیب ز غیب
مهر تاریخ سال چون اعظم
ملک پنجاب شد مسخر باز ۱۲۶۲

در تر پای فیل کوه انداز
دشمنان شکست شد انباز
سر نگرت بزد عجب بنیاد

۱۲۶۲

تاریخ از مؤلف که ازان سال هجرے استخراج مے یابد

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح | سر حاسد برید و گفت تسخیر ۱۲۶۲

۱۲۶۲

ایضاً از مؤلف

چون کرد لارد صاحب تسخیر ملک لاهور | تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲

۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند [illegible] الیشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوفی بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که بر و محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز باعث شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران افواج سرکار انگریز برسر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده مهیا هستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با هزار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد مؤلف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد مهرم و بے زر و بے پر شد | مقصود بے و اقبال بانگریز میسر شد
تاریخ ز ملک الف بے این فتح چو پرسیدم | او باد دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۲۶۲ ۱۸۲۵
چون بار دگر خواستم از پیر خرد تاریخ | با حرف جبل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۴۳ ۱۸۱۲

تاریخ بسال هجرے

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان | واندر قید شد ملراج نادان
شکستم فرق با دیوان ملراج | ز مهر گوهر تاریخ هجرے ۱۲۶۹
بدل گفتم مبارک فتح ملتان | دل من شد بجز فکر ملطان

۱۲۶۵

تمام شد

تقریظ مفتاح التواریخ نتیجهٔ کلک گوهرسلک شاعر بیعدیل و فهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سما علین طاعت ست و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان ست و محمدت اصحاب
اختیار حسن اتقان آری بسته زبان چه گوید و پا شکسته چه پوید سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسندی نماید و بر شکسته بسته
گره شکستن طبع قبول نمیفرماید هان اگر غنچه گل بر شاخ نبات کشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست
شکستن طرح بهم زدن در انجمن بست و کشاد کشاده دهم اما بعد خاک پای ناشران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال نازله ربای
خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن خار دیدهٔ گلستان معانی دست پیچیدهٔ معرکهٔ قلم رانی هیچمدان شد ولیست
بیان تسلیم متوطن سهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بدو معنی خواند و
در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند همصفیران انوید فرستاد و کاسه لیسان اصلاح داد که بر در دولت و اقبال ابیار
آل سال آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر یکتای درج نامداری سهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی
دریا حوصله نیسان عطا نخلبند بساتین مهر و ولا همیشال جوان صاحب توان در چک با رستم دستان دوشادوش
و در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نبرد بهادران معرکهٔ عنایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه
و بی تصنع اغراق تسلیم خلقش جان پرور الفس و آفاق تحمل تابر در گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت
مظهر فیض و اکرام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب مسند سروری اشفاق قدر افزای اهل هنر منزلت
پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اوده اخبار که قیصر ثانی کارش دستگیری
شعارش هر حرف آبدارش در التاج سخن گستران و هر نسخهٔ قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران آزادان انگلندن کسے
مستغنی تعریفش و از آرایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان ارجناش فروغ شمس از شبابش
زر و دار و دستان بند و کام دل دریابند که گنج بادآورد چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان برروی ایگان
خواران کشاد یعنی بمقتضای همت بلند دلش ارجمند حوصلهٔ بزرگ و امان سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب
تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام مفتاح التواریخ نام که مشتمل حالات شاهان روزگار و مجمع کمالات صلحا و
ابرار و منبع مقالات شاعران شعری و فارسیست بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند بطبع رسانیدند
بلکه گلزاری که از بدگردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر خوبان گهر ریست
و هر خطاط بوضع خویش شور انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان
خوش قلم منشی محسن علی ساکن از بادهٔ شعر و شاعری مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر
مولوی فدا علی عیش که بشیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نسرهٔ نثار و شعرش شعری شکار بقدر
اجازت دیگر اشغال مطبع بتصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کار پردازان مطبع کانفور قیامت کردند در اهتمام مطبع جوهر
سلیقه بر طبق عرض آوردند حیرانم نمیدانم که تعریف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بهم
توصیف مهتاب خان و کریم خان مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان درین کارخانه همت

برگماشتند که نقطه هم برای نکته گیر فرد نگذاشتند همچنین تصرف سعی مصلح سنگ ست که هر لفظ از جلوه مشاطه شوخ نگاه زرین کارگران کاریگران مطبع کار دست بسته موزون اند دیگر ست از دست برد می ال از دست ناظرین ربوده هر حروف و لفظ در صفحه بران ادا ست تو گوئی که در بزم مستان شیشه مینا سرکردگی کار بر قالب زدن از سر حساب بودان الحمد لله الملک ساز است شاد والا تبار ست که سر حلقه و سرآمد و سر حسن این جماعت سرکرده روزگار ست مرد خلیق و پیمان انشراط و خوش خو ست و با سر گم کردگان سرکشی کردن شیوه او در همسران چو سر شیر بالائی دارد و نظر بر باساد مراتب شناسائی المختصر برای خود کتاب معشوقیست سراپا انداز غلط گفتم همه جادو تمام اعجاز خوشا بختوری که این محبوب نو بیا آمد سال در آغوش آرد و شبا روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن را خیر باد گفتن است و گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتن ✽✽

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ✽ بطرز خوب مفتاح التواریخ ✽ بگو تسلیم سالش در ریحی ✽ بلا محبوب مفتاح التواریخ ✽

۱۸۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدا را که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور** که صیت همت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری مطابق شانزدهم ماه نومبر ۱۸۶۷ع منطبع گردید